

## شورشیان فرانسه کیستند و چه می خواهند؟

در صفحه ۱۲

شهاب برهان



## دو اطلاعیه از کمیته مرکزی سازمان

صدور احکام بیدادگاههای رژیم اسلامی بر علیه فعالین کارگری سقزرا بشدت محکوم می کنیم!

در صفحه ۲

## آیا جنبش کارگری می تواند از این گردونه عبور کند؟

حشمت محسنی

جنبش کارگری ایران در یکی از سرنوشت سازترین و تعیین کننده ترین دوران حیات خود به سر می برد. این لحظه سرنوشت ساز محصول تعامل یک رشته عوامل اساسی است که جنبش کارگری را به خاکریزی کشانده که در آن مصاف قطعی و اصلی در میدان نبرد برگشت ناپذیر شده است.

بقیه در صفحه ۳

## نگاهی به مسائل جنبش کارگری ایران و ضرورت جبهه واحد کارگری!

ص ۱۳

بهرز فراهانی

در باره انتقادات آقای محمد اعظمی  
از کنگره دهم راه کارگر

ص ۱۹

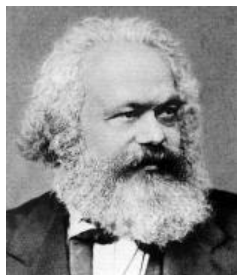
قسمت دوم و سوم

## مارکس و انگلس و مساله دموکراسی

= قسمت دوم =



ترجمه: ح. ریاحی



نوشته: د. دوتن

در صفحه ۲۴

## در ستایش مؤسسان تشکل بیکاران

محمد رضا شالگونی

مبارزات کارگری برای تشکل مستقل در چند سال گذشته آشکارا پرتیش تر شده است. مخصوصاً دو حرکت جمعی شجاعانه برای ایجاد تشکل مستقل در یک سال گذشته، که هر کدام با امضای چند هزار فعال کارگری صورت گرفت، خیز بیسابقه ای در این مبارزات به وجود آورده است. در چنین شرایطی اقدام جسورانه و ستایش انگیز عده ای از فعالان کارگری برای ایجاد " تشکل سراسری کارگران بیکار " که در ۲۹ مرداد ۸۴ اعلام شد، میتواند به نقطه عطفی در مبارزات کارگران ایران تبدیل شود.

بقیه در صفحه ۷

## دفاع از صهیونیسم به بهانه نفی آنتی سمیتیزم

آرش کمانگر

نقدی بر مقاله نیما راشدان که با عنوان " اسرائیل و دشمنانش " در سایت گویا نیوز ، مورخ ۲ نوامبر ۲۰۰۵ ، درج شده است .

در صفحه ۱۷

## صدور احکام بیدادگاههای رژیم اسلامی بر علیه فعالین کارگری سقز را بشدت محکوم می کنیم!

## احکام 14 سال زندان و 3 سال تبعید برای برپایی مراسم اول ماه مه در سقز را قویا محکوم می کنیم!

محمد شریف درگفت وگویا خبرنگار حقوقی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) امروز یکشنبه 22 آبان 1384 (13 نوامبر 2005) اظهار داشت: "طبق احکامی که به بنده ابلاغ شده است 5 نفر از موکلان به حبس محکوم شده و 2 نفر از آن‌ها تبرئه شدند که بر این اساس محمود صالحی به 5 سال حبس و 3 سال تبعید به شهرستان قروه محکوم شده است. البته دادگاه صادر کننده حکم رسیدگی به یکی از اتهامات وی راز صلاحیت ذاتی محاکم انقلاب خارج قلمداد کرده و آن را برای رسیدگی به محاکم عمومی احاله داده است." وی در ادامه به خبرگزاری ایسنا گفت: "همچنین دادگاه، جلال حسینی را به تحمل سه سال حبس محکوم و وی را از اتهام هواداری از کوموله تبرئه کرده است. بر اساس رای صادره از سوی شعبه یکم دادگاه انقلاب سقز محسن حکیمی، برهان دیوارگرو محمد عبیدی پور به 2 سال حبس محکوم شدند و اسماعیل خودکام و هادی تووند از اتهامات انتصابی تبرئه شدند." محمد شریف در پایان خاطر نشان کرد: "آرای صادره در زمان قانونی قابل اعتراض است و امیدوارم در رسیدگی تجدیدنظر، این احکام نقض شوند."

گفتگوی محمد شریف وکلای فعالین کارگری سقز با خبرگزاری ایسنا واپس، نشان می دهد که رژیم از ادعای پرونده سازی اولیه خود عقب نشینی کرده و اتهام آنان به جریان سیاسی کومه له را پس گرفته است. این احکام بشدت سنگین (14 سال زندان و 3 سال تبعید) برای 5 نفر تنها به انگیزه برگزاری مراسم روز کارگر (اول ماه مه) در سقز و برپایی ماده 610 قانون مجازات اسلامی صادر کرده اند.

برهنگان مشخص است که دستگیری فعالین کارگری سقز در تاریخ اول ماه مه 1393 با موج وسیع اعتراضات به رژیم در سطح بین المللی از جمله: صد ها تشکل کارگری و مجامع مترقی در سراسر جهان و همچنین کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری و کمیته آزادی تشکل جهانی سازمان کار (ا-ال - او) محکوم کردند. رژیم در این فاصله چندین بار فعالین را به دادگاه فرا خوانده است و رژیم هر بار در مقابل فشار جهانی و کارزارهای وسیع اپوزیسیون چپ و رادیکال، از اعلام نتایج احکام بیداد گاهای خود خوداری می کرد. گویا امروز با سیاست های فاشیستی دولت احمدی نژاد و در پیرویی مطبوعات جهان بر سر اعلام مواضع رئیس جمهور ایران با اسرائیل و برجسته و عمده شدن مسئله پرونده اتمی و نگرانی افکار عمومی حول این موضوعات، روزه ای برای حاکمیت سرمایه داری ایران و دهن کجی آشکار آنان به پیشرفت تشکل های کارگری و مدافعین جهانی جنبش کارگری کشورمان فراهم آورده اند تا این احکام را بقبولانند!

طی همین چند روز از ابلاغ احکام خشن صادره از سوی شعبه یکم دادگاه انقلاب سقز، اطلاعیه های اعتراضی "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری"، "انجمن صنفی کارگران برق و فلز کار کرمانشاه"، "سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان" و ... در ایران و نامه شدید الحن دبیرکل کنفدراسیون جهانی اتحادیه های آزاد کارگری "از خارج به دولت احمدی نژاد و خیل وسیع اطلاعیه های احزاب و سازمانهای چپ و سوسیالیست و ترقیخواه، در کنار گفتگوهای رادیویی و نشستهای پالتاکی نیروهای چپ و کارگری که تحرکات وسیع و همه جانبه ای را بر علیه این احکام به شکل کارزاری وسیع و گسترده پایه گذاشته اند.

سازمان ما به همراه جنبش کارگری ایران و فعالینش، احکام صادره را اقدامی علیه موجودیت کل طبقه و همچنان غیرقانونی دانستن برپایی مراسم اول ماه مه در ایران توسط رژیم ضد کارگری و سرمایه داری حاکم درون کشوری شناسد و بر آنست که وظیفه تمام ما فعالین سازمانها و احزاب چپ و رادیکال است که از همه شیوه ها و راههای مبارزاتی در جهت عقب نشینی و داشتن رژیم بهره گرفته و همگام با کارزار نیروهای داخل، ما نیز فعال گردیم.

سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر همه فعالان سازمانها و احزاب و بویژه چپ های منفرد را فرا می خواند که برای بی اعتباری دستگاه قضایی و رسوایی بیشتر آن، با استفاده از همه اشکال تجمعات و تظاهرات گریز از تجارب اقدامات مشترک پیشین، آکسیون ها، مراجعه به مجامع کارگری جوامع میزبان، اعتصاب غذای سمبولیک، تومارنوئسی، شبهای همبستگی، مصاحبه های مطبوعاتی، میزگردها و جلسات پالتاکی و اطلاعاتی در سطح جهان، خواستار فوری بازپس گرفتن و بدون قید و شرط احکام صادره باشیم و نگذاریم که رژیم این چنین مانع مقدم تجمعات و اعتراضات ویا گرفتن تشکل های مستقل کارگری گردند و جنبش را از تحرک و پیشروی باز دارند!

دوشنبه 23 آبان 1384 برابر 14 نوامبر 2005

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

در اول ماه مه 1382 در پارک شهر سقز، صدای گام های کارگران که به گوش رسید. قوای ضد شورش و کارکش چه عجولانه بمانند شبخون چکمه پوشان هویدا شدند تا با تکیه بر سرنیزه های خون آلود، مردم اجتماع کننده را پراکنده سازند و رهبران عملی جنبش کارگری را در زندانهای ازمیان جمعیت بر بایند و تجمع کارگری را برهم زنند!

سرانجام بعد از یکسال و اندی از دستگیری 7 تن از فعالین کارگری به اسامی: محمود صالحی - جلال حسینی - هادی تووند - اسماعیل خودکام - محمد عبیدی پور - برهان دیوارگرو و محسن حکیمی از اعضاء کانون نویسندگان ایران و سخنران اول ماه مه سقز، و کشتادن آنان به بازداشت و بعد تر آزادی شان، پرونده سازی های ناساز و ناچسب را متوجه یکایک دستگیر شده گان ساختند.

بر طبق اطلاعیه "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" به تاریخ 18 آبان 1384 (9 نوامبر 2005) خبر می دهد: "احکام چهارتن از دستگیر شده گان اول ماه مه سقز ابلاغ شد" طبق این خبر آقایان: 1- محمود صالحی، 5 سال زندان، سه سال تبعید در شهرستان قروه - 2- جلال حسینی، 3 سال زندان - 3- هادی تووند، تبرئه - 3- اسماعیل خودکام، تبرئه و احکام سه تن دیگر از دستگیر شده گان یعنی محسن حکیمی، محمد عبیدی پور، برهان دیوارگرو، هنوز به وکلای آنان ابلاغ نشده است" چنین است فصاحت نظامی که برای رعب و وحشت از تجمع خیابانی اول ماه مه که در همه جای جهان در این روز جشن و سرور برپاست ولی در ایران با پرونده سازی آشکار برای فعالین سازماندهنده این حرکت و جلوگیری از پیشروی تحرکات جنبش کارگری، احکام ضد انسانی خود را ابلاغ کردند تا فضای وحشت را بر هرگونه فعالیت و اعتراضی از پیش ببندند.

می توان گفت: حاکمیت ضد کارگری بنا بر ملاحظاتی که وجه عمده آن گسترش اعتراضات فعالین سازمانها و احزاب چپ و کارگری و پشتیبانی مجامع جهانی کارگری از فعالین سقز و خواست بی قید و شرط آزادی آنان بوده است. قوه قضائیه به نوعی در طبقه بندی پرونده سازی ها و اعلام نتایج آن تعلل ورزید و نوسکوت کردند و در اساس وکلای نامبرده گان را در جریان پیشرفت پرونده سازی فعالین قرار ندادند، تا بتوانند با صدور این احکام از همه فعالین انتقام بگیرند و با وحشت آفرینی و ایجاد نوعی هراس، پیشروی کارگران و جنبش مستقل آنان را به عقب نشینی وادارند.

در همین رابطه در بخش دیگری از اطلاعیه "کمیته هماهنگی" آمده است: "طبق دادنامه ابلاغ شده، چهار نفر فوق از اتهام وابستگی به کومه له تبرئه شده اند و احکام بالای بر اساس ماده 610 قانون مجازات اسلامی صادر شده که متن آن چنین است: هرگاه دوفرا بیشترا اجتماع و تبتانی نمایند که جرایمی بر ضد امنیت داخلی یا خارجی کشور مرتکب شوند یا وسایل ارتکاب آنان را فراهم نمایند، در صورتی که عنوان محارب بر آنان صادق نباشد به دوتای پنج سال حبس محکوم خواهند شد. 1000 پوشیده نیست همه نظام های ضد کارگری با برجسب حزبی و سیاسی جلوه دادن هر نوع پیشروی فعالیت کارگری، تلاش می ورزند که جنبش را از میان تهی نمایند و با توجه به ممنوعیت و غیرقانونی اعلام داشتن وجودی احزاب و سازمانها در درون کشور همه فعالین را برپایه "ماده 610 قانون مجازات اسلامی" می توانند به عنوان "محارب" به اعدام و زندان های طولانی مدت متهم نمایند.

سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر با توجه به صدور احکام ضد انسانی رژیم اسلامی برای فعالین کارگری، آنرا بشدت محکوم می نماییم و همه فعالین سازمانها و احزاب و چپ کارگری را به اقدامات مشترک در سطح جهان برای لغو این احکام و آزادی بی قید و شرط تمامی دستگیر شده گان و پایان بخشیدن به این پرونده سازی های آشکار را خواستار گردیم!

پنجشنبه 19 آبان 1384 (10 نوامبر 2005)

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

## آیا جنبش کارگری می‌تواند ...

مساله اصلی در شرایط کنونی این نیست که هر یک از حریفان در حال نبرد می‌خواهند وارد چالش با حریف خود شوند یا نه؛ بلکه مساله اصلی در دوره‌ای که با آن رو به رو هستیم این است که جدا و خارج از خواست و آرزوی هر یک از نیروهای درگیر؛ نبرد سرنوشت‌ساز در شرایط کنونی به همه تحمیل شده و هرچه جلوتر برویم قطعی‌تر می‌شود.

برای اینکه تصور روشنی از مساله داشته باشیم لازم است به طور واقعی و عینی صحنه و آرایش نیروها را ترسیم نمایم. در صف آرای صحنه ما با کنش و واکنش و با تعامل چهار نیرو مواجه‌ایم که هر یک از گارد معین، مطالبه و اشکال مبارزه مخصوص به خود برخوردار است. تردیدی نیست که این ویژگی تنها در پرتو رابطه و مناسبات با یک دیگر و مجموعه نیروهای دیگر باید مدنظر قرار گیرد و از طریق این چالش‌ها کل صحنه را تبیین کرد. تحلیل دقیق صحنه را می‌توان از تشریح سیاست رژیم اسلامی شروع کرد.

بعد از آتش بس ایران و عراق یکرشته جهت‌گیری و سیاست های رژیم اسلامی آثار و نتایجی در بر داشته که موقعیت فعلی جنبش کارگری زاده آن محسوب می‌شود. تا آنجا که به سیاست‌ها و اقدامات رژیم بر می‌گردد طرح تعدیل اقتصادی یکرشته حملاتی را منوجه جنبش کارگری کرده است که دقیقاً کارگران را به گوشه رینگ یا خاکریزهای آخر عقب رانده است. مشهودترین این حملات متوجه عرصه قانونی بوده اما آنچه به طور واقعی و عینی عمل شده است بی‌قواره کردن جنبش کارگری در پایگاه اجتماعی و تولیدی آن بوده است. فروش مالکیت واحدهای اقتصادی به طبقه سیاسی جدید و آفازاده‌ها و تاراج و نابودی بخش قابل ملاحظه‌ای از کارخانه‌های تولیدی و سترون کردن بخش‌های باقی‌مانده از طریق به متورم کردن ارتش بیکاران و پائین آوردن قدرت چانه زنی شاغلان، هسته اصلی جنبش کارگری را در موضع محافظه‌کارانه قرار داده است. سودآوری آنی در حوزه کالاهای مصرفی از طریق واردات، بخش قابل توجهی از کارفرمایان را از حلقه تولید به سمت حلقه توزیع و فروش کالاهای ساخته شده جهت داده است. صنایع اساسی و زیربنایی که در هر جامعه‌ای استخوان‌بندی ساختار و بافت طبقه کارگری را رقم می‌زند بر اثر سیاست به شدت مخرب رژیم اسلامی، دچار بحران شده و آن را به سمت لاغر شدن رانده است. واحدهای تولیدی که بیش از 10 کارگر در آن اشتغال دارند بخش کوچکی از طبقه کارگر را در یک جامعه 70 میلیونی به خود اختصاص داده است. بی‌قواره کردن ساختار صنایع تنها ضربه بر جنبش کارگری نبود این حمله با تعرض در حوزه و قلمرو قانونی فضای روانی خاصی برای جنبش کارگری ایجاد کرد که ناامنی شغلی کمترین عارضه آن محسوب می‌شود. از این همین رو ست که کارگران به 2 تا 3 شغل پارازیت در کنار کار اصلی خود مشغول هستند. این روندها البته تنها در بخش صنایع اتفاق نیافتاده بلکه بخش‌های دیگر جامعه به عنوان نمونه آموزش و بهداشت را نیز دربر گرفته است. در چنین شرایطی شیرازه زندگی خانوادگی، تعادل روحی، بی‌آفتی هر کارگری را با "هستی نا ایمن" مواجه می‌سازد. این جنبه از شرایط زیست و زندگی کارگران معمولاً در تحلیل‌ها و نوشته‌ها متاسفانه کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در صورتی که بدون اشراف از این جنبه از زندگی کارگران و شناخت از روحیه، احساسات، حالات آنان نمی‌توان درکی درستی از موقعیت آنان به دست داد تا چه رسد که به اتخاذ سیاست درست دست یازید.

سیاست رژیم اسلامی را به طور کلی می‌توان حول چند محور خلاصه کرد:

1- بعد از آتش‌بس در ایران خصوصی‌سازی از طریق واگذاری مالکیت واحدهای تولیدی، خدماتی، کشاورزی به بخش خصوصی یعنی طبقه سرمایه‌دار دامنه محدودی داشته است و اساساً تعدیل اقتصادی که در کشورهای دیگر به فعال کردن بخش

خصوصی عنایت دارد در ایران با شکست مواجه شده است. این امر دلایل متعددی دارد که یکی از مهم‌ترین آنها وجود خود رژیم اسلامی به عنوان مانع بزرگ عمل کرده است.

2- در ایران اما خصوصی‌سازی اجرا شده نه به صورت متعارف بلکه شبیه مدل روسیه عملی شده است. وجه مشخصه این نوع خصوصی‌سازی این است که مالکیت واحدهای تولیدی و غیره به طبقه سیاسی یعنی کسانی که از رانت اطلاعات و قدرت برخوردار بوده‌اند واگذار شده است. پدیده آفازاده‌ها و بررسی دقیق فروش سهام کارخانجات خود ویژگی خصوصی‌سازی در ایران را به نحو برجسته‌ای نشان می‌دهد. بهنام مرادی در یک مطالعه موردی در باره ابعاد خصوصی‌سازی و آثار آن، میزان و آمار توزیع و واگذاری سهام سه نهاد واگذارکننده را چنین بیان می‌کند.

"واگذاری سهام از سوی سازمان صنایع ملی ایران، بانک صنعت و معدن و سازمان گسترش به ترتیب 65/4، 32/40، 5/2 درصد به بخش خصوصی و 34/6، 59/8 و 67/5 درصد به بخش عمومی و دولتی بوده است. هم چنین از کل سهام واگذار شده از سوی این سازمان‌ها، تنها 5 درصد به کارگران و کارمندان رسیده است که در مقایسه با رقم 33 درصد مشخص شده در این اعلامیه رسمی و دولت، بسیار ناچیز است" (1)

3- سیاست رژیم در دوره بعد از آتش‌بس و برآمد سیاست تعدیل اقتصادی و رشد اعتراضات کارگری در مجموع باعث کاهش اهمیت نهادهای کارگری رژیم در سلسله مراتب قدرت در ساختار واحدهای تولیدی شده است. این پائین آمدن وزن خانه کارگر و شوراهای اسلامی هم از نقطه نظر امتیازاتی که به آنها تعلق می‌گرفته و هم از نقطه نظر جایگاه آنها در عرصه سیاسی به خوبی قابل مشاهده است. همین عوامل باعث شده که خانه کارگر مخصوصاً در دوره اصلاحات خاتمی عمامه را بپرخاند و به تجدید آرایش خود که همانا پر رنگ کردن خانه کارگر به مثابه یک نهاد صنفی است بپردازد.

4- سیاست رژیم در دوره مزبور با استدلال‌های نظیر "مقررات خشک و مسدود کننده قانون کار"، "کاهش هزینه‌های تولید"، "دامن زدن به فضای رقابت"، "افزایش کارایی بنگاه‌ها"، "کاهش کسر بودجه و بدهی‌های ملی"، "تعدیل یارانه‌ها و کاهش نابه‌سامانی قیمت‌ها"، "گسترش بازار سرمایه".... اما نتیجه جز بی‌قواره کردن طبقه کارگر، حذف تعهدات اجتماعی دولت، بیکارسازی‌های گسترده نظیر خوربزی در صنایع نساجی که به تنهایی رو آن بخش 500 هزار کارگر اخراج شده‌اند، گسترش قراردادهای موقت و کاغذ سفید، سقوط دستمزد واقعی، دو تا سه شغله شدن بخش قابل توجهی از کارگران، شیوع شغل‌های پارازیت نظیر دست‌فروشی، سیگار فروشی... در بر نداشته است.

سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های رژیم اسلامی البته ابعاد و جنبه‌های دیگری دارد که من در مقاله "استراتژی جمهوری اسلامی در قبال جنبش کارگری" به آن‌ها پرداخته‌ام. آنچه در این نوشته مد نظر است نه تشریح این سیاست‌ها بلکه مشاهده آثار و نتایج کنش رژیم بر روی طبقه کارگر و طبیعتاً واکنش و عکس‌العمل‌هایی است که جنبش کارگری در قبال آن دست زده است. از این رو تشریح موقعیت جنبش کارگری از جنبه‌های مختلف به عنوان دومین فاعل صحنه ضرورت دارد.

نگاهی به مطالبات، اشکال مبارزه و میزان سازمانیابی جنبش کارگری نشان می‌دهد که در سطح خواست‌ها و نیازهای کارگران ما کماکان شاهد مضمون دفاعی مبارزه آنان هستیم. اگر به طیف متنوع خواست‌ها در طول دوره چند ساله اخیر نگاه کنیم، اگر به مطالبات ویژه هر یک از بخش‌های جنبش کارگری دقیق شویم با قاطعیت می‌توانیم ادعا کنیم که مبارزه کارگران چه در محور قانون کار، چه در حوزه تامین اجتماعی، چه در عرضه دستمزدها و مطالبات حول و حوش آن این رژیم اسلامی و کارفرمایان هستند که تعرض کرده‌اند، آنها کنش‌گر بوده‌اند و حمله به موقعیت کارگران را آغاز کرده‌اند؛ و این جنبش کارگری بوده است که به نحوه واکنشی و تدافعی از خود عکس‌العمل و مقاومت نشان داده است. به همین دلیل تا آنجا که به جنبش کارگری بر می‌گردد و تا آنجا که به حریف اصلی او مربوط می‌شود ما در شرایطی قرار داریم که می‌توان آن را دوره تدافعی نامید. از این رو

## آیا جنبش کارگری می‌تواند ....

همان‌گونه که ارائه یک ارزیابی تعرضی از این مرحله جنبشی کارگری تنها به همین امکانات توجه می‌کند و حفره‌ها و ضعف‌های جنبش کارگری را نمی‌بیند. هر دوی این روایت‌ها و نگاه‌ها بر روی یک سویه از کل موقعیت جنبش کارگری متمرکزاند و در فرموله کردن آن راه اغراق در پیش می‌گیرند.

مساله اصلی اما خصلت‌بندی دقیق مطالبات، اشکال مبارزه و سطح سازمانیابی جنبش کارگری نیست بلکه تصور روشن از رابطه بین آنهاست که نتیجه و ترکیب این سه فاکتور در درجه اول و جایگاه آن در کل آرایش صحنه است.

به نظر من جنبش کارگری در شرایط کنونی مبارزات خود را از چارچوب قانونی فراتر برده و اعتراضات خود را از محدوده‌ی واحدهای تولید نیز خارج ساخته است. جنبش کارگری اگر چه هنوز نتوانسته است نبرد سراسری و در مقیاس ملی علیه تعرض رژیم اسلامی با مطالبات عمومی را سازمان دهد اما جبهه‌ی جدیدی را در صحنه نبرد باز کرده است که اگر بتواند منطق و ملزومات مبارزه در این دوره را به کار بندد می‌تواند تعادل جدیدی را رقم زند. این جبهه جدید مداخله فعالان، رهبران در کارگران پیشرو هستند که حول خواست و مطالبه‌ی ایجاد تشکل مستقل کارگری تلاش‌های اولیه اما امیدبخش را مدتی است که آغاز کرده‌اند. نحوه‌ی مداخله این فعالان جنبش کارگری به شکل اعلام موجودیت کمیته‌ها، هیات موسس‌ها و در برخی موارد در حد سازمانیابی در سطح یک رشته نظیر سندیکای اتوبوس‌رانی را در بر می‌گیرد. این حرکت از دو زاویه برای سرنوشت جنبش کارگری اهمیت تعیین کننده دارد. اول از زاویه دفاع از حق تشکل مستقل در برابر نهادهای دولتی (4) و دوم گام عملی برای سازمانیابی در سطح سراسری. دفاع از تشکل مستقل و تلاش برای سازمانیابی در سطح سراسری هر دو البته رعدی در آسمان بی ابر نبوده‌اند. هر دو مولفه فوق دقیقاً با محور اول بحث ما یعنی سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های رژیم و موقعیت نهادهای کارگری آن ارتباط تنگاتنگی داشته‌اند.

سومین نیرویی که باید در این صحنه مورد توجه قرار گیرد نیروهای چپ و فعالان پیشرو و جنبش کارگری است. این نیرو البته در صحنه نقش و کارکرد کمی دارد و آثار سیاست‌ها و کارکردهای آن با دو فاعل و عامل صحنه یعنی رژیم اسلامی و جنبش کارگری قابل مقایسه نیست. این نیروها را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. یک بخش از این نیروها از نزدیک دستی بر آتش دارند و در میدان نبرد فعالیت می‌کنند و بخش دوم در خارج مستقرند و فعالیت آنها به طور مستقیم و بی واسطه بر روی جنبش کارگری تأثیر ندارد. البته درجه نزدیکی فیزیکی به جنبش کارگری به طور خودبه‌خودی صحت سیاست‌ها و تاکتیک‌های هیچ جریانی را تضمین نمی‌کند و دوری جغرافیایی نیز به معنای نادرستی راهبردهای فعالان چپ و کارگران پیشرو در خارج نباید تلقی شود. تا آنجا که به فعالان چپ و کارگران پیشرو داخل بر می‌گردد آنها در میان آتش و خون دارند سنگلاخ‌های پیشروی جنبش کارگری را در عمل یکی پس از دیگری در هم می‌نوردند. یک گام عملی آنها از ده‌ها اعلامیه‌های بی‌خاصیت در دفاع از جنبش کارگری موثرتر است. آنها البته از یک وحدت عملی در عبور از موانع و سدها برخوردار نیستند و همین امر باعث می‌شود که بین ظرفیت بالفعل و بالقوه نیروهای چپ و فعالان کارگری داخل شکاف قابل ملاحظه‌ای به وجود آید. فعال شدن این نیروها در ظرف‌های مختلف تا رسیدن به تشکل سراسری البته راه درازی باقی مانده است. اما بر شانه‌های همین نیروهاست که می‌توان تشکل توده‌ای کارگری را بنا کرد. من در بخش دیگر به این مساله می‌پردازم.

بخش دوم این نیروها یعنی نیروهای چپ و فعالان کارگری مستقر در خارج دو کار مهم و اساسی می‌توانند انجام دهند، که به سهم خود می‌تواند درچاره‌جویی برای زخم‌های جنبش کارگری نقش مفیدی ایفا کند. اول آنکه این نیروها می‌توانند منطق سازمانیابی جنبش کارگری را تشریح نمایند، خطوط عمومی استراتژی سازمانیابی کارگران را توضیح دهند. دوم تجارب سازمانیابی جنبش کارگری کشورهای دیگر مخصوصاً در شرایط استبدادی را در معرض استفاده جنبش کارگری داخل قرار دهند. آنها می‌توانند و باید از مسیر راهپیمایی جنبش کارگری تا تکوین یک تشکل سراسری تصور روشنی در اختیار فعالان و

بدون توجه به این واقعیت و بدون توجه به آن نمی‌توانیم مسیر پیشروی، موانع و سدها را یکی پس از دیگری در هم شکنیم. بنابراین باید این ارزیابی عینی دستمایه اتخاذ سیاست، طرح‌ها و راهکارهای مان تبدیل شود. بر خلاف بعضی از تفسیرهای نادقیق و ذهنی (2) که جنبش کارگری را در مرحله تعرضی ارزیابی می‌کنند با توجه به ضعف‌ها، حفره‌ها و شکاف‌هایی که جنبش کارگری با آن روبه‌رو است ما می‌توانیم امکانات جنبش کارگری را فعال کنیم، در هر مرحله اهداف روشنی پیشروی مان قرار دهیم و موانع دستیابی به آن را در هم شکنیم. توجه به مضمون دفاعی مطالبات و خواست‌های جنبش کارگری اگر چه برای ترسیم آرایش جنبش کارگری لازم است اما به تنهایی نمی‌تواند به کل موقعیتی که کارگران در آن به سر می‌برند روشنایی ببندد. از این رو باید بینیم جنبش کارگری برای دفاع از موقعیت خود و جلوگیری از تخریب بیشتر شرایط زیست و زندگی خود از چه اشکالی از مبارزه استفاده کرده و خود ویژگی این محور از موقعیت آن دارای چه مختصاتی هست. نگاهی به اشکال مبارزه جنبش کارگری نشان می‌دهد که کارگران از طومار تا شکایت، از تحصن تا اعتصاب، از راهپیمایی تا راهبندان، چه در سطح کارخانه چه در سطح فراتر از کارخانه، چه در سطح استان و چه در قلب کشور یعنی پایتخت، جلوی اماکن دولتی؛ اعتراضات خود را در برابر فشار کارفرمایان و در مقابل سیاست‌های ضد کارگری رژیم اسلامی نشان داده است. در صورت‌بندی اشکال مبارزه جنبش کارگری می‌توان از تنوع، از اشکال ساده. قانونی تا رادیکال اعتراض کارگری صحبت کرد. اما نگاه دقیق به همین اشکال مبارزه نشان می‌دهد که تأثیرگذاری آنها بسیار اندک بوده است. به نظر می‌رسد که معضل جنبش کارگری نه نازل بودن حرکات اعتراضی یا درگیری در محوره‌های حاشیه‌ای و پیرامون خواست‌هایی جزئی و صنفی یک شاخه معین بلکه در ضعف و میزان نیروی است که در مقابل فشار ناچیز و غیر موثری وارد می‌کند. من فکر می‌کنم همین ضعف اساسی جنبش کارگری و بی حقوقی مغرط است که فعالان جنبش کارگری را به این نتیجه رسانده است که معضل اساسی را در فقدان تشکل مستقل کارگری جستجو کنند و تمهیداتی برای سازمانیابی کارگران فراهم سازند. هر چند تحرکات سازمان جهانی کار نیز بی تأثیر نبوده است.

هم اکنون در بخش کارگران پیشرو، سازمانگران جنبش کارگری ما شاهد نطفه‌بندی و بلوربندی تشکل‌های کارگری هستیم. تردیدی نیست این نطفه‌بندی با تشکل توده‌ای کارگران فاصله قابل ملاحظه‌ای دارد و باز هم تردیدی نیست که یک خط مستقیم و سراسرتا تکوین تشکل توده‌ای و مستقل کارگری وجود ندارد. اما در این نکته هم تردیدی وجود ندارد که از دل همین تلاش‌ها و کوشش‌هاست که جنبش کارگری از دل آتش و خون عبور می‌کند و تشکل مستقل خود را ایجاد می‌کند. و با توجه به همین اقدامات است که در افق قابل دسترس امیدهای نه واهی بلکه واقعی دارد جوانه می‌زند. واقعیت این است فعال شدن مسئله سازمانیابی جنبش کارگری در شرایط سیاسی معینی اتفاق افتاده است که در فقدان آن موقعیت شاید موتور آن خاموش شود. از این رو "فرصت‌ها" و مساله "زمان" در این شرایط حساس اهمیت ویژه‌ای دارد که فعالان جنبش کارگری باید توجه ویژه‌ای بدان مبذول دارند. من در نوشته‌های دیگری این شرایط سیاسی و امکانات ایجاد شده و یا فراهم شده بحث کرده‌ام و در این بحث ما ضرورت طرح مجدد آنها مستقیماً مطرح نیست. آن چه اما اهمیت دارد نه توضیح زمینه، شرایط و تکوین این فضاهاست مساعد بلکه نحوه استفاده از آنها و حرکت به سمت فازها و مراحل بعدی است. از این رو بی توجهی به دستاوردهای تاکنونی و امکانات و فضاهایی که می‌تواند ما را از این گردونه خارج سازد به نحوی دیگر می‌تواند ما را از دستیابی به تشکل محروم کند. بعضی‌ها در ارزیابی از سطح جنبش کارگری حفره‌ها و شرایط سخت آن می‌بینند و ناتوانی آن را برجسته می‌کنند و جنبه "استیصال" آن را مشاهده می‌کنند. (3)

## آیا جنبش کارگری می‌تواند ....

کارگاه‌های بزرگ با کارگاه‌های کوچک، با معلمان، با پرستاران، با بیکاران... است. تمرکز در سطح هر کارخانه منفرد و آن هم در بخش تولیدی تنها می‌تواند همین چارچوب و محدوده تکنونی حرکات کارگری را نهادی کند نه اینکه بتواند بنیست توازن قوا بین جنبش کارگری و رژیم اسلامی را در هم شکند. هر چند رهنمود ناظر بر این امر تا حدودی درک فرمالیستی از تکون تشکیل‌های توده‌ای را به نمایش می‌گذارد. اما مفصل‌بندی بخش‌های مختلف جنبش کارگری چرا در ایران اتفاق نمی‌افتد؟ چرا معلمان وارد عرصه نبرد می‌شوند، پرستاران از آنها حمایت نمی‌کنند؟ چرا بخش‌های صنعتی اعتراض می‌کنند، از حمایت بخش‌های خدماتی برخوردار نمی‌شوند؟ آیا به لحاظ ساختاری بین بخش‌های مختلف جنبش کارگری ارتباط واقعی وجود ندارد، و این معضل يك معضل ساختاری است؟ آیا پیشروان این بخش‌ها از اهمیت ارتباط و وحدت بخش‌ها با خبر و آگاه نیستند؟ آیا سر کوب سیاسی می‌تواند این جدایی را به تنهایی تبیین کند؟ این‌ها سئوالات مهمی است که نیروهای چپ و فعالان جنبش کارگری به جای بیل زدن به زمین نرم باید به آنها پاسخ دهند و پیرامون آن روشن‌نگری نمایند. تا از این طریق بتوان با دستمایه‌های لازم طرح‌های راهبردی و گام‌های عملی موثر برای برون‌رفت از این بن‌بست برداشته شود.

کارهای زیادی در این رابطه وجود دارد که باید انجام گیرد یکی از آنها متناسب با شرایط مشخص جنبش کارگری کمک به شکل‌گیری جبهه واحد کارگری است که به سهم خود می‌تواند در خدمت سازمانیابی کارگران قرار گیرد یک دنیا کار دیگر باقی می‌ماند که بعداً باید در باره آنها فکر کرد، طرح ارائه داد و آنها را به راه‌کارهای مشخص در جنبش کارگری تبدیل کرد.

### جبهه واحد کارگری راه برون رفت از شرایط موجود

جبهه واحد کارگری در دوره‌های مختلف و لحظات متفاوت مبارزه طبقاتی می‌تواند اهداف متغیری را پیشروی خود قرار دهد. گاهی جبهه واحد کارگری می‌تواند از همکاری کارگران هوادار گروه بندی‌های سیاسی مختلف در جنبش کارگری تکون یابد و هدف آن زمینه‌ساز ایجاد یک حزب واقعی جنبش کارگری از پائین باشد. گاهی جبهه واحد می‌تواند از همکاری کارگران مدافع احزاب مختلف در برابر یورش سرمایه‌داران و در برابر بحران اقتصادی رو به افزایش شکل بگیرد. در این شق هر یک از احزاب نفوذ قابل توجهی در میان کارگران دارند و وحدت در پائین در خدمت تکون حزب و واقعی شدن آن قرار ندارد بلکه خود وجود احزاب به اعتباری باعث شکاف درون طبقه شده است. مثلاً در دوره فاشیسم همکاری بین احزاب کمونیست و احزاب سوسیال دمکرات یک نمونه از تکون جبهه واحد کارگری را به نمایش می‌گذارد. گاهی جبهه واحد کارگری گسترده‌تر از اتحادیه است و حتی به گونه‌ای از وحدت اتحادیه‌ها می‌تواند شکل بگیرد. در این مواقع هر اتحادیه‌ای از خط مشی سیاسی معینی پیروی می‌کند و بر اثر توافق گروه‌بندی‌های سیاسی اتحادیه‌های مربوط به آنها با هم جبهه واحد کارگری را تشکیل می‌دهند. گاهی جبهه واحد کارگری می‌تواند پیرامون مطالبات حداقلی نظیر افزایش دستمزد یا مقابله با اخراج‌ها شکل بگیرد و گاهی در دوران شکوفایی مبارزه یعنی حول خواست‌های انتقال نظیر کنترل تولید یا اعتصاب عمومی سیاسی تکون یابد. و حتی فراتر از این موارد می‌تواند در سطح قدرت سیاسی به وجود آید. کمون پاریس یک نمونه از این همکاری بین گرایش‌های مختلف کارگری محسوب می‌شود. ایده جبهه واحد کارگری قبلاً در جنبش ما مطرح شده بود اما آن طرح ناظر بر همکاری کارگران هوادار گروه‌های سیاسی و غیر حزبی تلقی می‌شد. آن طرح اگر چه در مضمون می‌توانست نقش موثری در جنبش کارگری ایفا کند اما به خاطر خصلت ریشه‌دار فرقه‌گرایی بر روی کاغذ مانده است. در شرایط کنونی جبهه واحد کارگری اما نه ناظر بر اتحاد هواداران گروه‌های سیاسی در میان کارگران بلکه با عاملین مشخص که نقش معینی در جنبش کارگری ایفا می‌کنند و می‌توانند به نحو موثری عمل کنند زمینه تحقق دارد. این طرح می‌تواند از همکاری کمیته پیگیری، کمیته هماهنگی، هیات موسسان سندیکای اتوبوسرانی، اتحاد کمیته‌های کارگری، اتحاد بیکاران ... و از ده‌ها

پیشروان جنبش کارگری قرار دهند. حلقه اصلی در هر دوره را روشن کنند و موانع دستیابی آن را مشخص سازند و راهبردهای عمومی برای درهم شکستن موانع را ارائه و پیشنهاد کنند. این دو محور دو گام اساسی و موثر فعالیت نیروهای چپ و فعالان پیشرو جنبش کارگری تلقی شود. باید گفت فعالیت تکنونی این نیروها متاسفانه کاستی قابل توجهی را نشان می‌دهد. روی آوری این نیروها به انعکاس اخبار، محکوم کردن سیاست‌های ضد کارگری رژیم که در دوره‌ای می‌توانست نقش موثری ایفا کند در دوره کنونی دیگر این سطح از فعالیت و این نوع مضمون کار برای خالی نبودن عریضه صورت می‌گیرد تا یک گام موثر در خدمت جنبش کارگری. بیتوته کردن در چارچوب این نوع فعالیت بیل زدن زمین نرم است تا چالش با موانع بزرگ. فعالان چپ و کارگران پیشرو در خارج کشور باید نقش "آتش تپیه" را برای رزمندگان جبهه مقدم ایفا نمایند. تنزل دادن این نقش در حد فعالیت دم دست که تاثیر ناچیزی در عقب راندن رژیم اسلامی بر جای می‌گذارد، کوتاهی و قصوری است که نتایج جبران‌ناپذیری برای حداقل یک دور بلند از مبارزه طبقاتی در کشور ما بر جای می‌گذارد. در عوض مداخله مسئولانه و جلب توجه فعالان داخل از شرایط حساس می‌تواند اثرات مثبتی در پیوند با اتخاذ سیاست صحیح توسط دست اندرکاران جنبش کارگری ایفا کند. چیزی که جنبش کارگری سخت بدان نیاز دارد. (5)

و بالاخره به چهارمین نیرویی می‌رسیم که می‌تواند در حد خود در عقب راندن رژیم اسلامی و در تقویت جنبش کارگری نقش ایفا کند. این نیرو که همانا نهادها و تشکلهای کارگری خارجی است می‌تواند در این آرایش صحنه نقش موثری به سهم خود ایفا کند.

جلب حمایت و همدلی و برانگیختن احساس همبستگی این نیروها و ایراد فشار به نهادهای بین‌المللی نظیر ای. ال. او، و از آن طریق به سازمان ملل می‌تواند پشتیبانی قابل ملاحظه‌ای برای جنبش کارگری کشور ما فراهم آورد. در میزان تاثیر این عامل با توجه به اینکه رژیم اسلامی یک رژیم مستقل است نباید اغراق کرد و در عین حال نباید هم نادیده گرفته شود. تردیدی نیست که این رابطه برای این که مبنای درستی داشته باشد باید دوطرفه باشد. به علاوه فعالیت در این عرصه نباید جایگزین وظایفی باشد که مسئولیت اخص فعالین چپ و کمونیست است؛ یعنی ترسیم مسیر راهپیمائی و ارائه تصور روشن از شرایط و نتایج مبارزه طبقاتی است. هم اکنون در خارج از کشور این دو عرصه کاملاً مخدوش است و به پوششی برای ناتوانی از کارکرد تاریخی جریان‌های چپ و مدافع جنبش کارگری تبدیل شده است. حتی در پاره‌ای موارد این اقدامات به جای حمایت از جنبش کارگری در خدمت رونق حیات فرقه‌ای این یا آن گروه سیاسی تبدیل شده است.

تا اینجا موقعیت و شرایط نیروها را در صحنه و آرایش آنها را مشاهده کرده‌ایم. در این صحنه فاعل اصلی رژیم اسلامی است که کنش‌گر است و جهت، مضمون و میزان درگیری و چالش را تعیین می‌کند و سه نیروی دیگر در برابر آن واکنش و از خود مقاومت نشان می‌دهند. تا این مرحله هنوز از جبهه مقابل تحرک و ابتکاری که بتواند در حوزه‌هایی حریف را به عقب نشینی وادارد مشاهده نشده است و جز در مراسم اول ماه مه که به طور سنتی و طبق روال هر ساله برگزار می‌گردد و حساسیت‌هایی در رژیم اسلامی برانگیخته توازن قوا همچنان در چارچوب تدافعی برای جنبش کارگری باقی مانده است. جنبش کارگری برای این‌که از این شرایط خارج شود و حلقه محاصره را در هم شکند باید بتواند نیروی قابل ملاحظه‌ای را وارد میدان کند تا بتواند اولاً جلوی پیشروی حریف را سد کند و ثانیاً بتواند ضرباتی به حریف وارد کند. در پیوند با همین مساله است که صف آرای جنبش کارگری باید تغییر کند.

حلقه اصلی و تمرکز اساسی جنبش کارگری باید بر مفصل‌بندی بخش‌های مختلف جنبش کارگری استوار شود. آنچه جنبش کارگری کشور ما به آن نیاز دارد ایجاد ساختارهای ارتباطی بین

## آیا جنبش کارگری می‌تواند ....

سراسری ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی مواجهند. و همین وضعیت است که ضرورت آغاز نبردهای بزرگ را اجتناب‌ناپذیر ساخته و به مطالبات ظاهراً صنفی و دفاعی کارگران ماهیتی سیاسی و تعرضی بخشیده است. " تاکید از من است.

3- رفیق نادر شکبیا در مقاله‌ای به نام " مبارزات کارگران، تهاجمی یا تدافعی" می‌گوید " در این دوره از مبارزات کارگران و در عمومیت خود، هیچ یک از مضامین تهاجمی یا دفاعی مبارزه حاکم نبوده". .... " امروز طبقه کارگر ایران با شرایط پیچیده و دشواری رو به روست و همین شرایط است که مبارزات کارگران را به سمت مضمونی استیصالی می‌راند یا به آنها تحمیل می‌کند".

آرش شماره 92 و 93.

4- بعضی از فعالان جنبش کارگری متأسفانه اهمیت "استقلال" تشکل کارگری در شرایط مشخص کشور ما که نهادهای دولتی نظیر خانه کارگر، شوراهای اسلامی و انجمن اسلامی به شدت فعالاند و از تکوین اراده مستقل کارگری ممانعت می‌کنند را درک نمی‌کنند. مثلاً یکی "از فعالین مستقل سندیکایی" در گفتگوی با اخبار روز می‌گوید "صرف دادن شعار تشکل مستقل، تشکل مستقل به وجود نخواهد آمد. طرح قضیه به این گونه، تجردی و غیر عملی است. باید در بستر خواسته‌ها و مطالبات موضوع تشکل را طرح کرد". این فعال جنبش سندیکایی متوجه نیست که بحث تشکل مستقل بحثی است ناظر بر پرنسیب‌ها و اصولیت‌ها. نه بحثی الزاماً در باره راه‌کارها و طرح‌های مشخص تکوین تشکل کارگری. هر چند شکل‌گیری تشکل کارگری بدون خواست و مطالبه مشخص ناممکن است اما بر صرف وجود یک خواست و مطالبه مشخص تشکل مستقل به شیوه اتوماتیک و خود به خودی شکل نمی‌گیرد. به علاوه این ایده که شعار تشکل مستقل نقشی در تکوین تشکل کارگری ایفا نمی‌کند خود یک ایده تجردی است. غیر ممکن است حد معینی از آگاهی در پیوند با تشکل مستقل وجود نداشته باشد اما تشکل مستقل بتواند شکل بگیرد. بهترین دلیل برای این مسأله وفور خواست‌های کارگری است اما سازمانیابی در سطح سراسری هنوز پیشرفت غیر قابل برگشتی را نشان نمی‌دهد.

5- یک نمونه از این دست نامه جمعی از فعالین سوسیالیست جنبش کارگری خطاب به فعالان جنبش کارگری است. اگر چه در این نامه توجه فعالان کارگری را به "حلقه فراموش شده‌ای" جلب می‌کند که جنبش کارگری از آن گذر کرده است. در این نامه آمده است "توجه به اهمیت مبارزه برای ایجاد تشکل‌های کارگران در محیط کار به نظر ما آن حلقه فراموش شده‌ای است که زمینه‌های وحدت طبقاتی کارگران را فراهم می‌کند". واقعیت این است که حلقه گمشده اتصال بخش‌های مختلف جنبش کارگری فراتر از واحدها است. سازماندهی در سطح محیط کار مدتی است که جنبش کارگری آنرا پشت سر گذاشته است. هر چند هنوز خصلت نهادینه ندارد.



محافل و انجمن کارگری تشکیل گردد. در این رابطه آن چه باید مد نظر قرار گیرد هدف مشترک همه این گرایشات مبنی بر ایجاد تشکل مستقل کارگری است. در این هدف هم طرفداران شورا، هم هواداران اتحادیه و هم پیروان کمیته‌های کارخانه می‌توانند در این مبارزه به همکاری بپردازند. ضرورت این امر به معنای عروج روحیه همبستگی و مرزبندی با فرقه‌گرایی نیست. همان دلایلی که ایده درست قبلی را با شکست مواجه نمود می‌تواند در دور جدید هم این طرح را با شکست مواجه سازد؛ بدین معنا که این هدف مشترک می‌تواند از دو طریق خدشه‌دار شود. یکی از این دو طریق این است که به خاطر هدف مشترک خطوط متمایز هر گرایش هویت خود را مسکوت گذارد و در مرزبندی با گرایشات دیگر سازش نماید. راه دوم این است که آن قدر اختلافات گرایشات درون جنبش کارگری پررنگ شود که از دیدن هیولا صرف نظر شود. هر دوی این گرایشات مخصوصاً در شرایط حساسی که ما داریم از گردونه عبور می‌کنیم می‌تواند ضربات مرگباری را متوجه جنبش کارگری نماید.

در این شرایط عینی از حیات جنبش کارگری تشکیل جبهه واحد کارگری در خود هدف نیست بلکه ارزش آن در این است که می‌تواند در خدمت سازمانیابی سراسری کارگری قرار گیرد. برای اینکه همکاری بین تشکل‌های سازمانده یا نهادهایی که برای حق تشکل مبارزه می‌کنند- و در شرایط حاضر شکل گرفته‌اند- در راستای این هدف قرار گیرد، سؤال این است ابتدا باید تلاش کنند جبهه واحد بین خود ایجاد کنند بعد در راستای اهدافی که پیش روی خود قرار داده‌اند فعالیت نمایند؟ یا این دو اقدام می‌تواند به موازات هم پیش رود؟ به عبارت دیگر این دو وظیفه رابطه افقی دارند یا به طور عمودی با هم قرار می‌گیرند؟ تناسب و پیوند این وظایف چگونه است؟ برای این که تلاش‌های تاکتونی در راستای سازمانیابی سراسری قرار گیرد جهت فعالیت سازمانگران، کارگران پیشرو، فعالان جنبش کارگری از مسیر سازماندهی کارگاه‌های بزرگ، کارگاه‌های کوچک، معلمان، پرستاران... می‌گذرد یا از طریق سازماندهی جنبش مبارزه با اخراج‌ها، بیکاران، مبارزه برای پرداخت به موقع دستمزد، مبارزه برای یک قانون کار منرفی... به عبارت دیگر مسیر تشکل سراسری کارگری از سازماندهی شاخه‌های اقتصادی می‌گذرد یا از طریق تمرکز بر روی مطالبات و خواست‌های داغ و بی واسطه؟ یا از طریق مسیر دیگری؟ این مسیرهای مختلف چگونه با هم تداخل می‌یابند و چه رابطه‌ای می‌تواند در این مسیرهای مختلف ایجاد شود؟ به عبارت کلی‌تر لحظه‌های تعیین‌کننده در استراتژی سازمانیابی کارگران کدامند؟ و از چه مراحل راهبردی باید عبور کند؟ این سئوالات شاید تا حدی پرت و ذهنی باشد اما تردیدی نیست که بدون درک و تصور استراتژیک و راهبردی سازمانیابی سراسری اگر نه غیر ممکن دستکم سخت دشوار به نظر می‌رسد. سازمانیابی سراسری صرفاً از آرزوهای زیبا از تاکید بر ضرورت‌ها، از افشاگری علیه خصلت ضد کارگری رژیم اسلامی شکل نمی‌گیرد، بلکه با استفاده از امکانات، توانایی‌ها و از طرح‌های ابتکاری و روشن راهبردی تکوین می‌یابد.

### یادداشت‌ها :

1- ابعاد خصوصی سازی و آثار آن بر سرمایه گذاری خصوصی (مطالعه مورد ایران) - بهنام مرادی - اطلاعات سیاسی - اقتصادی.

2- رفیق تقی روزه در مقاله‌ای به نام "کارگران و ضرورت آغاز نبردهای بزرگ" ماهیت مطالبات جنبش کارگری را "ظاهراً صنفی و دفاعی" می‌داند اما در واقع "ماهیتی سیاسی و تعرضی" می‌داند. او می‌گوید "کارگران فقط با اقدامات و احجافات این یا آن کارفرما در این یا آن کارخانه و در این یا آن بخش مواجه نیستند، بلکه علاوه بر آن با اقدامات تعرضی و سیاست‌گذاری‌های کلان و

قانونی بی بهره اند، در هیچ آماری منعکس نمی‌شوند و بنا به قاعده، مرز روشنی با بیکاری ندارند. در اینجا من عمداً کار خانه داری را کنار می‌گذارم تا بتوانم بر بار خردکننده بیکاری در میان زنانی که ناگزیر به کار مزدی هستند، تأکید کنم.

## در ستایش مؤسسان تشکل ....

▪ سازمانیابی کارگران بیکار برای ایجاد پیوند میان کارگران شاخه های مختلف اقتصاد و تقویت همبستگی میان آنها اهمیت بسیار زیادی دارد. بیکاران نه به صنف و شاخه اقتصادی خاصی تعلق دارند، نه به لحاظ مهارت و سابقه کار وضعیت مشابهی دارند و نه در منطقه خاصی زندگی میکنند. چیزی که آنها را به هم پیوند میدهد فقط بیکاری است که البته پیوند کمی نیست بلکه برای همه آنها یک مسأله حیاتی است. درست به همین دلیل همبستگی و سازمانیابی بیکاران (البته اگر عملی بشود) میتواند بخش های مختلف طبقه کارگر را به هم وصل کند و هم چون شتاب دهنده تشکل سراسری کارگران باشد.

تشکل سراسری بیکاران میتواند قدرت چانه زنی همه کارگران را تقویت کند. در نظام سرمایه داری نیروی کار نوعی کالا است و تا زمانی که این نظام پابرجاست، همچنان کالا خواهد ماند. اما برخلاف کالاهای دیگر، ارزش نیروی کار صرفاً با هزینه بازتولید فیزیکی آن یعنی حد اقل نیاز بدنی کارگران برای ادامه زندگی و کارشان تعیین نمیشود، بلکه (به قول کارل مارکس) یک "عناصر تاریخی- اخلاقی" نیز در تعیین آن نقش بازی میکند. به عبارت دیگر، هزینه لازم برای ادامه زندگی و کار کارگران در زمان ها و مکان های مختلف یک سان نیست. مثلاً بالا رفتن سطح عمومی آموزش و بهداشت در یک جامعه، خواه ناخواه در هزینه لازم برای بازتولید نیروی کار آن جامعه تأثیر میگذارد. و سطح عمومی همین آموزش و بهداشت از بیکارهای طبقاتی کارگران تأثیر میپذیرد. یعنی در نهایت، چگونگی سازمانیابی طبقه کارگر در شکل دادن به نظام ارزشی کل جامعه تأثیر میگذارد و این همان "عناصر اخلاقی- تاریخی" است. مثلاً در جامعه ای که طبقه کارگر همبسته و سازمانیافته ای دارد، شرایط کار و بهداشت کار نمیتواند با جامعه ای که همبستگی طبقاتی کارگران ضعیف تر است یک سان باشد. برای مشاهده این تفاوت لازم نیست شرایط کار و زندگی کارگران کشورهای ثروتمند را با کشورهای فقیر مقایسه کنیم، حتی با مقایسه کشورهای مختلف ثروتمند نیز میتوانیم این تفاوت را ببینیم. مثلاً چند سال پیش یک بررسی مقایسه ای در باره "امید زندگی" (یا میانگین طول عمر) طبقات اجتماعی در اتحادیه اروپا و ایالات متحد آمریکا نشان داد که امید زندگی در میان بیکاران اسپانیا ده سال کمتر از سرمایه داران آن کشور است، در حالی که این فاصله در کشورهای دیگر اتحادیه اروپا هفت سال بود و در آمریکا چهارده سال+. چرا این فاصله در آمریکا دو برابر اروپا است؟ معلوم است که توضیح آن با شاخص های اقتصادی مجردی مانند "تولید ناخالص داخلی سرانه" یا حتی "هزینه بهداشت سرانه" آنها ممکن نیست. چون در هر دو مورد شاخص های آمریکا بالاتر از اروپاست. چنین تفاوتی را اساساً با تفاوت در سطح سازمانیافتگی کارگران اروپا و آمریکا میتوان توضیح داد، که در آمریکا به طور چشم گیری پائین تر از اروپاست. اما اگر نیروی کار در سرمایه داری کلاست، بازار نیروی کار نیز در هر جامعه سرمایه داری فضائی است که بخش های مختلف نیروی کار را به هم مرتبط میسازد. و بالا یا پائین رفتن ارزش بخشی از نیروی کار در این بازار روی بخش های دیگر اثر میگذارد. برای درکی تجسمی از این رابطه میتوانیم آن را به قانون معروف "ظروف مرتبط" در فیزیک تشبیه کنیم که تغییر سطح مایع در یکی از ظرف ها باعث تغییر آن در همه آنها میگردد. با این کارکرد بازار نیروی کار تردیدی نمیتوان داشت که فقر و فلاکت کارگران بیکار، ارزش همه بخش های نیروی کار را پائین میآورد و قدرت چانه زنی همه کارگران را تضعیف میکند. در واقع سرمایه بدون تبدیل بخشی از کارگران به "ارتش ذخیره کار" یا "جمعیت اضافی" نمیتواند به خودگسترش اش ادامه بدهد. هرچه این "جمعیت اضافی" بیشتر بشود و هرچه بی دفاع تر باشد، قدرت چانه زنی کل کارگران در مقابل سرمایه داران ضعیف تر خواهد شد و سازمانیابی آنها دشوارتر. بنابراین تشکل سراسری بیکاران فقط

البته گردهمائی ها و حتی تشکل های محلی کارگران بیکار در مناطق مختلف کشور چیز تازه ای نیست. مثلاً در همین اول ماه مه گذشته، کمیته بیکاران تهران و حومه برای بزرگداشت روز جهانی کارگر مراسم باشکوهی در بیکان شهر برگزار کرد که از هر نظر اقدام مهمی بود و آگاهی، همبستگی طبقاتی و توان سازمانیابی کارگران بیکار را در بزرگترین شهر کشور به نمایش میگذاشت. اما بیانیه ایجاد "تشکل سراسری کارگران بیکار" هدف بزرگتری را دنبال میکند: متحد کردن و متشکل کردن همه بیکاران کشور را. به همین دلیل ما با حرکت پیشرو کیفی جدیدی رویرو هستیم، حرکتی که حد کافی جسورانه که میکوشد به نیازی عاجل و حیاتی پاسخ بدهد.

## یک نیاز حیاتی

تلاش برای ایجاد تشکل سراسری بیکاران، هرچند به ابتکار عده محدودی از فعالان کارگری آغاز شده، ولی پاسخی است به یک نیاز حیاتی جنبش کارگری ما.

▪ سازمانیابی بیکاران تنها راه مبارزه برای بهبود شرایط زندگی محروم ترین و مظلوم ترین بخش نیروی کار کشور است. آمار قابل اتکائی در باره میزان بیکاری وجود ندارد. بعضی از منابع رسمی نرخ بیکاری را فقط ۱۲ در صد نیروی کار کشور نشان میدهند، بعضی دیگر بیش از ۱۵ در صد و بعضی حتی بالای ۲۲ درصد. هر یک از اینها را که مینا قرار بدیم، تردیدی نمیتوانیم داشت که بیکاری مصیبتی است که انبوه بزرگی از جمعیت کشور را محاله میکند. تازه این رقم ها تا حد زیادی معنای انتزاعی دارند و تصویری واقعی از مصیبت بیکاری به دست نمیدهند، به چند دلیل. نخست این که آمار رسمی بیکاری (نه تنها در ایران، بلکه در کشورهای دیگری هم که آزادی اطلاعات تا حدی معنا دارد) معمولاً کسانی را که در مراکز خاصی به عنوان افراد آماده به کار ثبت نام میکنند، به حساب میآورد. یعنی در عمل همه آنهایی که به علل گوناگون به وسیله بازار کار به حاشیه رانده میشوند و از پیدا کردن کار ناامید میگرددند یا اصلاً در مراکز کاربایی ثبت نام نمیکند یا نمیتوانند بکنند، از قلم میاندازد. و میدانیم که در ایران شمار این "از قلم افتاده ها" به دلیل غیرسیال بودن بازار کار (که خود دلایل متعددی دارد) قاعداً بسیار بالاست. دوم این که نرخ بیکاری در میان گروه های سنی مختلف یکسان نیست و معمولاً در میان جوانان و سالمندان بالاتر از رقمی است که در مورد کل جمعیت فعال داده میشود. این تفاوت در ایران بسیار زیاد است. مثلاً گفته میشود بیکاری جوانان دو برابر نرخ عمومی بیکاری است. یعنی اگر نرخ عمومی بیکاری را ۱۵ درصد بگیریم، نرخ بیکاری جوانان ۳۰ درصد است و اگر ۲۰ درصد بدانیم، ۴۰ درصد. سوم این که میزان بیکاری در میان قربانیان نابرابری های ساختاری بیشتر از نرخ عمومی است. به همین دلیل، زنان، کارگران متعلق به ملیت های زیر ستم و همچنین کارگران بدون مهارت و بیسواد، بیش از دیگران از مصیبت بیکاری رنج میبرند. مثلاً بر مبنای تمام منابع آماری رسمی، اشتغال زنان حدود ۱۳ تا ۱۴ درصد جمعیت شاغل کشور است. در حالی که میدانیم زنان نیمی از جمعیت فعال کشور را تشکیل میدهند. فرض شایع این است که ۳۶ یا ۳۷ درصد باقی مانده را زنان خانه دار تشکیل میدهند. اما این فرض مسلماً نادرست است. زیرا در ایران امروز، به دلیل گسترش توده ای فقر در مقیاس سراسری، اکثر خانوارها به ویژه در مناطق شهری نمیتوانند با یک نان- آور سرکنند. و به تجربه میدانیم که در اکثر خانوارهای فقیر، زنان ناگزیرند علاوه بر خانه داری، به صورت های مختلف کار مزدی هم بکنند، کارهایی که عموماً در محدوده بازار سیاه قرار میگیرند، و بنابراین از هر نوع حمایت

## در ستایش مؤسسان تشکل ....

اجتماعی. و هر دو در سطح عمومی قابل دستیابی هستند. به عبارت دیگر، بیکاران ناگزیرند برای رسیدن به خواست‌هایشان بر کل جامعه و ساختار قدرت فشار بیاورند و قوانین را تغییر دهند و ضمانت‌اجرائی برای قوانین مورد نظرشان به وجود بیاورند. تردیدی نیست که چنین خواست‌هایی بدون یک جنبش سراسری که از قدرت بسیج بالائی هم برخوردار باشد، برآورده نخواهند شد.

۵- مبارزه بیکاران نمیتواند در سطح یک مبارزه صنفی و اقتصادی متوقف شود و به ناگزیر خصلت سیاسی پیدا میکند. زیرا هر کارزاری با خواست‌های عمومی که با دولت سروکار داشته باشد و هدف‌هایش فقط از طریق فشار بر دولت و تغییر در آرایش سیاسی جامعه قابل دستیابی باشد، ضرورتاً یک کارزار سیاسی است. سیاسی شدن مبارزه بیکاران در ایران، به احتمال زیاد، بسیار شتابان‌تر خواهد بود، به دو دلیل: نخست این که در جمهوری اسلامی هر فعالیت مستقل از دولت، دیر یا زود، تهدیدی علیه موجودیت رژیم ارزیابی میشود و بنابراین از طرف خود حکومت به یک پدیده سیاسی تبدیل میگردد، صرف نظر از این که واقعاً سیاسی باشد یا نه. دوم این که جمهوری اسلامی حتی اگر در مقابل بیکاران تعهدی بپذیرد، حتماً خواهد کوشید آن را به شیوه‌ای پدرسالارانه اجرا کند، یعنی نه همچون یک حق شهروندی، بلکه چیزی در حد بخشش از طرف "حکومت امام زمان" و بنابراین با شرط و شروط وفاداری به ولایت فقیه با تمام مقدمات و مقارنات پیچ در پیچ آن، تشکل مستقل بیکاران مسلماً نمیتواند با این نوع برخورد پدرسالارانه و تبعیض آمیز کنار بیاید وگرنه معنایش را از دست میدهد. در نتیجه، تشکل سراسری بیکاران، به محض تبدیل شدن به یک جنبش قابل توجه، با حساسیت و دشمنی شدید حکومت روبرو خواهد شد.

## از کجا باید شروع کرد و چگونه باید پیش رفت؟

با همه داشواری‌هایی که شمردم، تشکل سراسری بیکاران، بی هیچ تردید، هدفی است دستیافتنی. نگاهی به تجربه جهانی بیکارهای طبقاتی کارگران نشان میدهد که در جنبش کارگری تقریباً هیچ چیز به آسانی به دست نمیآید و هر چیز به دست آمده، اگر با قدرت پاسداری نشود، به آسانی میتواند از دست برود. طبقه محروم اگر دشوار را با نشدنی خویشاوند ببیند، باید به "نواله ناگزیر" تقدیر "گردن کج کند". فراموش نکنیم که پیوندهای درهم تنیده کارگران و بیکارهای طبقاتی دشوار آنها بوده که بسیاری از نشدنی‌های دیروز را به بدیهی‌ترین حقوق انسانی امروزی تبدیل کرده است. پس به جای سرگردانی در باره "آیا میشود؟" بگذارید به مسأله "چگونه میشود؟" بپردازیم. در این جا من سعی میکنم بر مبنای درک خودم از تجارب مختلف جنبش کارگری، نکاتی را که فکر میکنم برای مقابله با مشکلات میتوانند راه‌گشا باشند، یادآوری کنم. نکاتی که اشاره میکنم، فقط در صورتی میتوانند مفید باشند که به بحث و مبادله تجربه در میان فعالان و سازمانگران کارگری دامن بزنند. تردیدی نباید داشت که تجربه‌های نو از دل خود بیکارهای طبقاتی به دست میآیند و تجربه‌های پیشین را پربارتر میسازند.

۱- اهمیت تازه بیکاران. بیکاری، همان طور که پیشتر اشاره کردم، ارتباط و همبستگی را ضعیف تر میسازد. اما کارگرانی که تازه بیکار شده‌اند، تا حدی از این قاعده مستثنی هستند. زیرا پیوند‌های شغلی و ارتباطات رسته‌ای بلافاصله از بین نمیروند. کارگران تازه بیکار شده معمولاً به آسانی بیکاریشان را نمیپذیرند. آنها هنوز در تکاپو هستند که یا دوباره بر سر همان کارشان برگردند یا در رابطه با کار از دست رفته و مهارت‌ها و تجربه‌های مرتبط با آن کار دیگری پیدا کنند. و در هر دو حال ارتباطات شغلی قابل توجهی دارند و دست کم تا مدتی محکم به آنها میچسبند. گذشته از این، در ایران پدیده گسترده بیکار سازی جمعی باعث میشود که کارگران تازه اخراج شده همبستگی فعالی باهم داشته باشند و به اقدامات اعتراضی جمعی دست بزنند. نگاهی به حرکت‌های کارگری ایران در دهه دوازده سال گذشته تردیدی باقی نمیگذارد که بخش بزرگی از این حرکت‌ها به کارگران تازه

برای دفاع از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی خود آنها نیست، برای تقویت موقعیت کارگران شاغل هم هست. با توجه به این حقیقت است که مؤسسان "تشکل سراسری کارگران بیکار" در بیانیه‌شان به درستی یادآوری میکنند که "... کارگر شاغل و بیکار دو صف مقابل هم نیستند و منافعی جدا از هم ندارند و هر دو متعلق به یک طبقه هستند و منافع‌شان مشترک است."

## دشواری‌هایی که باید بر آنها چیره شد

ضرورت حیاتی تشکل سراسری کارگران بیکار شکل‌گیری آن را آسان تر نمیکند. حقیقت (حقیقتی که هرگز نباید نادیده گرفته شود) این است که ایجاد چنین تشکلی، مخصوصاً در شرایط کنونی ایران، کاری است بسیار دشوار. وظیفه این تأکید ایجاد دل‌سردی در فعالان کارگری شجاعی که آستین‌ها را برای کاری کارستان بالا زده‌اند، نیست. میخواهم بر ضرورت هشیاری نسبت به راه دشواری که در پیش است تأکید کنم. زیرا معتقدم بدون این هشیاری، اراده آگاهانه و پیگیری که شرط لازم برای ادامه چنین کارزاری است، به وجود نخواهد آمد. عواملی که شکل‌گیری تشکل سراسری کارگران بیکار را دشوار میسازند، این‌ها هستند:

۱- کارگران بیکار، همان طور که قبلاً اشاره کردم، به گروه‌های بسیار گوناگونی تقسیم میشوند و تنها نقطه مشترک آنها همان بیکاری است که با وجود تمامی گوناگونی‌ها سرزنش مشترکی را برای همه آنها رقم میزند. و خود بیکاری به یک اعتبار یعنی پخش و پلا بودن. زیرا کار است که کارگران را در محیط واحد، در رشته اقتصادی معین و در سیستم کنترل معینی گردهم میآورد و بنابراین پیوند مشخص وزنده‌ای میان آنها برقرار میکند. البته بیکاری تجربه تلخی است که هر لحظه احساس میشود، مانند دردی که همیشه حضورش را به شما یادآوری میکند وگاهی حتی در خواب، اما لمس این درد به خودی خود نمیتواند شما را با همه کسانی که از آن رنج میبرند، پیوند بدهد.

۲- محیط کار در گردهم آوردن کارگران و ایجاد ارتباط میان آنها نقش بسیار مهمی دارد. تصادفی نیست که کارگران کارگاه‌های بزرگ امکانات سازمانیابی بهتری دارند و برعکس، سازمانیابی کارگران "نظام کار خانگی" و کارگران شاغل در کارگاه‌های کوچک معمولاً با دشواری‌هایی همراه است. در مورد بیکاران این دشواری بسیار برجسته‌تر میگردد. نداشتن کار، بنا به تعریف، یعنی بیرون افتادن از محیط کار و محروم شدن از حضور هم‌زمان در یک مکان واحد و فضای مشترک، و بنابراین دشوار شدن ارتباط‌گیری باهم. به همین دلیل در سازمانیابی بیکاران مسأله‌ای که پیش از هر چیز دیگر مطرح میشود، این است که چگونه میشود جانی برای ارتباط‌گیری آنها پیدا کرد. بدون این محل ارتباط، بیکاران به عنوان یک جمع اصلاً نمیتوانند وجود داشته باشند.

۳- بیکاران برخلاف کارگران شاغل با کارفرمای مشخصی روبرو نیستند و بنابراین طرف گفتگوی مشخصی ندارند. طرف گفتگوی آنها خواه ناخواه دولت است. و در شرایطی که دولت رسماً یا عملاً خود را به حق کار متعهد نمیداند، آنها حتی در دستگاه‌های دولتی نیز طرف گفتگوی مشخصی ندارند. این نبود طرف گفتگوی مشخص، ناگزیر ظرفیت سازمانیابی بیکاران را تضعیف میکند و امکان توسل به بسیاری از تاکتیک‌های مبارزاتی کارگران شاغل را از آنها میگیرد. بعلاوه، طرف شدن با دولت، مخصوصاً در یک نظام استبدادی، توان بسیار بیشتری میطلبد تا روبروئی با یک کارفرمای خصوصی.

۴- خواست‌های کارگران بیکار ضرورتاً خصلت کلان-اقتصادی دارند. این خواست‌ها به دو گروه اصلی تقسیم میشوند: خواست‌های مربوط به حق کار و خواست‌های مربوط به تأمین



## در ستایش مؤسسان تشکل ....

شرکت کنند. وهمچنین گردهم آئی ها باید علنی باشند و هیچ بیکاری در آنها غیرخودی تلقی نشود. تردیدی نباید داشت که عوامل پلیس در گردهم آئی های علنی شرکت خواهند کرد. باوجود این، گردهم آئی علنی معمولاً به صرفه تر و کم هزینه تر است. زیرا مخفی شدن گردهم آئی ها دامنه شرکت کنندگان در جنبش بیکاران را محدود میسازد، چیزی که میتواند برای این جنبش خفه کننده باشد.

۴- ویژگی اقدامات بیکاران. جنبش بیکاران به شرطی پا میگیرد و تا جایی دوام میآورد که بتواند به برجسته ترین شکل ممکن، توجه کل جامعه را به مشکل بیکاری جلب کند و بر ساختار قدرت فشار بیاورد. این کار از طریق اقدامات پیگیر و قابل رویت برای شمار هرچه بیشتری از مردم امکان پذیر است. اما بیکاران نمیتوانند به پاره ای از اقدامات جمعی دست بزنند. مثلاً آنها نمیتوانند از اعتصاب (که کارآمدترین اهرم فشار کارگران شاغل محسوب میشود) استفاده کنند. آنها ناگزیرند به اقدامات ویژه ای روی بیاورند. تظاهرات و تحصن دوشکل اقدام جمعی هستند که برای جنبش بیکاران اهمیت ویژه ای دارند. زیرا اینها اقداماتی هستند که میتوانند مشکل بیکاری را با سرورصدای کافی در میان عموم مردم مطرح کنند و قدرت سیاسی را ناگزیر سازند نسبت به آن واکنش نشان بدهد. برای بالا بردن اثرگذاری این اقدامات گاهی بیکاران مجبور میشوند عمداً آنها را در زمان و مکانی سازمان بدهند که در روال عادی زندگی جامعه اختلال ایجاد کند. مثلاً تصادفی نیست که گاهی بیکاران در شلوغ ترین خیابان ها یا میدان های شهر به تظاهرات نشسته دست میزنند یا اتوبان های مهمی را بند میآورند. شاید نیازی به گفتن نباشد که تحصن و تظاهرات، مخصوصاً در جمهوری اسلامی، غالباً " برهم زدن نظم عمومی " تلقی میشود. به عبارت دیگر، بیکاران ناگزیرند به اقداماتی دست بزنند که آنها را در مقابل " قانون " قرار میدهد. این رویارویی با " قانون " یکی از نتایج گریزناپذیر موجودیت جنبش بیکاران است. زیرا بیکاران برای رسیدن به خواست هایشان ناگزیرند بر قدرت سیاسی فشار بیاورند و گرنه اصلاً نمیتوانند دورهم جمع بشوند. جنبش بیکاران اگر بخواهد فقط به اقدامات قانونی بسنده کند، ناگزیر میشود به کارآمدترین تاکتیک های مبارزاتی اش پشت کند. ساده لوحی است اگر فکر کنیم که در ایران امروز بیکاران میتوانند با گرفتن اجازه رسمی از مقامات دولتی تظاهرات و تحصن سازمان بدهند. واما اشکال مبارزاتی دیگری مانند تومار نویسی و مراجعه به ادارات مربوطه دولتی معمولاً اثرگذار نیستند و جمع بیکاران را از نفس میاندازند.

۵ - ضرورت اجتناب از سیاسی شدن بیش از حد. اگر موجودیت جنبش بیکاران به اقداماتی وابسته است که درغالب موارد خواه ناخواه خصلت فرافانونی پیدا میکنند، پس باید قبول کرد که این جنبش نمیتواند فقط در حد مسائل صنفی و اقتصادی متوقف شود و ناگزیر است به طور مرتب یا دست کم متناوب، خصلت سیاسی پیدا کند. گذشته از این، فشار بر قدرت سیاسی (یعنی چیزی که مضمون ناگزیر اقدامات این جنبش است) در نظامی مانند جمهوری اسلامی، بیش از یک کار سیاسی است و از طرف رژیم نوعی مخالفت با نظام تلقی میشود. با توجه به این حقیقت، سازمانگران جنبش بیکاران باید نسبت به خطر سیاسی شدن بیش از حد این جنبش هشیاری ویژه ای داشته باشند و گرنه جنبش سراسری بیکاران هرگز پا نخواهد گرفت. اما سیاسی شدن بیش از حد یعنی چه؟ حد مطلوب را مصالح خود جنبش بیکاران تعیین میکند. به عبارت دیگر، رویارویی با رژیم تا جایی برای این جنبش لازم است که به شکل گیری و گسترش آن کمک کند، نه کمتر و نه بیشتر از آن. بحث در باره حد مطلوب، ناگزیر این سؤال را پیش میآورد که آیا جنبش بیکاران حتماً باید جزئی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی باشد؟ این سؤالی است که البته در مورد جنبش های اجتماعی دیگر نیز خواه ناخواه مطرح است. پاسخ به این سؤال بستگی دارد به این که آیا جنبش های اجتماعی را صرفاً وسیله ای در خدمت مخالفت با رژیم مینگریم یا موجودیت خود آنها رانیز لازم و مهم میدانیم. من طرفدار شق دوم هستم و شکل گیری و گسترش خود جنبش های اجتماعی مترقی را بسیار مهم و حیاتی میدانم. بعضی ها مخالف چنین نظری هستند و میگویند حالا باید همه چیز را در

بیکار شده تعلق دارد. با توجه به این دلایل، تازه بیکاران در مبارزه برای تشکل سراسری کارگران بیکار نقش بسیار مهمی میتوانند بازی بکنند. در واقع آنها هسته مرکزی هر تجمعی خواهند بود که برای تشکل بیکاران به وجود میآید. البته فراموش نکنیم که خود کارگران تازه بیکار شده نیز جمع یک دستی نیستند، بلکه درست به دلیل تازه بیکار بودنشان به گروه های شغلی و رسته ای گوناگونی تقسیم میشوند. نادیده گرفتن این تقسیمات میتواند آنها را از پیوندها و تجمعات نقداً موجودشان (که تکیه گاه اصلی سازمانیابی شان باید باشد) محروم کند. همین الان چیزی که مبارزات کارگران بیکار را امکان پذیر میسازد، تجمعاتی است که تا حدی هنوز بر پایه پیوندهای شغلی و رسته ای عمل میکند و مخصوصاً آنها را با مکان های مشخص گره میزند.

۲- ضرورت پایه های محلی و ارتباطات سراسری. هر جنبشی با هدف های بزرگ ناگزیر باید دارای پایه های محلی و ارتباطات توده ای باشد. هیچ جنبش بادوامی را نمیتوانید پیدا کنید که بدون پایه های محلی شکل گرفته باشد. زیرا از طریق آشنائی های روزمره تنگاتنگ است که مردم میتوانند با همدیگر آشنا شوند، به هم دیگر اعتماد کنند و به مشارکت فعال در سازماندهی اقدامات دنباله دار بپردازند. شاید یک تظاهرات حتی توده ای را بشود بدون پایه های محلی جاافتاده برای یک یا دو بار به راه انداخت، ولی سازماندهی تظاهرات دنباله دار و تناوبی، خواه ناخواه پایه های محلی خود را به وجود میآورد، گاهی حتی علیرغم بی میلی هدایت کنندگان آن. در واقع وجود پایه های محلی یکی از لوازم شکل گیری دموکراسی درونی در یک جنبش توده ای است. جنبش کارگران بیکار، چه در مرحله آغازین و چه در جریان گسترش به پایه های محلی نیاز دارد، یعنی به هسته هایی که در هر محل شکل میگیرند تا بیکاران آن محل را با هم مرتبط کنند. این پایه ها به ویژه برای جنبش بیکاران اهمیت بسیار زیادی دارند و در واقع جای همه ارتباطاتی را میگیرند که کارگران شاغل را به هم پیوند میدهند. در این پایه های محلی است که کارگران بیکار تعلق به یک نیروی جمعی را کشف میکنند و در آن جمع هویتی پیدا میکنند که میتواند بخشی از خلاء هویتی ناشی از بیکاری را پر کند. در این جاست که آنها میتوانند در شکل دادن به جمع شان و ترسیم خط پیشروی آن مداخله کنند. اما پایه های محلی، هر قدر هم فعال باشند، به تنهایی نمیتوانند جنبش کارآمدی به وجود بیاورند. آنها شرط لازم برای شکل گیری جنبش سراسری هستند، نه شرط کافی. ارتباطات سراسری است که میتواند آنها را به هم پیوند دهد و یک جنبش توده ای کارآمد به وجود بیاورد. ارتباطات سراسری است که میتواند نیروی عظیم بیکاران را به خود آنها و به دیگران نشان بدهد و همدلی و همراهی کارگران شاغل و جنبش های اجتماعی پیشرو را برای آنها تأمین کند. ارتباطات سراسری است که میتواند فعالان جنبش بیکاران را با افق های گسترده اجتماعی و سیاسی آشنا سازد و به خواست های آنها پژواک و مشروعیت توده ای و سراسری ببخشد. خلاصه: پایه های محلی و ارتباطات سراسری دو بازوی حیاتی برای شکل گیری جنبش سراسری بیکاران محسوب میشوند.

۳- ضرورت محل تجمع شناخته شده. شکل گیری پایه های محلی بدون داشتن جایی شناخته شده برای گردهم آئی های منظم در هر محل عملاً ناممکن است. کارگران بیکار که از محل کار و ارتباطات شغلی محرومند، به جای نسبتاً ثابت و شناخته شده ای در هر محل نیاز دارند که به طور مرتب بتوانند در آنجا گردهم بیایند و درباره خواست ها و مشکلات شان باهم به رای زنی بپردازند. چنین محلی میتواند یک قهوه خانه باشد یا جایی در یک پارک عمومی یا جلوی اداره کار یا یک پاتوق محلی بی هزینه یا کم هزینه. در هر حال، گردهم آئی باید در محلی شناخته شده باشد و در روز هائی تا حد امکان ثابت که همه بیکاران محل بتوانند به راحتی و بدون هزینه در خور توجه در آن

## در ستایش مؤسسان تشکل ....

داری پابرجاست یک هدف دست نیافتنی است. زیرا همان طور که پیشتر گفتم، سرمایه داری بدون نیروی کار ذخیره نمیتواند دوام بیاورد. در واقع، اضافه جمعیت نسبی قانون مطلق نظام سرمایه داری است. به همین دلیل، همه قوانین مربوط به حق کار حتی در پیشرفته ترین دموکراسی های سرمایه داری به نحوی تنظیم میشوند که برای سرمایه دست و پا گیر نباشند. با توجه به این حقیقت، جنبش بیکاران ناگزیر است مبارزه برای حق کار را از مجرای مبارزه برای بیمه بیکاری پیش ببرد. برای این کار لازم است پیش و پیش از هر چیز بیمه بیکاری به عنوان یک حق شهروندی مطرح شود و مورد دفاع قرار بگیرد، حقی که هر بیکاری باید از آن برخوردار شود. دستگاه های ایدئولوژیک حاکم در جامعه سرمایه داری میکوشند بیمه بیکاری را نوعی صدقه تصویر کنند و استفاده از آن را تا حد امکان تا سطح کاری شرم آور و تحقیر آمیز پائین بیاورند. فرهنگ طبقاتی کارگران باید در مقابل این سم پاشی ها بیایستد و نشان بدهد که بیکاری محصول ناکارآمدی ساختاری نظام سرمایه داری است که حق حیات شهروندی شمار بزرگی از افراد را بی معنا میسازد. جنبش بیکاران در گستراندن و جانداختن این موضع طبقه کارگر نقش مهمی بر عهده دارد. دومین خواست مهمی که جنبش بیکاری باید به عنوان آماج عمومی بیکارهای مطرح کند، این است که بیمه بیکاری نباید از حداقل نیاز های معیشتی فرد بیکار و خانواده تحت تکفل او کمتر باشد. تأکید بر این اصل است که میتواند بیمه بیکاری را با حق کار ( به عنوان یک مفهوم مشخص کاربردی ) پیوند بدهد و این را نیز با مفهوم حق حیات مرتبط سازد. و گرنه بیمه بیکاری چیزی در حد صدقه خواهد بود، با تمام پیامدهای تحقیرکننده و ذلیل کننده آن و نه چیزی بیشتر. سومین خواست عمومی کلیدی، پیوند بیمه بیکاری با حق مسکن، بهداشت و درمان و آموزش است تا نشود فرد بیکار را با دادن چندرعاری به نام "مقرری بیکاری" به دست قانون جنگل سرمایه داری ( یعنی قانون "بازارآزاد" ) رها کرد. و اما چهارمین خواستی که باید مورد تأکید جنبش بیکاری باشد، نظارت نمایندگان منتخب تشکل های مستقل (از دولت) کارگری بر چگونگی اجرای قوانین بیمه بیکاری است. مسلم است که این خواست ها به سادگی به دست نخواهند آمد و بعضی از آنها ممکن است در جمهوری اسلامی اصلاً دست نیافتنی باشند، اما این از اهمیت هیچ یک از آنها نمیگاهد. تشکل بیکاران به شرطی میتواند به راستی سراسری وتوده ای شود که از لوازم دستیابی به هدف خود تصور روشنی داشته باشد و تجربه جنبش کارگری در کشورهای مختلف نشان میدهد که بدون چهار خواست کلیدی یاد شده بیمه بیکاری در عمل روی کاغذ میماند. ممکن است جنبش بیکاری ما در آغاز ناگزیر باشد بیش از تأکید بر این خواست های پایه ای عمومی روی خواست های فوری و مشخص این یا آن گروه بیکاران متمرکز شود، ولی حتی در آن حالت نیز نباید از طرح خواست های عمومی طفره برد، زیرا این خواست ها در حکم پرچم جنبش سراسری بیکاران هستند و بدون آنها مبارزات بیکاران در سطح محلی و گروهی درجا خواهد زد و از افق های گسترش و پیشروی محروم خواهد شد.

۷ - اهمیت بهره برداری فعال از قوانین و امکانات موجود. جنبش بیکاران مانند هر جنبش اجتماعی دیگر ناگزیر است از تمامی امکانات و فرصت های قانونی و اخلاقی و سیاسی دم دست برای پیش کشیدن و گستراندن خودش استفاده کند. مثلاً حق کار و بیمه بیکاری یکی از اصول پذیرفته شده حقوق بشر است که در ماده ۲۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد ( ۱۹۴۸ ) با صراحت بیان شده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز ( در اصول ۲۸-۲۹-۳۰-۳۱ ) حق برخورداری از کار، بیمه بیکاری، بهداشت و درمان، آموزش و مسکن را جزو حقوق پایه ای افراد ملت به رسمیت میثناسد. یعنی بیکاران خواست هائی دارند که خود رژیم نیز نمیتواند آنها را خواست هائی نامشروع و غیر قانونی معرفی کند. باوجود این، قانون بیمه بیکاری رژیم ( مصوب ۱۳۶۹ ) جز زیر پا گذاشتن صریح و همه جانبه اصول یاد شده قانون اساسی معنائی ندارد. زیرا اولاً بیمه بیکاری را منحصر به افرادی میکند که مشمول قانون کار هستند. در حالی که اکثر کارگران و به ویژه محروم ترین و مظلوم ترین

خدمت مخالفت با رژیم و سرنگونی آن به کار گرفت. از نظر من اینها تا جایی که بر ضرورت وفوریت سرنگونی جمهوری اسلامی تأکید میورزند، مطلقاً حق دارند. اشتباه آنها از جایی شروع میشود که نسبت به فاعل سرنگونی حساسیت کافی نشان نمیدهند. مسأله این است که فاعل سرنگونی و حتی چگونگی سرنگونی کم اهمیت تر از خود سرنگونی نیست. اگر سرنگونی جمهوری اسلامی نتواند به آزادی و برابری ایرانیان و تأسیس دموکراسی در این کشور بیانجامد، همان مصیبتی را در پی خواهد آورد که سرنگونی استبداد سلطنتی به دنبال آورد. سرنگونی جمهوری اسلامی به شرطی میتواند به دموکراسی بیانجامد که بوسیله جنبش آگاهانه و مستقل خود مردم ایران صورت بگیرد. جنبش آگاهانه و مستقل مردم ایران از برآیند جنبش های اجتماعی مترقی و با تکیه بر آنها به وجود میاید و نه از راه افتادن گله وار مردم به دنبال یک رهبری فره مند به ظاهر همه دان و همه توان. این تأکیدات سرنگونی را عقب نمیاندازد، بلکه برعکس، شتاب میدهد. اگر قرار نیست جرح بوش ما را از شر جمهوری اسلامی آزاد سازد ( همان طور که مردم عراق را از چاله درآورد و در چاه افکند ) و اگر قرار است که خود مردم ایران این رژیم جهنمی را درهم بشکنند، پس باید بپذیریم که گسترش دامنه مبارزات مختلف مردم و بهبود سازمانیابی آنها تنها عاملی است که میتواند سرنگونی رژیم را شتاب بدهد. بنابراین تأکید بر اهمیت جنبش های اجتماعی به هیچ وجه به معنای بی اعتنائی به ضرورت و فوریت سرنگونی رژیم نیست. در هر حال تنزل نقش جنبش های اجتماعی به سطح صرفاً یک وسیله برای سرنگونی رژیم، بسیار گمراه کننده و خطرناک است. هر یک از این جنبش ها به خودی خود اهمیت دارند و بنابراین باید از منطق وجودی آنها دفاع بشود و مصالح شان باید مورد توجه قرار بگیرد. دفاع از منطق وجودی جنبش بیکاران ایجاب میکند که سیاسی شدن آن در حدی باشد که موجودیتش را به خطر نیندازد. دلیل وجودی جنبش بیکاران مبارزه برای خواسته های اصلی بیکاران است، یعنی تأمین حق کار و بیمه بیکاری، خواسته های دیگر، هر قدر هم برحق و فوری باشند، نباید این خواسته های اصلی را تحت شعاع قرار بدهند و پی گیری آنها را مختل سازند و گرنه جنبش بیکاران دلیل وجودی خود را از دست خواهد داد و از هم خواهد پاشید. فراموش نباید کرد که هر فرد بیکار ضرورتاً مخالف جمهوری اسلامی نیست و حتی بسیاری از آنهاست که مخالفند، حاضر نیستند خطرات رویارویی با رژیم را بپذیرا باشند. اما تک تک آنها نمیتوانند از طریق تعقیب خواسته های شان رابطه میان سرنوشت مصیبت بار بیکاران و نظام سیاسی موجود دریابند. در هر حال اگر تشکل بیکاران پا بگیرد و به جنبشی سراسری تبدیل شود، مسلماً نیروئی در برابر جمهوری اسلامی خواهد بود، نه در کنار آن.

۶ - اهمیت تصویری روشن از هدف و مراحل پیشروی جنبش. همه بیکاران خواست های فوری یکسانی ندارند. مثلاً در حالی که کارگران تازه بیکار شده ممکن است هنوز امید برگشتن برسر کار سابق شان را از دست نداده باشند، جوانان بیکاری که هرگز شاغل نبوده اند چنین امیدی نمیتوانند داشته باشند. اما اگر قرار باشد اینها تشکل واحدی بوجود بیاورند، علاوه بر خواست های فوری خاص خودشان، باید بتوانند حول خواست های مشترکی هم متحد شوند. در واقع دست یافتن به تصور روشنی از این خواست های مشترک و ضرورت و اهمیت آنها یکی از لوازم شکل گیری تشکل بیکاران است. خواست هائی که همه بیکاران میتوانند و باید حول آنها متحد شوند، عبارتند از : حق کار و بیمه بیکاری. حق کار یکی از عناصر پایه ای حقوق بشر مدرن است و در جامعه امروزی ( که اقتصاد سنتی معیشتی عملاً بی معنا شده ) یکی از تضمین های پایه ای ترین اصل حقوق بشر، یعنی حق حیات، محسوب میشود. اما حق کار گرچه در روی کاغذ همه جا یک اصل پذیرفته شده است، در عمل تا زمانی که سرمایه

## در ستایش مؤسسان تشکل ....

بنابراین ظرفیت همدلی فعالی با بیکاران دارند. در ایران امروز حتی کارگران شاغل در موفق ترین واحد ها و مطمئن ترین شاخه های اقتصادی نیز میدانند که رانده شدن به چاه ویل بیکاری مصیبتی است که برسر هر کسی میتواند فرود آید. جنبش بیکاران باید تلاش کند معنای این تهدید را به دیگران یادآوری کند.

۹- مسأله سازماندهی و رهبری. تشکل بیکاران در صورتی میتواند واقعاً سراسری وتوده ای شود که شکل جنبشی داشته باشد. یعنی به روی همه بیکاران باز باشد؛ ابتکارها و پیشنهادها پایه های محلی در آن خفه نشود؛ تصمیم گیری در باره مسائل و جهت گیری های کل تشکل با بحث و اطلاع همه پایه های محلی صورت گیرد؛ پیشقدمان و مؤسسان حرکت از امتیاز ویژه ای برخوردار نباشند؛ و سخنگویان و هدایت کنندگان عمومی حرکت انتخابی باشند و پاسخگو به پایه های محلی. شکل جنبشی، بی تردید، اختلال و کندی های زیادی به وجود میآورد ولی در شرایط کنونی ایران و دست کم در مراحل شکل گیری و گسترش تشکل بیکاران تنها راه عملی و کارآمد است. زیرا اولاً سازمانیابی بیکاران، با توجه به دشواری هائی که پیشتر شمرده ام، نیازمند میدان دادن به ابتکارها و نظرات همه کوشندگان در آن است و گرنه حرکت در همان گام اول در جا میزند و از نفس میافتد؛ ثانیاً در هر شرایط دیکتاتوری عموماً و در جمهوری اسلامی به طور خاص، یک جنبش علنی در صورتی میتواند دوام بیاورد که قاعده گسترده تری داشته باشد، یعنی بیش از تکیه بر رهبری به پایه های محلی اش تکیه کند. البته یک تشکل یا جنبش سراسری بدون شبکه ارتباطات که واحدهای محلی را به هم وصل کند و همزمانی و هماهنگی آنها را امکان پذیر سازد، نمیتواند وجود داشته باشد. و شبکه ارتباطات بدون فعالان آزموده و کارآمد تصورناپذیر است. به عبارت دیگر، خصلت جنبشی و رهبری توانا نفی کننده هم نیستند. حقیقت این است که یک جنبش علنی معمولاً به رهبری تواناتر و همه جانبه تری نیاز دارد تا یک تشکل بسته. گذشته از این، جنبش بیکاران به خاطر ویژگی اش با مسائل گوناگونی روبرو خواهد بود که حل آنها به رهبری واقعاً کارآمد و در عین حال بسیار مقبول ( از طرف کوشندگان خود جنبش ) نیاز دارد.



در پایان یک بار دیگر تأکید میکنم که ابتکار مؤسسان "تشکل سراسری کارگران بیکار" پاسخی است به یک نیاز حیاتی جنبش کارگری ما و شایسته آن است که از طرف همه فعالان کارگری و مبارزان بیکارهای طبقاتی و پیشرو مورد توجه و پشتیبانی قرار بگیرد. نباید گذاشت این تلاش در حد یک بیانیه یا در سطح محلی باقی بماند.

۱۵ آبان ۸۴

به نقل از: +

Vincente Navarro : The Inhuman State of US. Health Care  
, Monthly Review, September 2003



آنها، از شمول قانون کار بیرون هستند؛ ثانیاً بخش بزرگی از بیکاران (یعنی جوانان) را که هنوز فرصت اشتغال (یا اشتغال رسمی) نداشته اند، از زیر پوشش خارج میکند؛ ثالثاً بیمه بیکاری را به چیزی در حد صدقه تنزل میدهد که اگر کسی بعد از عبور از هفت خوان تعبیه شده به دریافتش موفق شود، با آن نمیتواند حتی شکم خودش را سیر کند. متمرکز کردن حمله روی همین قانون بیمه بیکاری یکی از نخستین کارهائی است که جنبش بیکاران باید در دستور کار خودش قرار بدهد. البته توهمی نباید داشت که بین پذیرش حقوق مربوط به تأمین اجتماعی در حرف و پذیرفته شدن عملی آنها دره عمیقی وجود دارد که پرکردن آن در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی به احتمال زیاد از محالات است. با این همه، جنبش بیکاران با استفاده از همین زمینه های قانونی میتواند فرصت های خوبی برای طرح خواست ها و سازماندهی خودش به دست بیاورد. گذشته از این، جمهوری اسلامی همیشه کوشیده است با تظاهر به طرفداری از "مستضعفان" میان خواست های اقتصادی و سیاسی مردم شکاف بیندازد و آنها را در برابر هم قرار بدهد. تشکل های مستقل کارگری بهتر از هر نیروی دیگری میتوانند این بازی قدیمی و شناخته شده رژیم را خنثی کنند. در این زمینه تشکل بیکاران مسلماً میتواند نقش مهمی داشته باشد. زیرا خود موجودیت تشکل مستقل سراسری بیکاران رژیم را در موقعیت متناقضی قرار خواهد داد. اگر آنها چنین تشکلی را ( که صرفاً خواهان چند حق پایه ای پذیرفته شده در قانون اساسی خود رژیم است ) سرکوب کنند، فقط قانون اساسی شان را به طور علنی زیر پا گذاشته اند، بلکه ناگزیر شده اند ماسک مستضعف پناهی شان را نیز کنار بزنند؛ و اگر آن را تحمل کنند، بساط بازی مستضعف پناهی در برابر آزادی خواهی کساد شده است. به عبارت دیگر، سرکوب تشکل بیکاران برای رژیم پرهزینه خواهد بود. و جنبش بیکاران میتواند از این موقعیت استفاده کند. فراموش نکنیم که همین چند ماه پیش بود که تقریباً همه کاندیداهای ریاست جمهوری حمایت از "اقتدار آسیب پذیر" را در صدر وعده های انتخاباتی شان گذاشته بودند. یکی عوام فریبانه وعده میداد که ماهانه پنجاه هزار تومن به هر ایرانی کم درآمد خواهد داد؛ دیگری مدعی بود مجمع تشخیص مصلحت طرح تأمین اجتماعی جامعی در استنبوت دارد که بعد از انتخاب او به فاصله چند ماه میتواند تصویب و به اجراء گذاشته شود. و آن یکی وعده میداد که با از بین بردن فساد در بالا، در آمد نفت را در خدمت فقر زدائی به کار خواهد گرفت. و حالا میدانیم که همه آن وعده ها دروغ های بی شرمانه ای بودند که قرار بود به محض پایان بازی های انتخاباتی به فراموشی سپرده شوند. اما اکنون جنبش بیکاران میتواند با استناد به همان وعده ها خواست های خودش را پیش بکشد و بر کل نظام فشار بیاورد. تردیدی نباید داشت که با دست گذاشتن روی آن وعده ها نمیتوان به بیمه بیکاری دست یافت، اما میتوان فضای قانونی و تبلیغی مساعدی برای شکل گیری تشکل مستقل بیکاران به وجود آورد.

۸- اهمیت جلب حمایت و همبستگی غیر بیکاران. جنبش های اجتماعی نمیتوانند به صورت جزیره های جدا از هم گسترش یابند. در زندگی واقعی آنها به شکل جنبش های متداخل و تنیده باهم پا میگیرند. بنابراین جنبش بیکاران ناگزیر است با تمام جنبش های اجتماعی مترقی پیوند داشته باشد و سعی کند از پشتیبانی و همبستگی کارگران شاغل و همه گروه های اجتماعی نیازمند تأمین اجتماعی برخوردار گردد. در واقع بخش بزرگی از کارگران کارگاه های کوچک مرز قابل توجهی با بیکاران ندارند و بخش بزرگی از غیر بیکاران مانند جوانان در حال تحصیل میدانند که در آینده ممکن است به جرگه بیکاران رانده شوند و

## شورشیان فرانسه کیستند و چه می خواهند؟

مرگ ناشی از برق گرفتگی دو نوجوان فرانسوی مهاجر تبار در 27 اکتبر در Clichy-sous-Bois - یکی از حومه های فلک زده پاریس - که برای فرار از بازرسی پلیس به پست ترانسفورماتور برق پناه برده بودند، کبریت به خشمی زد که سال هاست در حومه های مهاجر نشین متراکم شده است. نیکلا سارکوزی وزیر کشور، با الفاظ تحریک کننده اش نفت بر این آتش ریخت و با توسل به سرکوب خشن، شعله های افروخته در یک حومه را به سراسر فرانسه سرایت داد. دولت از مهار شورشیان چنان عاجز شد که قانون حکومت نظامی 1955 را که در جنگ الجزایر و برای اجرا در خاک الجزایر تصویب کرده بود، در خاک فرانسه به اجرا گذاشت.

«مشتی ارازل و اوباش که باید پاکسازی شوند»؛ «این جنگ با فرانسه است باید ارتش را فرستاد»؛ «مهاجرینی که حاضر نیستند به هنجارهای زندگی فرانسوی و به ارزش های جمهوری گردن بگذارند»؛ «تحریک شدگان از جاهای دیگر»؛ «خشونت فرهنگ اسلامی»؛ «شکست سیاست جذب مهاجرین»؛ «شکست مدل چند فرهنگی»؛ «شکست سیاست شهرسازی»؛ «مسأله بیکاری»؛ «مسأله آموزش»؛ «مسأله بی عدالتی»؛ «مسأله راسیسم»؛ «مسأله نسل جوان»؛ ... رادیو ها، تلویزیون ها و روزنامه ها پر از این عبارات و جملات اند.

اما دلیل شورش این نوجوانان و جوانان که بین دوازده تا سی سال دارند چیست؟ این چه جنبشی است و چه می خواهد؟

اینان فرزندان بخشی از مهاجرین فقیر آفریقایی و عرب در فرانسه اند که در گتوهای ساخته شده برای دور نگهداشتن مهاجرین تهیدست از شهرها به دنیا آمده اند. آنان مثل سوسک ها در کثافات این بیغوله های بتونی بی روح و سرد، "زندگی" می کنند. برخی از آنان کار کردن پدر و مادرشان را به یاد ندارند. والدین دیگران یا از کار اخراج شده اند، یا از کار افتاده اند. آن هائی که والدین شان خوشبخت تر اند، از همان کودکی در می یابند که سهم پدر و مادرشان انجام کارهای نرفت انگیزی است که هیچ فرانسوی گرسنه ای حاضر به انجام آن ها نمی شود. آن ها در فقر مادی و فرهنگی زاده و با محرومیت مادی و عقب ماندگی فرهنگی بزرگ می شوند. مدرسه برای آنان معنایی ندارد چون از برادر و خواهر خود و از جوانان محل می بینند که نه تحصیل دری را به رویشان باز خواهد کرد، و نه اساساً ادامه تحصیل برایشان امکان پذیر خواهد بود. با هوش ترین و درس خوان ترین شان می دانند که هیچ شانس برای دستیابی (دست درازی) به مدرک بالائی را نخواهند داشت. این جوانان پیشاپیش مردود اند.

ایراد می گیرند که: پدران و مادران این جوانان حتما نمیتوانند درست فرانسه حرف بزنند.

آنان اگر از زبان ویکتور هوگو بی بهره مانده اند، در عوض از "بینوایان" اش نصیب بسیار برده اند!

خدمات شهری و اجتماعی برای محلاتی که آنان زندگی می کنند، از معلم و مدرسه و اتوبوس و بهداشت عمومی و بیمارستان و غیره در نازل ترین سطح ممکن است (دولت شیراک تمامی کمک هزینه اختصاصی به موسسات همیاری غیر دولتی را قطع کرده بود و حالا نخست وزیر با دستپاچگی اعلام می کند که این کمک ها از سر گرفته خواهند شد).

این جوانان شب و روز شاهد طرد شدگی خود از طرف جامعه اند. از دیسکوتک ها گرفته که مانع از ورود آنان می شوند و رادیو و تلویزیون که آنان را اوباش و تبهکار می نامند، تا عرصه سیاست که "معضل مهاجرین" پایه اصلی رقابت های انتخاباتی است.

آنان از کودکی خود را تحقیر شده و مطرود از سوی جامعه حس می کنند. جوانی که می بیند خواهر یا برادر بزرگ اش را با هر سابقه کار قابل قبول و مدرک معتبری بخاطر اسم عربی اش استخدام نمی کنند، نمی تواند صاحب انگیزه تلاش برای موفقیت شود.

می گویند: این مهاجرین هنجارهای زندگی در فرانسه و ارزش های جمهوری را نمی پذیرند.

اما این بورژوازی فرانسه است که هنجارهای زندگی شهروندی در فرانسه را از آنان دریغ می کند: حق کار، حق امکانات آموزشی، حق مسکن قابل زیست، حق امکانات بهداشتی، حق امکانات ورزشی، و بسیاری هنجارهای دیگر و از جمله حق برابر شهروندی را.

این جوانان با این فکر بزرگ می شوند که جامعه آنان را نمی خواهد؛ و به این نتیجه می رسند که آنان هم نیازی به این جامعه ندارند. این احساس بیگانگی با جامعه، آنان را باهم متحد می کند. آنان "جامعه" خودشان را می سازند. وقتی راهی برای کار و درآمد ندارند، خودشان راه هائی پیدا می کنند: فروش مواد مخدر، لخت کردن، سرقت اتوموبیل و غیره. آنان موسیقی خودشان را دارند؛ تفریح خودشان را دارند (خطاطی دیوارها و قطارها و خط خطی کردن و شکستن شیشه ها و تلفن های عمومی و ...). آنان طرز لباس پوشیدن خودشان، فرهنگ لغات و لحن حرف زدن خودشان، و حتا شکل راه رفتن خودشان را دارند که غالباً دهن کجی به جامعه ای است که به آنان دهن کجی می کند.

بعضا دیده می شود که شورش این را جنبش مهاجرین، جنبش حاشیه شهرها، جنبش علیه بیکاری، جنبش علیه تبعیض، جنبش علیه نژادپرستی، جنبش جوانان یا جنبش ضد سرمایه داری می نامند. این توصیفات، گمراه کننده اند.

اینان فرزندان مهاجرین اند؛ اما این، جنبش مهاجرین نیست. اینان ساکن حومه ها هستند؛ اما این، جنبش حاشیه شهرها نیست. این جوانان بی کار اند (نه همه شان) یا پدر و مادرشان بیکار اند؛ اما این، جنبش بیکاران نیست.

اینان بی بضاعت و فرزندان خانواده های فقیر و محروم اند. اما این، جنبش تهیدستان نیست.

اینان از بی عدالتی و تبعیض رنج می برند. اما این، جنبش علیه تبعیض نیست.

اینان خارجی تبار اند اما این جنبش، جنبش ضد نژاد پرستی نیست. اینان جوان اند؛ اما این، جنبش جوانان نیست.

اینان اکثراً از خانواده های مسلمان اند؛ اما این جنبش اسلامی نیست.

اینان از ساقط ترین اقشار تحتانی جامعه سرمایه داری اند؛ اما این یک جنبش ضد سرمایه داری نیست.

ویژگی این قشر از جوانان نسل دوم و سوم مهاجرین این است که محل تلاقی و دریافت همه این نکبت های سرمایه داری است: تهیدستی، بیکاری، نابرابری اقتصادی و اجتماعی؛ فقر فرهنگی؛ تبعیض، نژاد پرستی، خارجی ستیزی، ستم طبقاتی، ستم جنسی، طرد شدگی و بی آیندگی.

شورش این قشر معین را نباید با تعمیم های بی مورد، جنبش بیکاران یا حاشیه شهرها یا مهاجرین یا سیاهان و غیره تعبیر کرد. تحلیل ایدئولوژیک یا احساسی کمی به شناخت واقعیت نمی کند.

این شورش نه هیچ یک از فقرات یاد شده نظیر مهاجرین، یا بیکاران، یا حاشیه شهری ها و غیره را نمایندگی می کند؛ نه با آنان ارتباطی دارد؛ نه از جانب آنان حمایت فعال می شود. این شورش حتماً قادر نیست سخنگوی خودش باشد. این شورش هیچ مطالبه ای مطرح نمی کند در حالی که همه مطالبات را یکجا در

## شورشیان فرانسه کیستند ....

## نگاهی به مسائل جنبش کارگری ایران و ضرورت جبهه واحد کارگری

farahanyb @ yahoo.fr      بهروز فراهانی

خود دارد. فقط آتش می زند تا خشم خود را - نه فقط از پلیس و دولت - از جامعه را فریاد کند. این یک «شورش بی دلیل» نیست؛ اما یک شورش کور است.

می پرسند: این ها چرا اتوموبیل ها - حتا اتوموبیل همسایه زحمتکش خودشان را که بعد از عمری زحمت کشیدن توانسته است بخرد؛ اتوبوس های پر از مسافر؛ مدارس و کودکستان ها، کارخانه ها و بیمارستان ها و خلاصه هر چه و هر چیزی را که بر سر راه شان قرار دارد بی هیچ ملاحظه ای به آتش می کشند؟

این ها کی ملاحظه دیده اند تا ملاحظه کار باشند؟ این ها از چه کسی ترحم دیده اند تا به کسی رحم کنند؟ آنان اعتراض خود را با خشونت ابرز می کنند؛ چون جز به خشونت با آنان رفتار نشده است.

روش غیر قابل دفاع این جوان های مستأصل، تنها وسیله دفاعی شان است. شورش آنان، واکنشی کور در برابر جامعه ایست که در برابر بر آنان کور است.

اما این شورش کور نه فقط قادر نیست مطالبات برحق آنان را از زبان خودشان بیان کند و حقانیت شان را هم مخدوش می کند، بلکه شکل عمل، نیمی از همین جوانان، یعنی دختران را، که پمرا تب پیش تر از پسران تحت ستم اند، از مشارکت در مبارزه برای کسب حقوق انسانی و شهروندی شان محروم می کند.

نه تنها گسترش شورش کلیشی - سو - بوا، به سراسر فرانسه نشان داد که این یک مشکل محلی نبوده و ابعاد ملی دارد؛ نگرانی پرهراس دولت های ایتالیا و بلژیک و آلمان و اتریش و هلند هم از آنجاست که این مسأله مختص فرانسه نیست.

اما تا جانی که به فرانسه مربوط می شود، دولت شیراک به دست و پا افتاده است. از یک طرف با اعلام حکومت نظامی و بازداشت های گسترده، محاکمات ضربتی، صدور احکام سنگین، تهدید به لغو تابعیت و اخراج محکومین از فرانسه، و حتا با تهدید به محاکمه والدین به جرم عدم مراقبت از فرزندان شان، شورش را کار مشتئی اوباش و قاچاقچی و تبهکار جلوه می دهد که گویی تنها مشکل شان مسلمان بودن یا ناسازگاری با فرهنگ و تمدن والای فرانسوی است؛ و از طرف دیگر، وعده بودجه صد میلیونی برای آبادانی حومه ها؛ تخریب گنوها و ساختمان سازی، آموزش حرفه ای از چهارده سالگی، و تأمین «برابری شانس ها» می دهد؛ برابری شانس ها در جامعه سرمایه داری! آن هم برای "مشتئی اوباش تبهکار"!!

داوری در باره نتایج این وعده ها را باید در آینده کرد؛ آنچه امروز محرز است، بی افقی و بی رهبری این شورش کور است. جا دارد که احزاب و جریانات کمونیست، سندیکاها، کارگری، جنبش های مترقی، دموکراتیک و رادیکال برای دفاع از مجموعه حقوق انسانی و شهروندی این انسان های محروم و مردود و مطرود جامعه، که مسائل شان چیزی جز کانونی شده مسائل همه آنان نیست، کارزاری متحد و سراسری برپا کنند و از این طریق افقی برای این جوانان عاصی گشوده، مبارزات آنان را سازمان داده و رهبری شان را به دست بگیرند. در غیر این صورت، افتادن رهبری آنان به دست اسلامگرایان و سازمان دهندگان ترورهای کور در مترو و کوچه و بازار، دور از انتظار نخواهد بود؛ بخصوص با انجام تحریکاتی از طرف پلیس، نظیر انداختن نارنجک گاز اشک آور به مسجد "بلال" در هفته گذشته.

فاشیسم سبز و تروریسم اسلامی در همه جای دنیا از استیصال بی افق سربازگیری می کنند.

10 نوامبر 2005

این روزها آنها که به نقش دوران ساز طبقه کارگر در تغییرات ریشه ای و انقلابی در ایران معتقدند و در راه ارتقا آگاهی کارگران و حقوق بگیران ایران تلاش میکنند با شنیدن اخبار مبارزات کارگری که از ایران میرسند، نفسی تازه میکشند. برای اولین بار بعد از سالها این نه جنبش عمومی ضد استبدادی با مضمونی کاملا سرمایه دارانه، بلکه جنبش طبقه کارگر است که بخش عمده اخبار داخل را به خود اختصاص میدهد. این نه طومار نویسی رفرا ندم طلبانه، و یا نامه های عاجزانه این یا آن دسته از "اساتید و روشنفکران" برای "رعایت این یا آن حق در چارچوب فعلی"، بلکه درخواستهای مجدانه کارگران برای برپائی تشکیلات مستقل خود است که هر روز در شهرهای بزرگ یا واحدهای تولیدی مطرح میشود و این دندان شکن ترین پاسخ به کسانی است که با تمسخر می پرسیدند که "آیا در این شرایط اقتصاد بات «فراصعتی» طبقه کارگری باقی مانده است، آنهم در ایران؟" آفتاب آمد دلیل آفتاب! (1)

سالهاست که از برکت رژیم جمهوری اسلامی و سیاستهای نئولیبرالی دولت و سرمایه داران، فشار بطور فزاینده ای به روی کارگران ایران افزایش پیدا کرده است. گرچه با تسلط بورژوازی سوداگر پس از فروکش امواج انقلاب بهمین و استحاله دولت بنیادریستی مذهبی به یک دولت سرمایه داری "متعارف" مذهبی، مسئله کاهش سهم تولید داخلی و افزایش سوداگری و در نتیجه تقویت جنبه منفی و خرابکارانه سرمایه داری، از همان چند سال بعد از شکست انقلاب شکل غالب انباشت سرمایه در ایران به وضوح خود نشان میداد، اما پس از روی کار آمدن دولت رفسنجانی و جهت گیری آشکار و با برنامه در جهت تطبیق سیاستهای اقتصادی رژیم با برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی، که لازمه ورود به سازمان بین المللی تجارت است، این فشار ابعاد بی سابقه ای به خود گرفت. سیاستهای خانه خراب کن "تعدیل اقتصادی" و "مدرنیزه کردن" ماشین تولید در ایران باعث بسته شدن بخشهای کاملی از تولید و صنعت و بیکاری صدها هزار کارگر و حقوق بگیر ایرانی شد. این گرایش در هر دو دولت خاتمی هم با شدت ادامه پیدا کرد. اگر دولت خاتمی در پیشبرد اصلاحات سیاسی ادعائی اش خوار و زبون بود، آنجا که به سیاستهای لیبرالی در اقتصاد مربوط میشد، جسارت نشان میداد. سیاستهای نوع تاجر حتی در دولت خاتمی بیشتر و شدید تر از دوران رفسنجانی هم بود تا حدی که مسئله خصوصی کردن صنعت نفت و یا حداقل بخشهایی از آن، آشکارا مطرح شد. طبیعتا همزمان با این سیاستهای اقتصادی، "رفرم" و فشار به حیطه قانون هم کشیده شد و یورش همه جانبه ای برای تغییر قانون کاری که پانزده سال پیش توسط خود همین رژیم ساخته و پرداخته شده بود وزیر فشار ر کارگران در آن امتیازاتی، ولو اندک، به حقوق بگیران ایرانی داده شده بود، نیز سازمان داده شد، چرا که حتی این امتیازات ناچیز در زمینه بیمه های اجتماعی، از نظر کارفرمایان دولتی و خصوصی دست و پا گیر و مانع انباشت هر چه بیشتر و سریعتر ارزش اضافی میشدند. کافیسست که در این مورد کمی به آه و ناله های روسای اتاقهای بازرگانی گوش کنیم تا متوجه درجه سبعت سرمایه داران "خودی" بشویم: دکتر مهدی بهکیش رئیس اتاق بازرگانی ایران - ایتالیا میگوید "من در مذاکره با طرفهای خارجی، همواره با این انتقاد که قوانین کار جمهوری اسلامی بسیار سخت و محدود کننده است روبرو می شدم و میدیدم که خارجیا به لحاظ قانون کار ما، در ایران سرمایه گذاری نمی کنند. اتفاقا یکی از شرایط پیوستن ما به سازمان جهانی تجارت، بازنگری در قوانین کار داخلیست ولی ما شاهدیم که وقتی بحث اصلاح قانون کار در مجلس شورای اسلامی مطرح میشود، به لحاظ تقدسی که این قانون در سالهای متمادی به دست آورده، به چه نحوی با اصلاح آن مخالفت می شود." (به نقل از آوای کار- اردیبهشت 82 - شماره 4 ص 72) فشار لاینقطع دولت خاتمی برای تغییر قانون کار در پاسخ به این خواسته بود. همین نقل و قول نمونه وار به خوبی نشان میدهد که از نظر سرمایه داران ایرانی جایگاه ایران در تقسیم کار جهانی چیزی جز رقابت در عرضه کار هرچه ارزاتر در بازار جهانی نیست. ما در اینجا با یک درخواست، مثلا سرمایه صنعتی از "دولت خودی" برای حفاظت از محصولات داخلی در مقابل فشار کالاهای خارجی روبرو نیستیم و در واقع هیچکدام از بخشهای سرمایه داری ایران چنین خواسته هائی را مطرح نمیکنند و از این نظر "پروژه" های سرمایه داران ما هیچگونه جهتی برای رشد صنعتی در رقابت با دیگر بخشهای سرمایه داری جهانی نداشته و تنها خواستار

## نگاهی به مسائل جنبش .....

هر چه ارزاتر کردن کار است . این معنایی جز تعرض هر چه بیشتر و پرداخته تر به حقوق و مزایای حقوق بگیران ایرانی ندارد .

با توجه به خانه خرابی و فقر گسترده ای که حتی خود آمار دولتی هم آن را نشان می‌دهند، این تعرض، معنایی جز بازپس زدن درآمد کارگران و حقوق بگیران به حداقلهای ممکن ندارد. مارکس در بررسی دستمزد خاطر نشان میکند که دستمزد از دو بخش تشکیل شده؛ یکی حداقلی که برای تامین بقای نسل، یعنی زنده ماندن کارگر و خانواده اش لازم است یعنی حداقل فیزیکی و یکی بخش تاریخی-اجتماعی آن که با توجه به سطح تمدن و زندگی و توازن قوای کارگران و سرمایه داران در هر کشور و مقطع زمانی معین تعیین میشود. اگر حداقل فیزیکی از حد معینی نمیتواند پائینتر آورده شود، این بخش دوم میتواند بکلی از بین برود و به صفر برسد. تنها و تنها مقاومت کارگران و نهادهای کارگری است که میتواند در حفظ و بالا بردن این بخش دوم موثر باشد.

اگر از این زاویه به جنبش کارگری ایران نگاه کنیم، متوجه میشویم که مبارزه کارگران ایران به حد دفاع از حداقل لازم برای بقاء تنزل پیدا کرده است. بخش اعظم مبارزات کارگری برای کسب حقوقهای پرداخت نشده و پاداشهای معوقه و بخصوص جلوگیری از تعطیل کامل واحدهای تولیدی است. در چنین شرایطی چندان عجیب نیست که ما گاه به گاه خبر خودکشی یک کارگر بیکار و خانواده اش را میشنویم. این جهنمی است که دولت مذهبی و سرمایه داران ایران، ضمن دادن وعده بهشت، برای کارگران و حقوق بگیران جزءایرانی درست کرده اند.

این وضعیت، یعنی تعرض به حداقل درآمد تا حد تنزل کامل آن به حداقل فیزیکی، آن سوختنی است به موتور جنبش اعتراضی-اقتصادی کارگران و حقوق بگیران ایران را به حرکت درآورده و علیرغم ارباب و سرکوب رژیم، روشن نگاه داشته است . مبارزه ای که عمدتاً خصلت دفاعی داشته است.

از آنجا که چه دولت جمهوری اسلامی، چه سرمایه داران بخش خصوصی، و چه اپوزیسیون جمهوریخواه بورژوازی، هر سه ، در ادامه نظم سرمایه داری توافق دارند و سرمایه واقعا موجود و نه سرمایه داری مجازی ، در ایران مثل همه کشورهای دیگر سرمایه داری چیزی جز سرمایه داری نتولیبرالی نیست و نمی تواند باشد، تا وقتی که یک آلترناتیو که گسست از مدار سرمایه جهانی را هدف خود قرار داده است در ایران به قدر نرسد، این مسئله، یعنی فشار به روی دستمزدها بمثابة تنها راه "جذب کردن" اقتصاد ایران در دستور کار دولتمندان قرار خواهد داشت و در نتیجه مبارزه ناگزیر برای تامین معاش نیز در دستور کار جنبشهای کارگران و حقوق بگیران قرار خواهد داشت و سنگرهای که امروز ساخته میشوند در نبردهای فردا و پس فردا نیز به کار خواهند رفت . این آن دریانی است که مبارزین سوسیالیست کارگری می بایستی در آن شنا کنند. اما ایجاد قضیه به این ختم نمیشود. در شرایطی که در تمام این سالها بخش عمده گروهها و سازمانهای مدعی سوسیالیسم، عمدتاً سیاستها و تاکتیکهای خود را بر اساس توجه یک جانبه به جنبش عمومی و سیاسی ضد استبدادی معطوف کرده بودند و به قول معروف نضشان تنها با این جنبش می زد، کارگران و حقوق بگیران ایرانی مشغول مبارزه برای امرار معاش و کاهش درد ضربات تازیانه نتولیبرالیسم در ایران بودند.

در این سالها نسل جدیدی از مبارزان کارگری در میان آنها پیدا شده اند که عمیقاً فاقد هرگونه سابقه آموزش سوسیالیستی و ارتباط با سازمانهای کارگری- سوسیالیستی ایرانی و جهانی هستند. اینان کسانی هستند که در اعتصابات ، راهپن‌دان ها ، اشغال کارخانه ها ، تحصن ها ، تظاهرات شهری یا همزمان در چند شهر نقش فعال و سازمانگرا دارند و بر مسیر حرکت جنبش تاثیر مستقیم میگذارند . بخش عمده این نسل هرگز وارد مبارزه مستقیم سیاسی نشده و تنها در طی مبارزه بر علیه قانون کار عملاً در سیاست دخالت کرده است . اما به دلیل خصلت فوق ارتجاعی و سرکوب همه جانبه دولت، هر لحظه با دستگاههای امنیتی رژیم درگیر بوده ، تجربه خانه کارگر و انجمن اسلامی را از سر گذرانده ، به زندان افتاده ، شکنجه شده ، در خاتون آباد کشتار شده و به این نتیجه رسیده است که منافعی را نمیتواند از طریق "بالائی ها" به دست آورد . بدین لحاظ این بخش فعال جنبش کارگری، آمادگی کافی برای پرورش به سمت سیاست را دارد اما؛ به دلیل عدم توجه و بی سیاستی اکثریت قاطع گروهها و سازمانهای چپ سوسیالیست به جنبش اقتصادی کارگران و سرکوب منظم رژیم ، تا امروز جنبش عمومی دمکراتیک و ضد استبدادی و جنبش واقعی کارگری که عمدتاً اقتصادی و دفاعی است ، به موازات هم پیش رفته اند و این پاشنه اشیل هر دو آنهاست . اما هیچ حرکت ریشه ای در جهت کسب دمکراسی و آزادیهای سیاسی و ، مهمتر از آن نهادینه کردن دستاوردهای احتمالی دمکراتیک بدون مداخله فعال انبوه زحمتکشان ایران ممکن نیست و کسب هیچ امتیاز پایدار و نهادی بدون ورود جنبش کارگری به حیطه سیاست نیز امکان ندارد . تمام تلاش فعالین سوسیالیست کارگری می بایست متوجه این حلقه گمشده

باشد . زیرا، همان طور که در بالا متذکر شدیم ، اپوزیسیون جمهوریخواه بدلیل گرفتاری اجتناب ناپذیر در چنبره نظام سرمایه داری لیبرالیستی از نزدیک شدن به جنبش کارگری ناتوان و هراسان است . آنها وعده دمکراسی بدون نان می دهند و علیرغم چند جمله کمرنگ در باره عدالت اجتماعی هیچ راه عبوری از جهنم سرمایه داری فعلی را ترسیم نمیکند و نمیتوانند هم بکنند . از نظر آنها جنبش کارگری تنها باید نیروی کمکی جمهوریخواهی باشد و خواسته های خود را فعلاً به نفع "مصلح جنبش دمکراتیک" در پراکنش بگذارد . میگویند که این اغراق آمیز است ؟ نگاهی به بسیج بلادرنگ ، گسترده و پر سروصدای جمهوریخواهان برای کوچکترین " نامه اساتید و روشنفکران " امضا شده توسط چند صد نفر و یا اعتراضات دانشجویی و یا اعتصاب غذای گنجی بیاندازد و سکوت آنها را راجع به دو بیانیه کارگری "کمیته هماهنگی" و "کمیته پیگیری" که هر کدام توسط سه تا چهار هزار کارگر و فعال کارگری امضا شده بودند مورد مذاقه قرار دهید ، آنوقت متوجه این "اغراق" میشوید ! آنها اگر هم وارد مسائل جنبش کارگری بشوند ، مثل تنگ نظریشان در مورد مسئله حقوق ملیتها در کشور چند ملیتی ایران ، فقط به قصد کشیدن حد و حدود و تنگتر کردن هر چه بیشتر خواسته های "پائینی ها" ست و نه بیشتر . پس وظیفه پیوند این دو بر دوش فعالین کارگری و سوسیالیست قرار دارد و بس .

این پیوند تنها با گسترش و تعمیق حرکات اقتصادی کارگران و حقوق بگیران به اقدامات سیاسی ، در دفاع جنبش کارگری از حقوق و آزادیهای دمکراتیک سیاسی در متن ادامه جنبش اقتصادی خود ممکن است . این مسئله مهمی است که جنبش اقتصادی کارگران در ادامه خود ناگزیر با آن روبرو خواهد شد و تمام وحشت و تلاش دولت و اپوزیسیون موافق اقتصاد د یا ت سرمایه داری از چنین تحویلیست و تمام تلاش ما نیز باید در جهت نزدیکتر کردن چنین چشم اندازی باشد.

البته روشن است که چنین تحولی به معنای درگیر شدن همه کارگران و حقوق بگیرانی که امروزه درگیرمبارزه اقتصادی هستند در یک مبارزه تمام عیار سیاسی نخواهد بود . چنین وضعیتی صرفاً در یک دوران اعتدالی انقلابی ممکن شده و دریک موقعیت انقلابی به اوج و عطف میرسد . تا برقراری چنین شرایطی ، که البته در جوامعی چون ایران بعلت وجود سرکوب خشن و "بی رویه" خیلی سریعتر از جوامع "عادی" سرمایه داری میتواند پدید بیاید، اکثریت کارگران و حقوق بگیران عمدتاً در دفاع از حقوق و سطح زندگی خود دست به مبارزه زده و در یک سطح از مبارزه که به آن مبارزه اتحادیه ای (تریدیونیونی) میگویند بادتول نظام سرمایه داری درگیر میشوند. کادراهای کارگری ابتدا در این مبارزه شکل میگیرند و بعد به مبارزه سیاسی "کشیده" میشوند. وقتی میگویند که اعتصاب مدرسه انقلاب است منظور از توجه به دیالکتیک این سطوح متفاوت از مبارزه است. مبارزه کارگران در ایران نیز از این قاعده مستثناء نیست . هر چند که وجود دیکتاتوری مذهبی میتواند هر حرکت اعتراضی را به سرعت سیاسی کند، اما این مترادف با سیاسی شدن جنبش توده ای ویا ، مهمتر از آن، سیاسی شدن توده کارگران و حقوق بگیران نیست. لازمه اینکار تضمین کار دراز مدت و دائمی فعالین سوسیالیستی در جنبش جاری اقتصادی کارگران ، همراهی با کارگران و حقوق بگیران در این مبارزه و نشانیدن بذر آگاهی سیاسی و طبقاتی در آن است .

امروز زمینه این فعالیت بیش از هر زمان دیگر وجود دارد چرا که ما شاهد به ثمر رسیدن تلاشهای چندین و چند ساله فعالان کارگری در داخل ایران هستیم . سال گذشته فعالیت گسترده و چشمگیر کارگران مبارز ، ضمن ادامه اعتصابات و اعتراضات خود در جهت کسب حقوق و آزادیهای معوقه ، در برگزاری مراسم اول ماه مه از نظر هیچکس پنهان نماند . اقداماتی که با یورش ماموران رژیم در سقر انعکاسی جهانی یافت . بدین ترتیب به لطف اقدامات پیگیر ، در سخت ترین شرایط ، جنبش کارگری ایران خود را در سطح جهان مطرح کرد . حمایت فعالین چپ سوسیالیست و کارگری در خارج از این اقدامات کارگران ایران وتلاش گسترده آنها در انعکاس اخبار کارگران ایران درسطح جهان در خور تقدیر و امریست مبارک که امیدواری به آینده را بیشتر میکند .

در این میان استفاده فعالین کارگری از فضائی که در اثر تلاش رژیم ، از دولت فرسنگانی تا امروز، برای ورود به نهادهای نگهبان نظم سرمایه داری جهانی و در مرکز آنها صندوق بین المللی و سازمان تجارت جهانی ایجاد کرده حائز اهمیت خاصی است ، چرا که رژیم مجبور به امضای کنوانسیونتهائی شد که تشکلهای مستقل کارگری را به رسمیت می شناسد . مانورهای رژیم با " سازمان بین المللی کار " برای جا انداختن خانه کارگر و انجمن های اسلامی به جای این "تشکیلات مستقل" موج اعتراض فعالین کارگری در داخل و خارج را به راه انداخت و سازمان بین المللی کار را به دست و پا انداخت ، مبارزه ای که هنوز ادامه دارد. بعلاوه دست رژیم دیگر برای سرکوب خونین کارگران چندان باز نیست ؛ یک خاتون آباد دیگر و فاتحه هر چه مصالحه با سازمان بین المللی کار خوانده است . بدین لحاظ تا زمانی که سیاست ورود به نهادهای بین المللی در دستور کار رژیم وجود داشته باشد و ما با یک سیاست درهای بسته روبرو نباشیم شرایطی وجود خواهد داشت که اقدامات کارگری در جهت ایجاد تشکلهای مستقل همه جا با سرنیزه روبرو نشود و رژیم مجبور به رعایت یک سری " ملاحظات دیپلماتیک " باشد . فعالین کارگری در ایران

## نگاهی به مسائل جنبش ....

به خوبی به این مسئله آگاهند و تا امروز استفاده مناسبی از آن کرده اند . این نشان میدهد که فعالین جنبش جدید کارگری هشیارتر از آنی هستند که خصلت دفاعی و اقتصادی مطالبات کارگران اجازه درخشش و توجه لازم به آن را میدهد .

در چنین شرایطی تشکیل " کمیته پیگیری برای ایجاد تشکلهای کارگری " ، " کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری " و بویژه برگزاری مجمع عمومی و تشکیل سندیکای مستقل شرکت واحد با شرکت فعال صدها کارگر برجسته ترین نمونه های رشد جنبش کارگری و ورود به مرحله جدیدی از سطح مبارزه هستند . این مورد اخیر یعنی تشکیل سندیکای مستقل در شرکت واحد از این نظر که درمیان کارگران ، در یک واحد بزرگ کارگری و توسط خود کارگران دست اندرکار بوجود آمده است مبیایست بطور موشکافانه مورد توجه فعالین کارگری و چپ قرار بگیرد.(2)

اینکه آینده این تشکلات نوپا چه خواهد شد ، موضوع بحث اینجا نیست آنچه در اینجا مورد تأکید قرار دارد ماهیت و مضمون حرکات بیسابقه کارگران ایران است که با خود انواع و اقسام ابتکارات مبارزاتی و نیز تشکلات کارگری را به ارمغان آورده و خواهد آورد و از این راه تشخیص و وظائف ما در قبال آن است . امروزه این حرکات اوجی تازه یافته اند. در این جنبش نوپا که هنوز در مراحل ابتدائی خود قرار داشته و به حداقل استحکام لازم دست نیافته است ، امری که با توجه به رکود بلند مدت این جنبش و سرکوب منظم و خشن رژیم کاملاً طبیعیست ، گرایشات متفاوتی وجود دارند .(3) وجود این گرایشات که از سندیکالیستهای " قانونی کار" و معطوف "به بالا " تا سندیکالیستهای انقلابی ، آتارکو - سندیکالیستها و گرایش پراکنده فعالین سوسیالیستی در آن یافت میشود، تغییری در ماهیت خود جنبش توده های کارگران که یک حرکت اقتصای و دفاعی است نمیدهد. نادیده گرفتن این واقعیت به راحتی ما را به خیال پردازی و تلاش برای تحمیل الگوهای که از برنامه های سیاسی گرایشات نظری گوناگون منتج میشوند می کشاند . وجود گرایشات سیاسی و نظری مختلف در صفوف جنبش کارگری و نیز سوسیالیستی ایران نه غیر طبیعی و نه یک اشکال است . سراسر تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی و انقلابات بزرگ ضد سرمایه داری مملو از وجود گرایشات نظری و سازمانهای متفاوت و مبارزات نظری و سیاسی آنها است . جنبش ما نیز استثنائی بر این نیست . با از بین رفتن سلطه تفکر تک حزبی استالینیستی و "حزب خطا ناپذیر" و یگانه که هیچ سایه روشن نظری را تحمل نکرده و تلاش برای ایجاد "ارتش یک پارچه حزبی " را تنها شکل " فعالیت لنینیستی " میدانست ، زمینه برای رشد فرهنگ مدارا در میان صفوف جنبش کارگری و کمونیستی بسیار مناسب تر از پیش شده است . این فرهنگ معنائی جز به رسمیت شناختن امکان ( و واقعیت) وجود گرایشات و احزاب مختلف سوسیالیستی و کارگری ، لزوم تحمل اختلاف نظر و برداشت سیاسی در عین دست زدن به گسترده ترین اتحاد عمل ممکن در یک مرحله معین ندارد . این شیوه نگرش تلاش میکند که بیشترین نیروهای کارگری را برای محقق کردن هدف پیش روی جنبش واقعی کارگری با یکدیگر متحد کند بی آنکه وجود رنگین کمان نظری در میان جنبش و فعالین آن را نادیده گرفته یا منکر شود.(4) خوشبختانه ، همانطور که کارزار

" کارگران ایران تنها نیستند !" نشان داد، بخش روزافزونی از فعالین سوسیالیستی در خارج از کشور ، چه متشکل در سازمانها و چه منفرد، به این شیوه نگرش نزدیک شده اند و این آینده خوبی را برای اتحاد عملهای گسترده تر نوید میدهد .(5)

حال پرسیدنی که جنبش واقعی و موجود کارگران چه هدفی را پیش پای خود قرار داده است ؟ بی هیچ تردیدی فعالین جنبش کارگری متوجه ضعف اصلی آن یعنی نداشتن تشکلات مستقل کارگری شده اند . آنها که تاکنون تاوان سنگینی را به دلیل این ضعف بزرگ و فعال مایشاء بودن سندیکای سیاهی چون "خانه کارگر" پرداخته اند به محض آنکه شرایط اندکی مساعد شد به تلاش خود شدت دادند ، تمام حرکات آنان در متن این جنبش اقتصادی - دفاعی بیسابقه معطوف به این هدف بوده است . باید خاطر نشان کرد که در این مورد کارگران ایران درست مانند سایر هم طبقه ایهای خود در سایر کشورهای سرمایه داری عمل میکنند و یک بار دیگر احکام انترناسیونال اول در مورد حرکات اولیه کارگران در مبارزه برای دفاع از حقوق خود به اثبات رسید . توده کارگران قبل از اینکه به مبارزه سیاسی و تشکیل احزاب فکر کنند در گامهای خود به طرف شکلی از تشکل گام برمیدارند که بطور بلاواسطه در خدمت مبارزه جاری آنان بوده و نیز در دسترس قرار دارد . این شکل در همه جای جهان سرمایه داری، از زمان بین الملل اول تا امروز، شکل اتحادیه ، اشکال بسیار متنوع اتحادیه علنی ، نیمه علنی ، مخفی و یا ترکیبی از آنان را گرفته است . قوه ابتکار کارگران در این موارد ، بسته به توازن قوا و شرایط مبارزه پیدایش انواع و اقسام تشکلات کارگری را موجب شده است .

زیاد لازم نیست که در زمان خیلی به عقب برویم، تجارب کارگران سیاه معادن آفریقای جنوبی و کره جنوبی نمونه های متفاوت و پر باری را به ما عرضه میکنند . لازم به تأکید است که نقش کارگران و فعالین سوسیالیست در تشکیل ، قوام و پیشروی این اتحادیه ها بسیار مهم بوده است . این فعالین به صرف اتحادیه ای بودن سطح حرکات کارگری از وظیفه خود شانه خالی نکردند هرچند که ، در نمونه آفریقای جنوبی بدلیل وجود رژیم آپارتاید و در کره به دلیل حکومت ژنرالها، هر حرکتی به سرعت سیاسی میشود اما این باعث نشد که آنان تنها به تشکیل احزاب سیاسی کمر توجه داشته باشند ، چرا که توده کارگران در شرایط "عادی" مبارزه نه در احزاب یا شوراهای بلکه در تشکلاتی که مضمون اتحادیه ای دارد به گرد هم میآیند حالا خود اسم آن را هرچه بگذارند. این امر نه از علاقه آنان بلکه از واقعیت شرایط کار کارگران در یک اقتصاد سرمایه داری و تمرکز کارگران در واحدهای تولید، توزیع و خدمات ناشی میشود و اینکه حتی در دیکتاتوری ترین حکومتها، درگیری کارگران و سرمایه داران قبل از هرچیز بر سر دستمزد و شرایط کار است . میگوئید نه به ایران امروز نگاه کنید و ببینید که بعد از دو دهه رکود چطور توده کارگران با درخواستهای پرداخت حقوقهای عقب مانده ، دفاع از اشتغال و کارگران حتی در تعطیل کارخانه ها به میدان آمده اند . این بعد از مبارزات کارگران حتی در شرایط انقلاب نیز از بین نمیرود و حتی در فاصله انقلاب فوری تا اکتبر ، بلشویکها که در شوراهای در اقلیت بودند از طریق فعالیت پیگیر و کسب اکثریت در کمیته های کارخانه بود که توده کارگران را از زیر آوار توهامات خرده بورژوازی بیرون آوردند و به نماینده غیر قابل طبقه کارگر در شوراهای تبدیل شدند. هدف من از ذکر خلاصه این وقایع تاریخی ، جلب توجه فعالین سیاسی طرفدار سوسیالیسم به اهمیت دائمی کاربا مضمون اتحادیه ای است. چرا که ما در جوامعی چون ایران که حتی لباس پوشیدن هم سیاسی است، توجه کافی را به اهمیت عظیم و صرف نظر ناکردنی مبارزه اقتصادی کارگران و تهیدستان نداریم . در جریان این مبارزه است که طبقه کارگر بمثابة یک طبقه به تفاوت خود با دیگر اقشار و طبقات پی برده و آماده کسب آگاهی طبقاتی میشود حال آنکه در جریان یک مبارزه عمومی برای یک خواسته مشترک دمکراتیک این نه تفاوت بلکه همگرایی آنان با دیگر اقشار است که برجسته میشود و همین زمینه عینی طرح شعارهای عوامفربانه "همه باهم" مورد علاقه بورژوازی ، و امروزه ، جمهوریخواهان وطنی ، را فراهم می آید که در شرایط نازل بودن سطح آگاهی و تشکلات سیاسی کارگران و عدم وجود تشکلات توده ای و مستقل کارگری، مثل شرایط امروز جنبش کارگری ما، میتوان عمل راهبری را به بورژوازی و خیل روشنفکران خرده بورژوازی دنباله روی آن واگذار کند .

باید متذکر شوم ، آنهم خیلی خلاصه ، که حزب سطح دیگری از مبارزه سیاسی کارگران است که در رابطه ای تنگاتنگ با جنبش اتحادیه ای و حتی در بهترین شرایط تنها بخش اندکی از کارگران آگاه و پیشرو را در بر میگیرد و شوراهای ، به مفهومی که از انقلابات 1905 و 1917 روسیه و 1919 آلمان و مجارستان بیرون آمدند و نه یک تابلو برای جمع محدودی از عناصر آگاه کارگری، تنها در شرایط موقعیت انقلابی و انقلاب توده ای پدید می آید و این به برنامه، درایت یا فرمان این یا آن حزب یا اندیشمندان انقلابی ربطی ندارد ، فراموش نکنیم که حتی رهبر خارق العاده ای چون لنین و سایر رهبران حزب بلشویک طرح ایجاد شوراهای را ارائه ندادند و نمیتوانستند که بدهند چرا که چنین اشکالی از سازماندهی توده ای تنها در بطن جنبشهای میلیونی توده های شکل گرفته و با برخورد درست و کار سیاسی عناصر سوسیالیست میتوانست در خدمت پیشروی انقلابی قرار بگیرند . استفاده از این تجربیات برای تسریع شکل گیری این اشکال مساوی با اعلان برتری این یا آن شکل تشکل کارگری نسبت به دیگر اشکال نیست و اصولاً بوجود آمدن یک شکل عالیتر معادل حذف اشکال دیگر نیست . این نه عناصر آگاه طبقه کارگر بلکه شرایط واقعی مبارزه ، سطح آمادگی توده های کارگر و اشکال اعمال قهر دولتی است که کارگران را به سوی این یا آن تشکل مبارزاتی سوق میدهند ، عناصر آگاه تنها هادی و کاتالیزور هستند و نه عامل ایجاد . برخلاف بعضی از دوستانی که معتقدند که عده ای عنصر آگاه میتوانند سوسیالیسم را در هر جزیره دور افتاده ای برقرار کنند و بنابراین معتقدند که با یک فرمان و عده ای عنصر انقلابی مضموم میشود هر شکلی ، مثلا شوراهای " برقرار" کرد ، مارکسیستها به سطح رشد واقعی جنبش و درجه آمادگی توده های کارگر نگاه میکنند و معتقدند که جمله پردازی انقلابی جای کار متناسب با سطح واقعی جنبش کارگری را نمیکرد . حال که جنبش کارگری ایران پس از یک دوره رکود 20 ساله وارد دوران جد پدید شده و مسئله تشکلات مستقل کارگری را فرآوری خود قرار داده است ، تنها پاسخ فعالین کارگری شرکت هرچه گسترده تر در این تلاش و حمایت از تشکلاتی است که در این جنبش پا می گیرند ، و بویژه از آنجائی که هنوز گرایشات مختلفی که در این جنبش قرار دارند در شکل ابتدائی و جنبی هستند و هیچیک سازماندهی منسجمی ندارند ، تلاش برای تحمیل این یا آن شکل سازماندهی مورد نظر این یا آن حزب یا گروه بعنوان پیش شرط همکاری و اتحاد عمل تنها به معنای دامن زدن به فرقه گرایی ، این بیماری مهلک جنبش چپ ایران ، در جنبش نوپای کارگران ایران است . بر عکس باید با رعایت واقعی فرهنگ مدارا و تحمل انتقادات و نظرات متفاوت

## نگاهی به مسائل جنبش .....

### زیرنویس :

1- برای اینکه به ابعاد این حرکات کارگری پی ببریم کفایت به جمع‌بندی این حرکات که به همت بهرام رحمانی در سایت نگاه منعکس و خلاصه آن در نشریه آرش شماره 92-93 چاپ شده است ، نگاهی بیاندازیم .

2- بهمن شفیق کاملاً حق دارد که حرکت کارگران شرکت واحد را یک واقعه برجسته در جنبش معاصر کارگری ایران میدانند . ( نگاه کنید به مقاله کوتاه و جالب او در این مورد در سایت " بنیاد کار " - شهریور 84 )

3- در این جنبش و تشکلات نوپا ، گرایشهای مختلفی را در باره چشم انداز و نحوه فعالیت کارگران در ایران میتوان مشاهده کرد . حشمت محسنی این گرایشها را به چهار دسته بزرگ تقسیم بندی کرده است که در آن دو گرایش حکومتی و دو گرایش عمومی موجود در اپوزیسیون را از هم تمیز میدهد ( نگاه کنید به مقاله او " نگاهی به طرح تشکل کارگری .... " ) در حالیکه شفیق سه گرایش را در جنبش غیر حکومتی از هم تمیز میدهد ( آرش شماره 92-93 ) . اما این تنها ناشی از انتخاب معیار تقسیم بندی است وگرنه هر دو آنها به درستی گرایشها سندیکالیستی گوناگون راز هم تمیز داده و در ضمن وجود یک گرایش "سیاسی گرای" ضد سرمایه داری را که بر تشکل جنبشی و ایدئولوژیک تاکید داشته و عملاً مخالف فعالیت اتحادیه ای می باشد خاطر نشان کرده و به نقد میکشند .

4- بهروز ناصری در مقاله " ضرورت اتحاد گرایشها مختلف .... " در شماره 153 جهان امروز بر همین نکته پافشاری درستی میکند هر چند که نوعی توافق نظری سیاسی در خطوط کلی را هم لازم آن میدانند و این جای بحث و تدقیق دارد چرا که این معیار میتواند بخشی از نیروهای کارگری را که با هدف مرحله ای جنبش موافق هستند از اتحاد عمل های گسترده بیرون براند و این اگر در یک دوره تعرض و پیشروی سیاسی جنبش کارگری اشکال اصولی ندارد در یک دوره مبارزه دفاعی نادرست بوده و مارا تضعیف میکند .

5- برای درک ضرورت و اهمیت اتحاد عمل هائی از این دست، نگاه کنید به مقاله امیر جواهری لنگرودی " چرا پشتیبانی از کمپین کارگران ایران تنها نیستند ! ضروری است " در هفته نامه راه کارگر شماره 268.

6- نگاه کنید به " تزهائی در باره وحدت جبهه پرولتری " در اسناد کنگره چهارم انترناسیونال کمونیست (سال 1922) این آخرین کنگره ای است که لنین در آن شرکت داشت ، هر چند که بعلت بیماری این شرکت کامل نبود .



و گاه مخالف سعی در ایجاد گسترده ترین اتحاد عمل ممکن کرد . اتحادی که تنها کسانی را که چشم به این یا آن جناح حکومتی دارند دربر نمیگیرد وگرنه هیچ اعتقاد نظری یا ایدئولوژیک را ملاک قرار نداده و به روحیه اتحادی که در بین کارگران برای مقابله با تعرض نئولیبرالی دولت و سرمایه داران وجود دارد و این را ما در همه حرکات و اعلان همبستگی بخشهای مختلف کارگران می بینیم لیبیک میگوید . این اولین بار نیست که فعالین سوسیالیستی با چنین شرایطی روبرو میشوند و ما در تاریخ جنبش کارگری دارای رهنمود های ارزنده ای برای پاسخ به چنین شرایطی هستیم . کنگره چهارم انترناسیونال در سال 1922 پس از بررسی شرایط سیاسی و تهاجم بورژوازی و مقابله کارگران ، چه سوسیالیست ، چه کمونیست، چه سندیکالیست غیر سیاسی و... به کارگران آگاه پیشنهاد میکند که ابتکار ایجاد یک جبهه واحد کارگری در مقابله با تهاجم سرمایه داران را به دست بگیرند(6) من فکر میکنم که در شرایط کنونی تعرض سرمایه جهانی، نه تنها در ایران بلکه در اکثر نقاط جهان که حمله بی سابقه نئولیبرالیسم آغاز شده است ، جبهه واحد کارگری بهترین پاسخ و مناسبترین شکلی است که به ما اجازه میدهد تا بی آنکه در برابر شکوفائی انواع و اقسام تشکلات در حال شکل گیری و یا بحث ها و برنامه های متفاوت درون جنبش کارگری ایران مانعی ایجاد کنیم ، بزرگترین تمرکز نیرو و اتحاد عمل را در برابر دولت جمهوری اسلامی و سرمایه داران فراهم کنیم . نیروها و گرایشها مختلف با حفظ آزادی انتقاد و برنامه خود وارد اتحاد عمل در جبهه واحد کارگری میشوند و حول چند محور ، که امروزه دفاع از حقوق و آزادی تشکلات مستقل کارگری در راس آنها قرار دارد به مبارزه مشترک دست میزنند . این جبهه درست در نقطه مقابل آن تلاشهای فرقه گرایانه- پوپولیستی ای قرار دارد که همت به اشتقاق جنبش کارگری براساس

مرزبندیهای سیاسی - ایدئولوژیک میگمارد ، درست مانند سالهای اول بعد از انقلاب که گروههای سیاسی مدعی طبقه کارگر، همه جا " کارگران هوادار " خود را ایجاد کردند که تمام هم و غمشان درگیری ایدئولوژیک با یکدیگر بود بی آنکه برای تشکیل ظرفی برای تحکیم دستاوردهای جنبش کارگری که انقلاب را روی دوش خود حمل کرده بود خود را خسته کنند . ما تازه درآستانه دوران جدیدی از جنبش کارگری هستیم ونمی توانیم چنین وانمود کنیم که گویا توده کارگران و حقوق بگیران ایرانی در جریان مبارزه خود همه راهها و پروژه های گوناگون مطرح در جنبش را محک زده و راه خود را انتخاب کرده است . این ادعائی بیش نیست و اساساً داشتن چنین انتظاری از جنبشی که از یک رکود 20ساله بیرون می آید یک ایدالیسم و در بهترین حالت رمانتیسم انقلابی است . یک جبهه واحد کارگری بدون حذف هیچکدام از افراد ، گروهها و گرایشانی که به لزوم برپائی تشکلات مستقل کارگری پی برده و به لزوم حرکت مستقل از جناحهای حکومتی دست یافته اند، اجازه میدهد که بزرگترین همیاری کارگری برای پیشبرد و کسب عملی این تشکلات مستقل و تا حد امکان سراسری ممکن شود ودر همان حال به توده کارگران اجازه میدهد تا طرحها و پروژههای مختلف را در عمل محک بزنند . امروز مهلکترین خطر، شقه شقه کردن جنبش بر اساس معیارهای ایدئولوژیک است . چنین اقدامی در همین گامهای نخست، آن را از نفس خواهد انداخت و فاجعه شکست جنبش کارگران در سالهای 58-59 دوباره تکرار خواهد شد .

من سخن را در اینجا کوتاه میکنم چرا که هدف من از این مقاله ، تنها گشایش بحث بر سر ضرورت جبهه واحد کارگری در شرایط امروز جنبش است و امیدوارم که با برخورد دوستان و رفقای دست اندر کار بتوانیم به موشکافی بیشتر این مسئله پرداخته و به سهم خود به پویائی و توان جنبش کارگری و سوسیالیستی یاری رسانیم .



## دفاع از صهیونیسم به بهانه نفی آنتی سمیتیزم !!

### = نقدی بر مقاله نیما راشدان =

نیما راشدان طی مقاله ای با عنوان " اسرائیل و دشمنانش" در سایت گویا نیوز، مورخ ۲ نوامبر ۲۰۰۵، اظهارات نژاد پرستانه، شوونیستی و یهودی ستیزانه احمدی نژاد ( رئیس جمهور اسلامی ایران) را بهانه قرار داده تا نوع دیگری از راسیسم و شوونیسم یعنی صهیونیسم را غسل تعمید داده و با چشم گذاشتن بر منجاوز از نیم قرن جنایات، تبعیضات و نسل کشی دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین، آنرا پاک و مطهر جزئی از جهان مترقی و مدرن معرفی کند و دشمنان و مخالفان آنرا - یکجا و بی هیچ تفکیکی - جزو نیروهای عقب مانده با شیوه زندگی متعلق به هفت هزار سال قبل!! وانمود نماید. اومی نویسد:

" خوشتان بیاید یا نیاید، دوستان یا دشمنان اسرائیل ملاک انتخاب است میان تمدن و بدویت. این یک حکم راست گرایانه، نو کنسرواتیو و غیر انسانی نیست، بلکه واقعیت دنیای امروز ماست."

وی سپس برای اثبات ادعای خود به دسته بندی دوستان و دشمنان اسرائیل می پردازد. مثلاً در صف دوستان اسرائیل، افرادی مثل آلبرت انیشتن و برندگان جوایز نوبل، شاخص ترین هنرمندان و آکادمیس های جهان و کلاً کشورهای پیشرفته و مدرن را نام می برد و متقابلاً در صف دشمنان اسرائیل، از بن لادن و جمهوری اسلامی و سوریه و سایر کشورهای عقب مانده و مستبد اسم می برد.

شامه تیز او حتی متوجه بوی پا و بدن مخالفین اسرائیل هم شده و می نویسد که " سیمای او ( دشمن اسرائیل) پوشش او، بوی بدن و پاهایش، رفتار او با همسر و فرزندانش، خانه یا غاری که در آن زندگی می کند، کلماتی که برای حرف زدن انتخاب می کند، میزان آگاهی اش از پدیده های دنیای جدید و خیلی چیزهای دیگر." مشخصات دشمن اسرائیل بشمار می آیند. او سپس با فرو رفتن در لاک یک نژاد پرست آریانی، می افزاید: " اسرائیل پاره ای از هویت تاریخی ما ایرانیان است. کورش کبیر و دیگرانی که مظاهر ایرانییت ما یند، در اسرائیل از ایران عزیزتر و گرامی ترند " او سپس به خود می بالد که " رئیس جمهور فعلی اسرائیل و بسیاری از مقامات عالیرتبه آن " ایرانی تبار هستند!! نیما راشدان همچنین ابراز عقیده میکند که نوشته او برای قربانیان ماشین تبلیغات استالین و گوبلز، نا مفهوم است، اما نوید می دهد که بزودی پرده از روی دروغها کنار رود و چشم این قربانیان به روی حقیقت ( یعنی اسرائیل که " بالاترین ضریب رعایت حقوق بشر در خاور میانه را دارد") گشوده شود. البته هیچ منصفی با این آخری، نمیتواند مخالفت کند به شرطی که فلسطینی ها را جزو بشر ندانیم.

لازم به تذکر است که نیما راشدان در سراسر مقاله خود هیچ تفکیکی میان دولت اسرائیل و سیاست های صهیونیستی آن از یکطرف و حق مسلم یهودیان و ملت اسرائیل برای برخورداری از استقلال، حقوق ملی و منزلت انسانی، از سوی دیگر قائل نمی شود و در سراسر نوشته خود حتی یکبار هم از ضرورت تحقق حقوق عادلانه خلق فلسطین سخن نمی گوید. از این لحاظ او دست به یک نوآوری جدید زده است. چون شخصاً بیاد ندارم که حتی راستگراترین نیروهای سیاسی کشورهای جهان، این چنین بی گذار به آب زرد و تمام تخم مرغ های خود را در سید اسرائیل به چینهند.

راست ترین نیروهای اپوزیسیون ایران - حتی آنها که تا بنا گوش وابسته به آمریکا هستند، واهمه دارند که با این لحن تماماً راسیستی و هیستریک، همه سیاست های اسرائیل را تایید کنند و یک کلمه در مورد حقوق حقه فلسطینی ها سخن نگویند. جورج بوش هم بخود جرأت چنین موضعگیری را نداده است. ظاهراً آقای نیما راشدان عزم کرده همچون موارد گذشته، از طریق یک شوک زورنالیستی، شهرت بیشتری برای خود دست و پا کند. او که تا همین چند سال پیش در دامن " پر مهر اسلام

ناب محمدی" از مریدان جمهوری اسلامی و سپس جناح دو خردادی آن بود و کار روز نامه نگاری خود را از مطبوعات زنجیره ای همین طیف جمهوری اسلامی آغاز کرده بود و حتی پس از انتقال به خارج، به ارتباط خود با آنان و پخش اخبار و اطلاعات ارسالی آنها ادامه میداد، به محض اینکه آمریکا را نزدیک مرزهای افغانستان و سپس عراق دید، ضمن یک " انتقاد از خود" بابت امید بستن به جمهوری اسلامی، مسیر دولا کردن کمر را تغییر داد و از ته حنجره فریاد بر آورد که حتی سوار بر تانک عمو سام هم که شده باید از شر سید علی خلاص شد!! اینک او در ادامه همین مسیر، مراتب چاکری خود را در برابر یکی از ضد بشری ترین دولتهای جهان معاصر یعنی دولت اسرائیل بجا می آورد و آنرا الگویی برای ایران آریایی ارزیابی میکند. اما نیما راشدان بیهو ده تلاش می نماید که به بهانه یهود ستیزی امثال جمهوری اسلامی، القاعده، حماس و حزب الله و ماهیت ارتجاعی و ضد بشری این نیروها، اسرائیل را مظهر انسانیت، آزاده گی و مدنیت معرفی کند.

" جدول دوستان و دشمنان اسرائیل" نیما راشدان به کلی مخدوش و غیر واقعی است. او شنیده که اکثریت دولتها، نیروها و افراد جهان از حقوق ملی ملت اسرائیل و حق آنها برای برخورداری از یک کشور و حاکمیت مستقل دفاع می کنند. اما فراموش می کند اعتراف کند که همین دولتها و نیروها و افراد مدرن و مترقی، برای خلق ستمدیده فلسطین هم چنین حقی را قائل هستند و دقیقاً به خاطر پایمال شدن همین حق مسلم توسط رژیم " قومی - دینی" اسرائیل، بارها این رژیم را محکوم کرده اند. شاهد مثال اینکه فقط در سازمان ملل با رأی اکثریت کشورهای عضو، چندین بار اسرائیل محکوم شناخته شده و با صدور قطعنامه هایی خواستار خروج بیدرنگ دولت اسرائیل از اراضی اشغالی فلسطینی ها شده اند. ایشان شنیده اند که انسانهای شریفی چون آلبرت انیشتن - که نه تنها یک دانشمند بزرگ بلکه یک سوسیالیست متعهد نیز بود- بعنوان کسی که خود قربانی خفقان دوره نازیها بوده، از حقوق یهودیان دفاع کرده است، اما نمی گوید که هم او با هر نوع دولت دینی- قومی مخالف بوده و به مثابه یک روشنفکر چپ از برابری همه ملیت ها، نژادها و انسانها دفاع میکرد است. امثال چنین روشنفکرانی از حق تعیین سرنوشت ملت اسرائیل دفاع کرده اند. نه از حق ستم آنها بر ملت یا ملل دیگر. " ملتی که بر ملت های دیگر ستم روا میدارد، خود نمیتواند آزاد باشد" ( این جمله زیبا متعلق به مارکس یهودی تبار میباشد).

رژیم هیتلر در جریان جنگ جهانی دوم، در کنار کمونیستها و دیگر مخالفین سیاسی، میلیونها تن از یهودیان را قتل عام کرد، همین مسئله سبب شد که پس از پایان جنگ، موجی از همدردی و همبستگی با یهودیان ( به مثابه یک اقلیت مذهبی تحت ستم در جهان ) و عبری زبانان اسرائیل ( بعنوان یک اقلیت ملی) ایجاد شود. در آنزمان سازمان ملل تصمیم گرفت که موجودیت اسرائیل به مثابه یک کشور مستقل به رسمیت شناسد. حتی شوروی دوره استالین نیز با آن موافق بود. اما برسمیت شناختن این جای پا، چراغ سبزی بود به پیروان ایدئولوژی دینی - شوونیستی " صهیونیسم" که اولین اجلاس خود را در اواسط قرن نوزدهم بر پا کرده بودند، اما هیچگاه شانس تحقق آنرا پیدا نکرده بودند.

بر مبنای این ایدئولوژی، سر زمین " اسرائیل - فلسطین" که قرنهایست اکثریت ساکنان آن را عرب تشکیل میدهند، موطن تاریخی و وعده داده شده از سوی پروردگار به قوم " بنی اسرائیل" محسوب می شود. سر زمینی که داوود پیامبر، سلطنت خود را در آن بر پا نموده بود و موسی پیامبر، در آن ظهور کرده بود. آنها حتی به آموزه های تورات اشاره می کنند و معتقدند که این سرزمین تماماً متعلق به آنهاست. شاخه های افراطی این ایدئولوژی، بنای امپراتوری بزرگ از نیل تا فرات را نیز جزو وعده های پروردگار می دانند.

بدین خاطر وقتی در سال ۱۹۴۷ کشور اسرائیل در زیر نگیان استعمار بریتانیا، شکل گرفت، آنها یک قدم خود را به این رویای تاریخی نزدیک دیدند. اگر آنها به همان محدوده جغرافیایی خود قانع می شدند و از سوی دیگر جامعه بین المللی موجودیت کشور مستقل فلسطینی را نیز به رسمیت می شناخت و آنها را

## دفاع از صهیونیسم ....

بنابراین معلوم نیست آقای راشدان از کدام رژیم " متمدن ، آزاد و انسان گرا" صحبت می کند؟! او چون می بیند ، دولت اسرائیل به شهروندان خود، آزادی سیاسی و دموکراسی لیبرالی اعطا کرده است ، میتواند با مقایسه آن با کشورهای مستبد عربی و یا ایران، جواز حقانیت برای رژیم صهیونیستی صادر کند . اما این یک دموکراسی واقعی نیست . آزادیهای موجود برای شهروندان یهودی، از جنس حقوقی است که یک قبیله، قوم یا کاست به افراد و اعضای خود میدهد تا آرامش دراندرون برقرار باشد ، تا بتوانند همچون " پد واحده" در برابر قبیله ، قوم و دشمن همسایه بجنگند. دموکراتی که شهروند خود را سرکوب و شکنجه نمی کند، اما شهروند همسایه را منکوب و قتل عام می کند ، نمی تواند دموکرات باشد . جا دارد جمله مارکس را یکبار دیگر تکرار کنیم : " ملتی که بر ملت‌های دیگر ستم روا میدارد خود نمی تواند آزاد باشد."

بنابراین خشم افکار عمومی بین المللی نسبت به سخنان راسیستی و آنتی سمیتیسمی رئیس جمهور اسلامی و دفاع به حق آنها از موجودیت و حیات اسرائیل - و از جمله خشم آقای راشدان - موقعی حقانیت خواهد داشت که اصل برابری انسانها و ملیت ها را محترم شمرد یعنی نه تنها از حق حیات اسرائیل بلکه از حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین و بازگشت کامل اسرائیل به پشت مرزهای ۱۹۶۷ نیز دفاع کند . اما نیما راشدان که با اصل برابری بیگانه است ، در چنین جایگاهی قرار ندارد، اومواضع شوونیستی امثال احمدی نژاد ها را محکوم می کند . اما در برابر نوع دیگری از راسیسم و شوونیسم یعنی صهیونیسم نه تنها کلامی نمی گوید ، بلکه آنرا مظهر " تمدن ، مدرنیته ، ترقی و دموکراسی" قلمداد می کند و مادام که چنین است، حل مهمترین بحران خاور میانه رویانی بیش نخواهد بود . بشریت مرفقی باید بجای انکار حقوق یک ملت، از برابر حقوقی همه ملیتهای منطقه دفاع کند .

در مورد بحران دیرینه "اسرائیل - فلسطین" نیز یکبارگی میشد تحت یک حکومت سکولار و متکی بر دموکراسی و برابری ، همه ساکنان این سرزمین ، از اعراب مسلمان و مسیحی گرفته تا یهودیان اسرائیلی و یا مهاجر اروپائی و فلاشه های اتیوپی تبار و از جمله انسانهای زیادی که هیچ دین و خرافه ای را به رسمیت نمی شناسند، در یک کشور واحد ( همچون بسیاری از کشورهای چند ملیتی) با صلح و شادی زندگی می کردند، اما زخم های دیرینه چنان عمیق است و آلترناتیو چپ و سکولار در هر دو سو، آنقدر ضعیف است که تحقق چنین آرزویی در چشم انداز نزدیک دور از انتظار می نماید.

از اینرو تشکیل دو دولت و کشور مستقل و عقد قرار داد واقعی صلح ( و نه قرار داد نیم بند اسلو) و ایجاد ارتباطات اقتصادی ، فرهنگی و سیاسی گسترده میان اسرائیلی ها و فلسطینی ها ، تنها راه حل دست به نقد و موثری است که می تواند از ابعاد بحران در منطقه بکاهد . چنین گزینه ای بدون شک مورد حمایت اکثریت مردم منطقه و جهان و حتی اکثریت دولتها خواهد بود . اگر آقای راشدان قرار است از یک اکثریت متمدن و مرفقی صحبت کند ، همین اکثریت است ، نه آن اقلیتی که حفظ حیات اسرائیل را به قیمت نفی حقوق مردم فلسطین میخواهد .

0 نوامبر ۲۰۰۵



به اجبار تحت قیمومت پادشاهی اردن و سلطنت مصر قرار نمی داد ، احتمالاً مشکل و جنگی هم پیش نمی آمد. اما اینکار صورت نگرفت. از یکطرف حق فلسطینی ها برای تعیین سرنوشت ملت خود " خورده" شد و از سوی دیگر اسرائیلی ها شروع کردند به جذب گسترده مهاجرین یهود از کشورهای مختلف و اسکان آنها در اراضی غصبی فلسطینی ها.

دستجات شبه نظامی اسرائیلی زیر سیل قوای بریتانیایی شروع به کشتار و آواره نمودن اعراب فلسطینی نمودند بطوریکه در عرض یکسال ( از ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸ ) حدود یک میلیون فلسطینی از خانه و کاشانه خود آواره شدند . سازمان ملل پس از این " دست گل بزرگ" سعی کرد با صدور قطعنامه ای علیه اسرائیل ، خواستار بازگشت آواره گان فلسطینی شود ، اما این قطعنامه از حد لفاظی و توصیه اخلاقی فراتر نرفت و هیچگونه تضمین عملی برای تحقق آن ، تدارک دیده نشد . اسرائیل در طول بیست سال، جنایت عظیمی مرتکب شد که تنها میشد عملکرد آنها را در قرن بیستم با عملکرد فاشیستها در آلمان و ایتالیا، مقایسه کرد . اما با تشکیل سازمان آزادیبخش فلسطین، سکوت و یاس بیست ساله شکسته شد ومقاومت مسلحانه فلسطینی ها در کنار دیگر اشکال مبارزاتی اوج گرفت. اسرائیل که کشورهای عربی همسایه را مسبب عروج این جنبش می دانست به استقبال جنگ ۱۹۶۷ رفت که پس از بمباران همه هواپیماهای جنگی مصر مستقر در یک فرودگاه ، آنرا به تسلیم واداشت و جنگ شش روزه به پایان رسید. در جریان این جنگ، بخشهای باقیمانده خاک فلسطین نظیر : نوار غزه و کرانه غربی رود اردن ، به همراه بخشهایی از خاک مصر ( صحرای سینا ) و سوریه (ارتفاعات جولان) به تصرف ارتش اسرائیل در آمد . آنها در آغاز کار، اشغال این مناطق را موقتی و صرفاً بعنوان یک حفاظ امنیتی وانمود می کردند ، اما دیری نگذشت که شهرک سازیهای گسترده در نوار غزه و کرانه غربی شروع شد و فوج فوج مهاجران یهودی در آنها اسکان داده شدند . سازمان ملل تنها کاری که کرد ، صدور قطعنامه پشت قطعنامه مبنی بر ضرورت بازگشت اسرائیل به پشت مرزهای بین المللی بود. اما دولت اسرائیل که از حمایت امپریالیستها بویژه آمریکا و کمکهای چند میلیارد دلاری سالانه آنها برخوردار بود، نه تنها به این قطعنامه ها وقعی نگذاشت ، بلکه شروع به ساختن بمب اتم نیز نمود و بعلاوه در دهه هشتاد میلادی، جنوب لبنان را نیز به اشغال خود در آورد.

مصاف بر این دولت اسرائیل، اقدام به ایجاد یکی از مخوف ترین سازمانهای اطلاعاتی جهان یعنی موساد نمود که نقش زیادی در " پیشرفت " تکنولوژی شکنجه داشته است . به نحوی که علاوه بر کاربرد آن در فلسطین ، به ممالک دیگر نیز صادر می شد . ساواک دوره پهلوی ، بیش از آنکه توسط سیا تعلیم ببیند توسط مربیان موساد آموزش دید. اسرائیل در سرکوب مقاومت فلسطین در ارتباط با غیر نظامیان بی گناه عرب ( اعم از مسلمان یا مسیحی و...) نیز مرتکب قتل عام های دهشتناک شد . فجایعی چون : دیر یاسین ، کفر قاسم ، تل زعتر، صبرا و شتیلا و... همچون لکه ننگی تا ابد بر دامن رژیم " مدرن و دموکرات" آقای راشدان ، باقی خواهد ماند . جنایاتی که با ترورهای گسترده عوامل موساد در خارج از مرزها و حتی در قلب اروپا نیز امتداد یافت و شاید برای نخستین بار واژه

" تروریسم دولتی" را وارد ادبیات سیاسی جهان نمود . ترورهای که مداوما توسط دولت اسرائیل تکذیب می شد و همچون همپالگی های خود در جمهوری اسلامی ایران، آنها را محصول نزاع های درونی ساف می پنداشت . اما اکنون خود با افتخار ، اعتراف می کنند که در این ترورها دست داشتند . دولت اسرائیل همچنین در برخی آدم ربائی ها به دیگر رژیمهای سر کوبگر و شوونیست کمک می کرد که ربودن اوجالان ( رهبر حزب کارگر کردستان ترکیه ) در آفریقا و عودت او به ترکیه، نمونه ای از این نوع همکاریهای مشمنز کننده بوده است .

## در باره انتقادات آقای محمد اعظمی از کنگره دهم راه کارگر

شهاب برهان

### ۲ - آزادی بی قید و شرط بیان، یا اهدای بی قید و شرط تریبون؟!

هنوز مجال نکرده ام نوشتن بخش دوم پاسخ به انتقادات آقای محمد اعظمی را شروع کنم که پاسخ ایشان به بخش اول نوشته من منتشر شده است. من حتا همان بخش اول را هم که مربوط به عقده گشائی شخصی ایشان بود با بی میلی نوشتم و حالا هم ایدا دلم نمی خواهد در این زمینه بی محتوا وارد بگو مگونی بشوم که نه کشش و ارزشی برای دیگران دارد و نه خود من ثمری در آن می بینم. ترجیح من این است که وقت تنگ خودم و وقت با ارزش دیگران صرف مسائلی شود که مضمونی سیاسی دارند. اگرچه تمایل و حوصله ای به دهن به دهن شدن در این سطح از خرده حساب ها و بگو مگوهای نازل را ندارم، اما برای آن که این اکراه با بی جوابی عوضی گرفته نشود، خیلی گذرا به چند مورد از نوشته دوم ایشان جواب می دهم و همین جا اعلام می کنم که از این پس به این سطح از بگو مگوها پاسخ نخواهم داد. این فقط پراتزی است قبل از پرداختن به انتقادات ایشان از مصوبات کنگره دهم.

\*\*\*

آقای اعظمی نوشته است که انتظار داشته است باب بحثی حول مصوبات کنگره راه کارگر گشوده شود ولی با واکنش تند من مواجه شده است که در مقاله ای با عنوان "دفاع از علنیت برای پوشاندن حقیقت" از همان آغاز عزم به بستن بحث و کشاندن آن به بی راهه جزم کرده ام! وی نوشته است: «در حرف و برای رفع تکلیف دعوت به گفتگو می کنید اما اولین ندا را چنان با تهمت و افترا و ناسزا در گلو خفه می کنید که هیچ شیر پاک خورده ای جرات وارد شدن به این میدان نکند. کجا دیده اید دعوت به گفتگو کنند اما همین که کسی قلم برداشت و نظر خود نوشت، با چنین واژگانی به استقبال شتافت ... روشن نیست شما دعوت به جنگ کرده اید و یا برای گفتگو آغوش گشوده اید؟»

ایشان مسأله را تحریف می کنند. نوشته من و واکنش من به بحث ایشان ربطی به مصوبات کنگره راه کارگر نداشت. من فقط به اتهامات و بهتان زنی ایشان مبنی بر فقدان آزادی بیان و اندیشه در راه کارگر و بخصوص در شیوه برگزاری کنگره های نهم و دهم پاسخ داده ام. این آقای اعظمی بوده که بحث روی مصوبات کنگره را از همان ابتدا با افترا زنی و دروغ بافی در باره چگونگی برگزاری کنگره به بیراهه کشانده است و نه من.

واکنش من در تناقض با دعوت ام به گفتگو در باره مصوبات کنگره نبوده بلکه واکنشی کاملاً بجا و لازم به "تهمت و افترا و ناسزا" های ایشان در رابطه با نحوه برگزاری کنگره های نهم و دهم بوده است. ایشان حق دارد نظرات خودش را بنویسد ولی حق افترا و جعل اطلاعات ندارد. اگر ایشان گمان برده است که دعوت ما برای بحث سیاسی به معنی آغوش گشودن به دروغ و افترا است و انتظار هم دارد که در پاسخ به بهتان زنی های کین توزانه و انتقام جویانه، دسته گل برایش ارسال کنیم، دعوت ما را اشتباه فهمیده است.

آقای اعظمی نوشته است که آنچه که در مطلب "آرمانگرایی و تخیل یا برنامه و سیاست" نوشته است نظر خودش بوده است و گویا من به این نکته توجه نکرده سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران را مسئول نوشته او دانسته و نظرات او را با سازمان او درهم آمیخته و در مواردی آنرا مخدوش کرده ام. وی نوشته است: «موضوع اسناد سیاسی کنگره دهم راه کارگر، موضوع گفتگوی ماست. قرار نیست در این گفتگو عملکرد سازمان اتحاد فدائیان یا جریان دیگری بررسی شود».

ایشان باز هم خلاف می فرمایند. من در بخش اول نوشته ام تنها به آن قسمت از نوشته ایشان پرداخته بودم که در آن، بحث

ایشان نه در باره خود اسناد سیاسی کنگره راه کارگر بلکه اتهام زنی های ایشان در باره شرایط غیر دموکراتیک برگزاری کنگره های نهم و دهم راه کارگر و فقدان آزادی نظر و بیان راه کارگری ها بود.

من در توضیح دلایل تهمت و افترا زنی ایشان، هیچ نوع مسئولیتی را متوجه سازمان اتحاد فدائیان نکرده، نظرات ایشان را با مال سازمان شان در هم نریختم و فقط شخص آقای اعظمی را مسئول نوشته و عقده گشائی دانسته ام.

آنجا هم که من از سازمان اتحاد فدائیان خلق اسم برده ام، برای طرح این سنوال از آقای اعظمی بوده است که شما که جوالدوز علنیت کنگره ها را به راه کارگر می زنید، چرا سوزنی هم به سازمان خودتان برای علنیت مواضع و سیاست هایش مثلاً در رابطه با سیاست حزب دموکرات کردستان در قبال آمریکا؛ نقض قرارداد اتحاد عمل سه جریان؛ خروج راه کارگر از این اتحاد عمل؛ و اثرات واجیده شدن این اتحاد عمل روی چشم انداز سیاسی و الترناتیو حکومتی سازمان تان نمی زنید؟! مرگ خوب است ولی برای همسایه؟!!

البته آقای اعظمی هم در نوشته اخیر خود راه فرار از پاسخ به این سنوال ساده و سر راست را در این جعل حقیقت یافته است که گویا من اتحاد فدائیان را مسئول نوشته او دانسته ام و این که گویا بحث بر سر اسناد سیاسی کنگره راه کارگر بوده است! پس «قرار نیست در باره اتحاد فدائی صحبت کنیم»!

از همه این ها گذشته، جوهر و اساس آن بخش از نوشته آقای اعظمی که من به آن پرداخته بودم، این اتهام بود که گویا کنگره های نهم و دهم راه کارگر در شرایط فقدان آزادی بیان و نظر برای اعضایش برگزار شده اند. تنها و تنها "سندی" هم که برای آن ارائه کرده بود قرار ضمیمه مصوب کنگره اول بر اساسنامه بود مبنی بر این که در مباحثات سازمان، زیر سنوال بردن سرنگونی جمهوری اسلامی مجاز نیست.

من پرسیده بودم که اگر این قرار ضمیمه اساسنامه ملاک فقدان آزادی نظر و بیان در راه کارگر است چرا شامل کنگره های پیش از کنگره نهم نشده و ناگهان در کنگره های 9 و 10 به اجرا در آمده است؟! اگر این قرار ضمیمه ملاک است، چرا آقای اعظمی 14 سال تمام در این باره سکوت کرده بود و حالا به یاد آن مصوبه و دعوت از راه کارگری ها به طغیان علیه این خفقان افتاده است؟! پرسیده بودم اگر در کنگره نهم آزادی نظر و بیان وجود نداشته و اگر آنطور که ایشان از خودش جعل می کند در کنگره نهم سیاست انتلافی راه کارگر تغییر کرده است، چرا آقای اعظمی یک سال تمام ساکت بوده و حالا بعد از کنگره دهم دارد "افشاگری" می کند؟! پرسیده بودم اگر به زیر سنوال بردن سرنگونی در مباحثات ممنوع است، در کنگره های نهم و دهم که چنین بحثی در دستور نبوده است؛ پس ایشان با استناد به چه دلیلی ادعا می کند که در این دو کنگره خاص آزادی نظر و بیان وجود نداشته است؟!!

آقای اعظمی بجای پاسخ به این پرسش ها و در حقیقت برای فرار از پاسخگویی، موضوع را این طور منحرف کرده است که گویی بحث حول درستی یا نادرستی آن قرار ضمیمه اساسنامه بوده است! و بجای پاسخ دادن به پرسش های من شروع کرده است به ردیف کردن این سنوالات که: آن قرار ضمیمه کنگره اول آیا اصولاً درست بود؟ آیا برهان از آن دفاع می کند؟ چرا آن را در این 14 سال لغو نکرده اید؟ و غیره.

درست بود یا نبود. برهان از آن دفاع می کند یا نمی کند. آقای اعظمی با استناد به چه دلیل و شاهدهی ادعا می کند که بطور مشخص در کنگره های نهم و دهم، آزادی نظر و بیان از اعضای راه کارگر گرفته شده بود؟ سنوال از ایشان این بود که چه مدرک و شاهدهی دارید که وجود فی نفسه چنین قراری در ضمیمه اساسنامه، در کنگره های نهم و دهم منشأ عمل بوده و مصداق عملی یافته است؟

جوابی که در دومین نوشته ایشان به این پرسش داده شده است چنین است:

«شاهد و مدرک اصلی برای ادعای من سند اساسنامه راه کارگر است که پیش از این بدان اشاره داشتم. درست است که 14 سال پیش تصویب شده است اما امروز هم و تا زمانی که کنار گذاشته نشود ناظر بر ساختار و تشکیلات راه کارگر خواهد بود.»

## در باره انتقادات آقای اعظمی ....

این سند اگر 30 سال پیش هم تصویب می شد، امروز حاکم بر مناسبات اعضا و ارگانهای سازمانی راه کارگر است. از اینرو کنگره نهم و دهم را نیز شامل می شود.»

کسی شما را متهم می کند - آن هم در انظار عمومی - که در روز نهم و روز دهم ماه دو تا درخت را بریده اید ( دو درختی را که بر سر جایشان هستند!)، می گوئید: این تهمت است و تو چه شاهد و مدرکی برای این ادعایت داری؟ می گوید: شاهد و مدرک اصلی من اره نجاری است که تو 14 سال پیش خریده ای. مادام که این اره را هنوز دور نینداخته ای، آن اره قابلیت بریدن درخت را دارد. پس تو آن دو درخت را در روزهای نهم و دهم این ماه بریده ای!

با این پاسخ، من جواب سئوالم را از آقای اعظمی گرفته ام. با این پاسخی که او به پرسش اصلی من داده است معلوم می شود که آیا حق با ایشان بوده که کنگره های نهم و دهم را به برگزاری در شرائط فقدان آزادی نظر و بیان اعضای راه کارگر متهم کرده است؛ یا با من که گفته ام این فقط یک بهتان زنی بی مدرک، غیر سیاسی، غیر مسئولانه و غیر اخلاقی است؛ فقط عقده گشائی و تصفیه خرده حساب با راه کارگر است بخاطر خروج از اتحاد عمل پایدار سیاسی.

\*\*\*

**اما دفاع ایشان از آزادی بیان در نوشته قبلی و در نوشته اخیر موضوعی است که لازم می دانم مختصر مکتبی روی آن بکنم.**

### آقای اعظمی در دومین نوشته خود گفته است:

« شهاب برهان در همین مقاله خود یعنی 14 سال بعد از آن اساسنامه، از همان محدودیت به طور ضمنی اما روشن دفاع کرده است. او چون فکر می کند انتقاد من نه به محدودیت در مباحث، بلکه از این زاویه است که راه کارگر برای چگونگی سرنگونی محدودیت ایجاد کرده است، در دفاع از راه کارگر می گوید این شرط گذاری در مباحثات در مقابل خط استحاله رژیم ضرورت یافت. و می افزاید که " منظور غیر قابل بحث بودن سرنگونی بود و نه چگونگی آن " بسیار خوب دوست عزیز! منظور من هم غیر قابل بحث بودن سرنگونی است. درست به همین انتقاد دارم. به محدودیت بحث. حال این محدودیت چه در باره سرنگونی باشد چه چگونگی سرنگونی. این یعنی اندیشه را به زنجیر کشیدن. این یعنی عدول از آزادی بیان و عقیده بدون قید و شرط که وعده آن را به مردم داده اید.»

وی در جای دیگری از همان نوشته، آزادی عقیده و بیان را معنی می کند و مدعی است که من معنی آن را عوضی فهمیده ام: « ببینید استدلال چقدر محکم است!! می گوید بدین دلیل بحث سرنگونی ممنوع شده است که عده ای سرنگونی را زیر سئوال برده امکان برخورد نظر به وجود آمده است. اساسا ارزش آزادی در این است که برای نظر مخالف امکان طرح ایجاد می کند. زمانی که همه موافق باشند آزادی چندان اهمیتی لمس نمی شود. رفیق شهاب آزادی عقیده و بیان را عوضی فهمیده است. می گوید زمانی که مخالف ظاهر شد - گرایش به خط استحاله - امکان بحث آزاد ممنوع شده است.»

آقای اعظمی می گوید « ارزش آزادی در این است که برای نظر مخالف امکان طرح ایجاد می کند.»

ایشان چیزی به گوشش خورده است ولی فرصت نکرده است در باره آن بیاندیشد.

هر انسانی باید از آزادی عقیده برخوردار باشد. اما این آزادی فایده اش چیست اگر از آزادی بیان آن عقیده محروم باشد؟ پس هر انسانی باید از آزادی بیان عقیده اش هم برخوردار باشد. اما بیان آزادانه عقیده چه فایده ای دارد اگر افراد هم عقیده از حق تشکل حول عقاید مشترک شان محروم باشند و نتوانند به نیروی در راستای عقیده شان تبدیل شوند؟ از اینجاست که

دفاع از آزادی عقیده و بیان به دفاع از حق تشکل تداوم می یابد. اما این انتهای خط نیست. دفاع از آزادی عقیده و بیان نه فقط به دفاع از حق تشکل، بلکه حتما باید به دفاع از تعدد تشکل ها هم منتهی شود؛ چرا که در غیر این صورت، یا تشکل واحدی خواهیم داشت که همه باید در آن یک جور بیاندیشند و آزادی عقیده در آن معنی نداشته باشد؛ و یا تشکل واحدی خواهیم داشت مرکب از همه عقاید ضد و نقیض و ناهم ساز، که موضوعیت تعدد تشکل یعنی تشکل بر مبنای اشتراک عقاید را از بین خواهد برد. به این دلیل، دفاع از آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان، در سطح جامعه به دفاع از تعدد تشکل ها منجر می شود.

اما پذیرش تعدد تشکل ها یعنی چه؟ یعنی این که می پذیریم که هر تشکلی بر مبنای یک یا یک رشته اشتراکات اعضایش موضوعیت و معنا می یابد. این اشتراکات، فصل مشترک اعضای آن تشکل با تشکل های دیگر می شود. یعنی میانی و اصولی که اعضای آن تشکل را به هم پیوند می دهد و از تشکل های دیگر متمایز و جدا می کند. بر این اساس است که هر تشکلی هویتی مستقل برای خود می یابد. پذیرش تعدد تشکل ها هم به معنای به رسمیت شناختن این هویت های مختلف است - صر

فقط از این که همدیگر را دوست یا دشمن بدانند.

آزادی عقیده، آزادی بیان و آزادی تشکل برای هر فرد انسانی باید محفوظ باشد. اما درست به همین خاطر، هر تشکلی نمی تواند صاحب هر عقیده و بیانی را در خود جای دهد. آدمی که مخالف برابری زن با مرد؛ مخالف سقط جنین؛ مخالف آزادی پوشش زنان است، نمی تواند عضو یک تشکیلات فمینیست باشد؛ و از یک سازمان فمینیست نمی توان توقع داشت که به بهانه احترام به آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان، او را بعنوان عضو تحمل کند و به او تریبون بدهد. این سازمان فمینیست حق آزادی عقیده و بیان آن آدم را باید در بیرون از تشکیلات فمینیستی، بعنوان یک شهروند عضو جامعه و نه عضو تشکیلات خودش رعایت کند و به او حق بدهد که او هم برود با همفکران خودش تشکیلاتی در برابر فمینیست ها درست کند. رعایت آزادی بی قید و شرط معنی کردن پرسنپ ها و چهارچوب هویتی تشکل ها، بلکه از طریق به رسمیت شناختن تعدد تشکل ها و آزادی هر فرد برای عضویت در تشکل متناسب با اهداف و اصول خودش امکان پذیر می شود. آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان در مقیاس کل جامعه معنی دارد و نه در درون هر تشکل بخصوص سیاسی؛ و این چیز است که آقای اعظمی آن را عوضی فهمیده است.

آزادی عقیده و بیان در هر حزب سیاسی با اصول و چهارچوب هویتی آن حزب مقید می شود. این در هر حزب اولترا لیبرال هم صادق است. حتا در کانون نویسندگان ایران هم که از آزادی بی حد و حصر و استثنا در جامعه دفاع می کند، کسی که با این آزادی مخالف باشد نمی تواند عضو باشد و مشمول آزادی ابراز مخالفت با آن و بعنوان عضو کانون.

آقای اعظمی که دفاع اش از آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان در درون یک حزب سیاسی چیزی جز دفاع از بدترین نوع بی پرسنپی سیاسی نیست، نمی تواند درک کند که هیچ تناقضی میان این که راه کارگر به قول ایشان در دفاع از آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان و تشکل در جامعه ذره ای کوتاه نمی آید؛ و این که در درون سازمان اش جایی برای مخالفت با سرنگونی جمهوری اسلامی نمی گذارد، وجود ندارد. او به خیال خودش میج راه کارگر را گرفته و فریاد می زند که ببینید این ها که در حرف دم از آزادی بی قید و شرط سیاسی در جامعه می زنند ولی در درون خودشان به مخالف سرنگونی جمهوری اسلامی آزادی بی قید و شرط بیان نمی دهند، فردا که به قدرت برسند با مردم چه خواهند کرد!

آقای اعظمی دارد آزادی عقیده و بیان را بصورت آزادی بیان نظر مخالف به ما گوشزد می کند. آزادی بیان نظر مخالف - مخالف با هر چه - در سطح جامعه چیزی است که ما از آن قویا دفاع می کنیم و به این دلیل هم به آن می گوئیم آزادی بی قید و شرط. ما به آزادی بیان مخالفان سرنگونی جمهوری اسلامی در سطح جامعه، و حتا به آزادی بیان طرفداران اش هم اعتقاد داریم و این حرف نیست و بارها آن را ثابت کرده ایم. اما شما فکر می کنید

## در باره انتقادات آقای اعظمی ....

## انتقاد جدا از درستی یا نادرستی ی آنچه نقد می شود!

ایشان به سند سیاسی خرده گرفته است که گویا در تحلیل اوضاع ایران احکام اش بسیار کلی، مبهم و نا دقیق است و در بخش وظائف هم بجای پرداختن به وظایف ناشی از اوضاع سیاسی به اهدافی کلی اشاره نموده است که « جدا از درستی و یا نادرستی آنها، هم امروز می تواند مورد تاکید قرار گیرد و هم پانزده سال پیش پرداختن بدانها ممکن بود و هم در آینده می تواند مورد تاکید باشند».

آقای اعظمی روشن نکرده است که چه چیزی در تحلیل اوضاع ایران بسیار کلی و مبهم و نا دقیق بوده است؛ و در نتیجه من هم نمی توانم جز این جواب بسیار کلی را به "انتقاد" ایشان بدهم که بهتر می بود ایشان بجای پریدن از درستی و نادرستی وظائف، راجع به درستی یا نادرستی آن ها حرف می زد تا هم انتقاد اش معنا و محتوایی پیدا می کرد و هم معلوم می کرد که در کجا ایستاده است!

در رابطه با وظائف منتج از تحلیل سیاسی، ایشان از همه وظائفی که در سند مطرح شده است، به شکل گزینشی فقط دو تا یعنی " هموار کردن راه همگرایی و متحد کردن هواداران سوسیالیسم" و " تحکیم پیوند ارگانیک با جنبش ضد سرمایه داری جهانی" را ذکر کرده و پرسیده است که این ها « چه ارتباطی با روی کار آمدن احمدی نژاد و اوضاع سیاسی پس از به قدرت رسیدن او دارد؟ آیا اگر معین بر کرسی ریاست جمهوری تکیه می زد این وظیفه زمین نهاده می شد؟» و حکم صادر کرده است که: « سند سیاسی راه کارگر برخلاف عنوان آن وظیفه ای روشن نکرده است فقط به اهدافی اشاره دارد که تقریباً هیچ ارتباطی با نتیجه بررسی این جریان از اوضاع سیاسی ندارد».

از سنوالات پیداست که آقای اعظمی پایه تحلیل اوضاع کشور را بر تفاوت میان احمدی نژاد و معین قرار می دهد و وظائف دوره ای را از این که چه موضعی در برابر این یا آن باید داشت در می آورد. اما برای ما فاکتورهای تحلیل اوضاع مرحله ای کشور، موقعیت عمومی جنبش ضد استبدادی و جنبش های اجتماعی؛ موقعیت درونی رژیم؛ موقعیت بین المللی آن؛ صف آرائی های کلی درون اپوزیسیون رژیم و در آن میان وضعیت عمومی طرفداران سوسیالیسم بوده اند؛ و پایه و مرکز این تحلیل وضعیت، موقعیت نیروی اجتماعی خودمان یعنی کارگران و زحمتکشان بوده است.

اما تا جاتی که به مسأله انتخاب احمدی نژاد مربوط می شود، سند سیاسی بطور مبسوطی به معنای این انتخاب توجه کرده و تمرکز تبلیغات انتخاباتی کاندیداهای انتصابی رژیم در این دوره روی مسائل معیشتی و بهره برداری اش از شکاف میان مبارزه برای نان و برای آزادی را برجسته کرده و نقش این شکاف را بطور کلی در امکان دادن به رژیم برای مانور، و از جمله تأثیر آن در مقطع حاضر در آرای احمدی نژاد خاطر نشان شده است. در سند سیاسی وظیفه بسیار روشنی از همین ماجرای احمدی نژاد گرفته شده و آن این است که باید بسیار بیش از پیش در جهت هم آوردن شکاف میان مبارزه برای نان و مبارزه برای آزادی در درون جنبش مزد و حقوق بگیران و تشدید مبارزه برای آزادی در درون جنبش کارگری تلاش کنیم. این، برخلاف ادعای آقای اعظمی فقط یک وظیفه عمومی همیشگی نبوده بلکه علاوه بر آن تأکید بر ضرورت حیاتی یک خیز تازه در این جهت و برای پاسخگویی به وضعیت بالفعل و مقابله با سیاستی است که رژیم با علم کردن احمدی نژاد در پیش گرفته است.

وظیفه سند تحلیل اوضاع، برخلاف انتظار آقای اعظمی نه شرح جزئیات اوضاع و تشریح و یا پیشگویی وظائف ریز، بلکه تحلیل کلی اوضاع عمومی و تعیین اهداف و وظائف عمومی مقطعی و راستاهای کلی حرکت برای یک دوره معین است. سند سیاسی کنگره دهم هم این کار را کرده است و این نیز محدود به دو مثال گزینشی آقای اعظمی نبوده و وظائف در عرصه های گوناگونی را مطرح کرده است.

## مبارزه برای آلترناتیو سیاسی یا بنای ساختمان سوسیالیسم؟

که ما زمانی پایبندی مان به آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان را ثابت خواهیم کرد که در درون سازمان مان هم به آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان پایبند باشیم؛ یعنی به صاحبان هر نظری بی قید و شرط آزادی بدهیم: برای مخالفان سرنگونی رژیم؛ مخالفان دموکراسی؛ مخالفان سوسیالیسم؛ برای فاشیست ها؛ برای حزب الهی ها و نظایرشان!

آقای اعظمی خواهد گفت من اغراق می کنم و منظور او این نظرات نیست، اما چنین اعتراضی نشانه تناقض خود وی خواهد بود چرا که او با هرگونه شرط و محدودیت در بحث درون تشکیلاتی مخالفت کرده و بخصوص از آزادی مخالفان سرنگونی رژیم صراحتاً دفاع کرده است.

نه! راه کارگر حمام عمومی نیست که هر رهگذری بتواند در خزینه اش گر و گال بشوید. مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از ارکان و اصول سیاسی، یکی از شرائط پایه ای عضویت اعضا، و به این دلیل، موضوعی غیر قابل بحث در راه کارگر است. ما در باره اشکال و چگونگی سرنگونی می توانیم بحث کنیم و می کنیم. اما اگر کسی پیدا شود که بگوید من مخالف سرنگونی هستم، درست این خواهد بود که برود در جای دیگری و از تریبون دیگری نظرات اش را بیان کند. ما از حق او برای داشتن تریبون دفاع می کنیم، اما تریبون طرفداران سرنگونی رژیم را به او نمی دهیم.

آقای اعظمی آزادی بیان را عوضی فهمیده است. او دفاع از آزادی بیان را با این که هر کسی که آزادی بیان را به رسمیت می شناسد گویا باید به هر نظر مخالفی تریبون هم بدهد عوضی گرفته است!

از آزادی عقیده به آزادی بیان؛ و این یکی به آزادی تشکل؛ و از آنجا به ضرورت تعدد تشکل ها می رسیم. حق هر شهروند است که هر عقیده ای داشته، آن را بیان کند و حول آن با هم نظران اش متشکل شود. اما تعدد تشکل ها در عین حال به معنای تعدد تریبون هاست. شرط به رسمیت شناختن آزادی بی قید و شرط بیان هر شهروند، البته به رسمیت شناختن حق تریبون برای او است ولی نه بهیچوجه اهدای بی قید و شرط تریبون به صاحب هر عقیده ای!

آقای اعظمی چیزی از آزادی بیان به گوشش خورده است، ولی از فلسفه تعدد تشکل ها و احزاب چیزی نفهمیده است. راه کارگر طرفدار سرسخت آزادی بی قید و شرط سیاسی در جامعه است، اما آن را به معنی آزادی بی قید و شرط هر خط سیاسی و از جمله مخالفان سرنگونی جمهوری اسلامی در درون سازمان خودش نمی فهمد. آقای اعظمی بقدری " مدرن " شده است که فرق یک تشکیلات انقلابی بر انداز و یک تشکیلات فرصت طلب فرمیست را از یاد برده است!

## ۳ - سوسیالیسم، سنجاق سینه است !!

بعد از بخش نخست نوشته آقای اعظمی تحت عنوان « کنگره دهم راه کارگر آرمانگرایی و تخیل یا برنامه و سیاست؟» که به بهتان زنی ایشان درباره شرائط غیر دموکراتیک برگزاری کنگره های نهم و دهم راه کارگر مربوط می شد - و من انگیزه این بهتان زنی و نیز درک غلط ایشان از آزادی های بی قید و شرط را در دو نوشته قبلی شرح دادم - می رسیم به انتقادات ایشان از خود مصوبات کنگره دهم که ظاهراً حرف حساب ایشان است.

در نوشته حاضر به " انتقاد " ایشان از سند تحلیل سیاسی و وظائف؛ و تز بی خردی مبارزه برای سوسیالیسم می پردازم؛ و در قسمت چهارم ( قسمت پایانی) به نظر ایشان در باره « انزواطلبی راه کارگر» جواب خواهیم داد.

## در باره انتقادات آقای اعظمی ....

در سند « استراتژی و مبنای تاکتیک های ما در برابر جمهوری اسلامی » گفته شده است: « جایگزینی جمهوری اسلامی با خود حکومتی اکثریت استثمار شونده و مزد و حقوق بگیر، استراتژی ما در مبارزه با جمهوری اسلامی است. »  
آقای اعظمی که در نوشته ای به این روشنی « خود حکومتی اکثریت استثمار شونده و مزد و حقوق بگیر » را « استقرار سوسیالیسم » و « ساختمان سوسیالیسم » خوانده است (!) می نویسد:

« از نظر این جریان وضعیت جامعه در سطحی است که امکان استقرار سوسیالیسم یعنی " خودحکومتی اکثریت استثمارشونده و مزد و حقوق بگیر " وجود دارد. یعنی " انتقال مالکیت خصوصی وسایل تولید و مبادله به مالکیت اجتماعی " و " تبدیل جامعه سرمایه داری... به جامعه ای که در آن ، تکامل آزادانه هر فرد، شرط تکامل آزادانه همگان باشد " بر ویرانه های جمهوری اسلامی دست یافتنی است. »

آقای اعظمی تردستی ناشیانه ای در سرهم بندی این جملات کرده است. او با مونتاژ عباراتی از برنامه سازمان ما در رابطه با تعریف سوسیالیسم، و وصل کردن آن ها به هم با عبارت " یعنی، " خودحکومتی اکثریت استثمارشونده و مزد و حقوق بگیر " را " انتقال مالکیت خصوصی وسایل تولید و مبادله به مالکیت اجتماعی " و " تبدیل جامعه سرمایه داری... به جامعه ای که در آن ، تکامل آزادانه هر فرد، شرط تکامل آزادانه همگان باشد " تعریف کرده و خود حکومتی اکثریت استثمارشونده و مزد و حقوق بگیر را " استقرار سوسیالیسم " نامیده است! این کار اگر از روی عمد نبوده باشد، از ندانستن فرق میان کسب قدرت سیاسی توسط اکثریت استثمار شونده با روند انتقال تدریجی از سرمایه داری به سوسیالیسم و فرق هر دوی این ها با استقرار سوسیالیسم بمثابه یک نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. با این مونتاژ و خلط معانی، ایشان مدعی می شود که راه کارگر شرایط را برای " استقرار " سوسیالیسم " در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی " آماده ارزیابی می کند.

این که امروز شرایط آماده است که سوسیالیسم بمثابه یک نظام سیاسی - اقتصادی و اجتماعی در همین فردای سرنگونی جمهوری اسلامی در ایران " مستقر " شود، هرگز حرف ما نبوده است. چنین چیزی حاصل هنر مونتاژکاری آقای اعظمی است. ما همواره از دوران انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم حرف زده ایم که در برنامه سازمان هم صراحتاً بیان شده است. اما ما گفته ایم که دستیابی طبقه کارگر به حاکمیت سیاسی، ضرورت آغاز دوران انتقال به سوسیالیسم و نخستین شرط برقراری سوسیالیسم است ( چیزی که مارکس آن را در مانیفست به اینصورت فرموله کرده است: « نخستین گام در انقلاب کارگری، ارتقاء پرولتاریا به طبقه حاکمه، به کف آوردن دموکراسی است. » ). منظور ما از مبارزه از امروز برای آلترناتیو سوسیالیستی در برابر جمهوری اسلامی مبارزه برای دستیابی اکثریت مزد و حقوق بگیر به قدرت سیاسی است بمثابه نخستین گام ضرور برای آغاز روند گذار به سوسیالیسم.

آقای اعظمی از سند تحلیل اوضاع سیاسی کنگره دهم نقل می کند که « ضعف بزرگ مبارزه نیروی کار و زحمتکشان در سطح سیاسی است. پیگیری مطالبات سیاسی و آزادیخواهانه در جنبش عمومی نیروی کار در حد انتظار نیست ... آنچه به وضوح دیده می شود فاصله افتادن بین نان و آزادی در درون جنبش نیروی کار است » می افزاید:

« با این ارزیابی از میزان آمادگی نیروی کار و زحمت، روشن نیست چگونه می خواهند در فردای سرنگونی جمهوری اسلامی، سوسیالیسم بسازند. وی می گوید: « مساله این است که امروز شما دوستان گرامی قصد بنا کردن ساختمانی را دارید که نه نقشه آن وجود دارد و نه مکان و مصالح آن آماده است و نه معمار آن متولد شده است. »  
آقای اعظمی دارد مساله روند " ارتقاء پرولتاریا به طبقه حاکمه " یعنی تدارک برای تبدیل شدن اردوی کار به آلترناتیوی سیاسی

در برابر جمهوری اسلامی را با ساختمان سوسیالیسم که امری مربوط به آینده بعد از تسخیر قدرت سیاسی است، مخلوط می کند و نتیجتاً شرائط عروج طبقات مزد و حقوق بگیر به قدرت سیاسی را با شرائط ساختمان سوسیالیسم یکی قلمداد می کند و در ادامه می گوید:

« کسی که سوسیالیسم را جایگزین جمهوری اسلامی می خواهد، منطقاً خود باید آمادگی مشارکت در ساختن بنای آنرا داشته باشد و شرایط را نیز می بایست آماده ببیند. آیا این شرایط و این آمادگی قابل رویت هست؟ اگر نیست طرح آن به عنوان یک پروژه خطاست. آلترناتیو جمهوری اسلامی یک آرمان ذهنی نیست، یک واقعیتی است که می بایست مختصات آن مشخص و نشانه های آن نه در ذهن، بلکه در جامعه قابل لمس باشد. سوسیالیسم لازمه اش تکنولوژی و صنعت پیشرفته، نیرو و کادر آموخته و فنی، علم و دانش، و سطحی از رشد فرهنگی است؛ اما آقای اعظمی وجود این ها را در برابر استراتژی کسب قدرت سیاسی توسط طبقات استثمار شونده قرار می دهد و از آنجا که این شرایط را در جمهوری اسلامی فراهم نمی بیند، مبارزه اردوی کار برای تبدیل شدن به آلترناتیو سیاسی جمهوری اسلامی را بی خردی می نامد.

اگر مبارزه نیروهای اجتماعی که جز از طریق فروش نیروی کارشان زندگی نمی کنند، یعنی مزد و حقوق بگیران، یعنی اکثریت جامعه، برای آن که حاکمیت خودشان را برقرار کنند، زمانی موضوعیت دارد و در دستور قرار می گیرد که در جامعه " تکنولوژی و صنعت پیشرفته، نیرو و کادر آموخته و فنی، علم و دانش، و سطحی از رشد فرهنگی " به وجود آمده باشد پس باید صبر کرد تا رشد سرمایه داری به چنین سطحی برسد و آنگاه مبارزه برای ارتقا این نیرو به آلترناتیو سیاسی را آغاز کرد! ( چیزی که از حرف های آقای اعظمی بر می آید).

آقای اعظمی که خود را سوسیالیست می داند، نوشته است: « آرزوی من این است که هرچه سریعتر این راه پیموده شود. اما مبنی کردن آرزو برای اتخاذ سیاست، بی خردی است. »  
به نظر آقای اعظمی برای یک " سوسیالیست " با خرد که آرزو دارد این راه هر چه سریع تر پیموده شود، چه سیاست و وظیفه ای قابل تصور است بجز این که با تمام نیرو از توسعه سرمایه داری دفاع کند و کمر به خدمت آن ببندد؟ برای آقای اعظمی که یکی از دلایل بی خردی در مبارزه برای سوسیالیسم در ایران را در این می داند که « صنایع و تکنولوژی اش قابل عرضه و رقابت نیست » برای قابل رقابت کردن ایران در دنیای امروز چه راهی بجز چار اسبه تاختن در مدل توسعه نئولیبرالی یعنی رقابت با چین و ترکیه و لهستان و پاکستان بر سر نیروی کار هرچه ارزان تر و هرچه بی دفاع تر برای جلب و حفظ سرمایه وجود دارد؟

البته این معما هم لاینحل باقی می ماند که حد و قدر مطلق " تکنولوژی و پیشرفت صنعت و نیروی کار آموخته و فنی و علم و دانش و رشد فرهنگی " چقدر باید باشد و چه کسی آن را تشخیص خواهد داد تا سوت مبارزه طبقه کارگر برای مبارزه در جهت تبدیل شدن به آلترناتیو سیاسی در جامعه را به صدا در آورد؟ مثلاً آیا ایران باید به رشد سرمایه داری نیمه قرن نوزدهم برگردد که مارکس آن را مستعد انقلاب پرولتری می دانست؟ یا باید صبر کرد تا از سطح کنونی پیشرفت سرمایه داری در آمریکا هم که - از مبارزه ای مشهود برای آلترناتیو سوسیالیستی در آن خبری نیست - جلوتر برزند؟! وانگهی، جامعه سرمایه داری به هر درجه ای از پیشرفت برسد، باز هم عقب تر از آن سطحی خواهد بود که هنوز به آن نرسیده است. پس در هر سطحی از رشد سرمایه داری با استدلال آقای اعظمی می توان جلو مبارزه برای سوسیالیسم را سد کرد و آن را زود رس دانست.

این ایده آقای اعظمی که گویا آلترناتیو سوسیالیستی هنگامی می تواند در دستور قرار بگیرد که توسعه سرمایه داری همه مصالح و اسباب " ساختمان " و " استقرار " سوسیالیسم را فراهم کرده باشد، اگر به معنای نفی گذار تدریجی از اقتصاد سرمایه داری به اقتصاد سوسیالیستی نباشد، معنای دیگری بجز این نخواهد داشت که گویا فقط سرمایه داری است که می تواند

## در باره انتقادات آقای اعظمی ....

یگانه انگاشته اند. این جریان طرح های ذهنی را برای تحقق آرمانهای خود کافی پنداشته است».

همانطور که توضیح دادم، بحث بر سر "استقرار سوسیالیسم" یا "ساختمان سوسیالیسم" نیست بلکه بر سر استراتژی جایگزینی دولت حاکم با دولت کارگری یعنی تسخیر قدرت سیاسی توسط اکثریت مزد و حقوق بگیر است. در این عرصه، ملاک نه درجه رشد صنعت و تکنولوژی و علوم، بلکه موازنه قوای اجتماعی در زمین پیکارهای سیاسی و طبقاتی است. ما گفته ایم که توازن قوا را در شرایط حاضر الزاما به سود این استراتژی نمی دانیم و ضعف های اساسی نیروی اجتماعی خودمان در این زمینه را بدون غفلت و با صداقت بلند بیان کرده ایم. ما وظیفه خود را کمک به غلبه بر ضعف های این نیرو و متحدین اش و مداخله گری سوسیالیستی در عرصه مبارزه با استبداد و برای دموکراسی و نیز در عرصه مطالبات جنبش های اجتماعی بمنظور تغییر این توازن قوا در راستای آن استراتژی دانسته ایم. کجای این ها "جمله بافی میهم" است؟ کجای این "خیال بافی" و بی توجهی به واقعیات است؟ کجای این "جدی نگرفتن تحقق و پیشروی به سوی آن" است؟

آقای اعظمی فرموده است: « مبنی کردن آرزو برای اتخاذ سیاست، بی خردی است. یک نیروی سیاسی که چنین کند، مردم به چشم خیال پرداز به او می نگرند. البته یک محفل مطالعاتی یعنی تجمعی که قصد سیاست ورزی نداشته باشد می تواند چنین بیاندیشد. به این دلیل که نقشی در تغییر قدرت سیاسی برای خود قائل نیست. اما یک سازمان سیاسی نمی تواند ارزش های نظری خود را جایگزین واقعیت ها کند.»

سوسیالیسم برای راه کارگر "ارزش نظری" نیست، یک پروژه سیاسی است؛ یک آرمان نیست که مبارزه برای آن در جامعه موجود در خیالپردازی و بی خردی بدانیم، یک پیکار سیاسی و طبقاتی در جامعه موجود، در برابر نظم موجود و دولت موجود است. درست به همین دلیل ما نقش تغییر قدرت سیاسی برای خود قائلیم و تلاش در راستای تغییر موازنه قوای سیاسی به نفع نیروی اجتماعی مان را هدف و مضمون تاکتیک های خود قرار داده ایم. آقای اعظمی همه این ها را در اسناد مصوب کنگره دهم خوانده است اما آنچه مورد انتقاد و از دید ایشان خیالبافی و بی خردی است، پای کارگران و زحمتکشان را به عرصه "سیاست ورزی" کشیدن است؛ نقش تغییر قدرت سیاسی برای کارگران و زحمتکشان قائل شدن است؛ تغییر موازنه قوای سیاسی را بسود طبقه کارگر و زحمتکشان خواستن است. او اینگونه سیاست ورزی؛ تغییر قدرت سیاسی به سود این طبقات و تغییر توازن قوا در این راستا را بی خردی می داند.

"سیاست ورزی خردمندانه" برای سوسیالیست هائی نظیر آقای اعظمی این است که ضعف های طبقه کارگر را یاد آوری کنند تا ضرورت تقویت بورژوازی را از آن نتیجه بگیرند. وجود استبداد را به رخ بکشند تا ضرورت به قدرت رساندن یک آلترناتیو بورژوازی جمهوری خواه دموکرات و لائیک را توجیه کنند. وظیفه آنان بعنوان سوسیالیست در برابر کارگران در رابطه با تغییر موازنه قوا و تغییر قدرت سیاسی در این خلاصه می شود که به آنان بگویند: از سر راه کنار بروید! فعلا نوبت شما نیست.

این "سوسیالیست ها" در مبارزه با استبداد و در مبارزه برای دموکراسی، در خط تقویت جنبه بورژوازی در «راستای شکل گیری آلترناتیو دموکراتیک و لائیک در برابر حکومت جمهوری اسلامی» اند. اینان با وجود ادعای چپ بودن، حتا وقتی طومار حمایتی امضا می شود، از طومار «فراخوان ملی رفرا ندیم» حمایت می کنند و به نویسندگان بیانیه 565 نفر پیام می دهند که «در کنار شما هستیم»؛ اما وقتی حرکت بزرگ «کارگران ایران تنها نیستند» به راه می افتند و کارگران و سوسیالیست های ونزولا و یونان و نیجریه و پاکستان و مکزیک هم به این حرکت می پیوندند، از این این «سوسیالیست» ها نشانی از حیات دیده نمی شود. حتا زحمت یک امضای بی خرج و خطر را هم به خود نمی دهند.

**سوسیالیسم برای اینان، سنجاق سینه است !!**

14 نوامبر 2005 ادامه دارد

توسعه صنعتی و تکنولوژیک و علمی ایجاد کند و گویا ممکن نیست که در یک جامعه سرمایه داری با توسعه متوسطی از صنایع و تکنولوژی و علوم، کارگران و زحمتکشان قدرت سیاسی را به دست آورند و رشد بعدی صنایع و تکنولوژی و علوم و تکامل مصالح لازم برای ساختمان سوسیالیسم را خودشان بر عهده بگیرند.

### سوسیالیسم محصول شکوفائی سرمایه داری؟!

سوسیالیسم، محصول جامعه سرمایه داری است؛ میوه آن نیست. هیچ جامعه سرمایه داری با هر میزان از رشد تکنولوژی و صنعت پیشرفته، نیرو و کادر آزموده و فنی، علم و دانش، و رشد فرهنگی هرگز سوسیالیسم به بار نمی آورد. برای ساختمان سوسیالیسم این پیشرفت ها و امکانات مادی (به معنی وسیع کلمه) ضروری است؛ اما رشد و وفور این امکانات، هرگز سوسیالیسم به بار نمی آورد همانطور که زهر مار خود به خود به پاد زهر تبدیل نمی شود. سوسیالیسم هلو نیست که برای به بار آوردن اش درخت سرمایه داری را آب و کود بدهیم! مبارزه برای سوسیالیسم را به توسعه هر چه پیش تر سرمایه داری حواله دادن، یکی از انواع سوسیالیسم های بورژوازی است که فداکاری استثمار شوندهگان در راه رشد سرمایه داری را پیکار آنان در راه رهائی خودشان جلوه می دهد. سوسیالیسم محصول شکوفائی سرمایه داری نیست؛ محصول تضادهای ذاتی و بحران های لاینحل آن است. حکم اخیر به این معنا نیست که سوسیالیسم بطور مقدر و خود بخود از این تضادها زاده می شود. نباید فراموش کرد که عرصه انسانی، اجتماعی یعنی سیاسی این تضادها که - سرنوشت بقیه تضادهای سرمایه داری را رقم می زند، تضاد طبقاتی است. اگر نخستین گام در انقلاب اجتماعی (سوسیالیستی) به دست آوردن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است، پس سوسیالیسم پیش از هر چیز محصول مبارزه طبقاتی است. عبور به سوسیالیسم، یعنی گام اول سوسیالیسم، محصول پیروزی پرولتاریا در به شکست کشاندن تلاش مداوم بورژوازی برای غلبه بر بحران های دوره ای و فرو بردن جامعه از بحرانی در بحران دیگر می تواند باشد. سرنوشت نهائی چنین پیکاری توسط مبارزه طبقاتی تعیین می شود و نه در نتیجه رشد هرچه پیش تر و بیش تر صنعت و تکنولوژی و علوم! آنچه مبارزه برای سوسیالیسم را (که آقای اعظمی آن را با و ساختمان سوسیالیسم و استقرار آن عوضی می گیرد) در یک جامعه سرمایه داری در دستور می گذارد، این نیست که صنایع و تکنولوژی و علوم در آن به سطح لازم برای تأمین مصالح ساختمان سوسیالیسم رسیده باشند، بلکه این تضاد ذاتی است که شکوفائی و بارآوری فزاینده تولید سرمایه دارانه در دراز مدت حاصلی جز تخریب زندگی مادی و معنوی کل بشریت و محیط و پشرائط زیست او به بار نمی آورد. به همین دلیل اگر در هر سطحی از رشد مادی سرمایه داری نمی توان ساختمان سوسیالیسم را آغاز کرد، اما مبارزه برای آلترناتیو سوسیالیستی وظیفه همیشگی طرفداران حقیقی سوسیالیسم است. اگر بیلی به دست طرفداران سوسیالیسم باشد، برای کندن گور سرمایه داری است و نه برای شخم زدن و بارآور کردن زمین آن.

آقای اعظمی نوشته است:

« البته راه کارگر ادعا کرده است که "مبارزه از امروز برای سوسیالیسم به این معنا نیست که ضرورتا ما شرایط و موازنه نیروها را هم اکنون برای تحقق آلترناتیو سوسیالیستی در برابر جمهوری اسلامی مساعد ارزیابی میکنیم، بلکه به این معناست که این استراتژی مستقیما و بلا فصل در دستور است».

آقای اعظمی ادامه می دهد: « این جمله بافی های میهم هیچ چیز را تغییر نمی دهد بجز اینکه روشن می کند که دوستان ما با وجود اینکه شرایط را برای استقرار سوسیالیسم چندان هم آماده نمی بینند اما چون تحقق آن و پیشروی به سوی آن را خود جدی نمی گیرند، ضرورتی هم به دیدن شرایط جامعه و تکیه بر واقعیات پیدا نمی کنند. این دوستان سیاست کردن را با خیال بافتن

## مارکس و انگلس و مسأله دموکراسی ( ۲ )

نوشته : د. دوتن ترجمه : ح. ریاحی

### ۲) حاکمیت اکثریت و حق رای همگانی در رژیم های بورژوازی

\* حاکمیت اکثریت \*

نظرات دموکراتیک مارکس و انگلس در دوران بلوغ سیاسی آنان عمدتاً در دفاع از اصل حاکمیت تجلی پیدا کرده است. آنها در "ایدئولوژی آلمانی" ( 1848 ) اظهار داشتند: " برای این که انقلابی رخ دهد می بایست طبقه ای باشد که اکثریت جامعه را تشکیل دهد و به ضرورت انقلابی بنیادین آگاه شده باشد، یعنی می بایست به آگاهی کمونیستی رسیده باشد." ( 1 ) در " اصول کمونیسم " ( 1847 ) اثر انگلس قطعه زیر آمده است:

" برسش 18: روند این انقلاب پرولتری چه خواهد بود؟ "

پاسخ: این انقلاب در درجه نخست قانون اساسی دموکراتیکی را مطرح می کند و از طریق آن حاکمیت مستقیم یا غیرمستقیم پرولتاریا را پیش می برد. در انگلستان جایی که پرولتاریا اکثریت جامعه را تشکیل می دهد حاکمیت مستقیم میسر است و در فرانسه و آلمان که اکثریت جامعه نه از پرولتاریا بلکه از دهقانان و خرده بورژوازی شهری تشکیل شده است حاکمیت غیرمستقیم در این دو کشور دهقانان خرد و خرده بورژوازی شهری هم اکنون به پرولتاریا تبدیل می شوند و در تمام زمینه ها منافع سیاسی آنها هرچه پیش تر به پرولتاریا وابسته و به زودی با خواست های آنان هم آوایی شوند. این روند احتمالاً جنگ دیگری را به همراه خواهد داشت، جنگی که تنها می تواند به پیروزی پرولتاریا بیانجامد. ( 2 )

این قطعه نشان می دهد که انگلس حاکمیت اکثریت را بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی به خودی خود اصلی بدیهی نمی داند. اصل حاکمیت اکثریت با ترکیب نیروهای طبقاتی رابطه دارد. با این همه، حقانیت پرولتاریا به مثابه یک طبقه حکومت کننده به تواناییش در برخورداری از حمایت اکثریت جامعه مبتنی است. پرولتاریا لازم نیست خود اکثریت را تشکیل دهد. باید توجه داشت که انگلس در این جا موقعیت انقلابی را بررسی می کند. گرچه قاعدتاً توازن طبقاتی مشابهی باید وجود داشته باشد، زیرا مواضع در روند انقلاب تغییر اساسی نخواهد کرد، اما انگلس روشن نمی کند که پیش از انقلاب چه شرایطی باید حاکم باشد. ابهام دیگری که وجود دارد رابطه پرولتاریا با دیگر طبقاتی است که در فرانسه و آلمان در ایجاد اکثریت دخالت دارند. دو جمله نارسا و مبهم پایانی این قطعه خبر از امکان سرکوب میدهد، اما مشخص

نمی شود که این سرکوب، سرکوب اکثریت های درون هر یک از طبقات است یا سرکوب اقلیت های مخالف. برخورد عمومی مارکس و انگلس تجزیه و تحلیل مناسبی را می طلبد ( 3 ) مارکس و انگلس در " مانیفست حزب کمونیست " ( 1848 ) فرمولبندی دقیق تری را از این مسأله بدست می دهند: " همه جنبش های تاریخی پیشین جنبش های اقلیت ها یا جنبش هایی به نفع اقلیت ها بوده است. جنبش پرولتاریا جنبش خودآگاه و مستقل اکثریت عظیم به نفع اکثریت عظیم است. " ( 4 ) در این جا مارکس و انگلس تأکید می کنند که انقلاب نباید به نام اکثریت بلکه بدست اکثریت آگاه صورت گیرد. خود آگاهی اکثریت تضمین کننده منافع خود اکثریت است. این نظرات تأثیر واقعی بر استراتژی انقلابی مارکس و انگلس در سالهای پرتلاطم 1848 و 1849 داشت. همان طور که هانت اشاره کرده است مارکس و انگلس فقط در انگلستان از انقلاب پرولتری پشتیبانی می کردند زیرا تنها در این کشور پرولتاریا اکثریت داشت. در فرانسه که این طبقه آشکارا در اقلیت بود مارکس و انگلس طرفدار اتحاد پرولتاریا با

خرده بورژوازی بودند. این به معنی آن بود که انقلاب می بایست خود را به هدف های خرده بورژوازی محدود کند. در آلمان پرولتاریا از این هم ضعیف تر بود، و این حقیقت مستلزم انقلاب بورژوازی بود که در آن طبقه کارگر آشکارا نقشی جانبی داشت. ( 5 ) عنصر اساسی در استراتژی مارکس و انگلس در سال های 1848 و 1849 انقلاب اکثریت بود حتی اگر این امر به معنی به تعویق انداختن خواست به قدرت رسیدن پرولتاریا باشد.

این که مارکس و انگلس در سالهای بعد از این موضع عقب نشستند در مصاحبه ای که مارکس با شیکا گوتیون داشت روشن می شود، آن جا که می گوید: " انقلاب کارا اکثریت خواهد بود، انقلاب کاریک ملت است و هیچ حزبی نمی تواند آنرا انجام دهد." ( 6 )

\* حق رای همگانی در رژیم های بورژوازی \*

تأکید بر اصل حاکمیت منحصر به مارکس و انگلس نبوده است، بسیاری از اندیشمندان نیز که تلاش کرده اند از مفهوم دموکراسی رکنی اساسی برگزینند بر آن تأکید داشته اند. تفاوت برداشت آنها این است که می پذیرند که این رکن اساسی ممکن است در شرایط متفاوت جلوه های متفاوتی داشته باشد. مهم ترین شکل این عنصر اساسی احتمالاً همان حق رای همگانی است که نمایشگر یکی از خواست های اصلی مارکس و انگلس در یک دوره طولانی زندگی سیاسی آن ها است. آنها هرگز به واکنش حساب نشده رادیکال هایی که انتخابات فرانسه چنان مایوسشان کرده بود که در سال 1848 اعلان کرده بودند که: " حق رای همگانی ضد انقلابی است." تسلیم نشدند.

آوینری استدلال می کند که دست کم، تا آنجا که به بریتانیا مربوط می شود مارکس حق رای همگانی را وسیله تعالی دولت سیاسی و آغاز سوسیالیسم می دانست. در این مفهوم مارکس به پیشینیان هگلی خود و " نقد 1843 " وفادار است. ( این امر همانگونه که دیده ایم موضع گیری ایی که در نقد 1843 آمده است را ساده می کند.) اما آوینری می پذیرد که مارکس در رابطه با آلمان کشوری که او برای زمینه اجتماعی آن اهمیت بسیاری قائل است، این نگرش را ندارد. ( 7 )

همانطور که خواهیم دید آلمان یک استثنا مجزا نیست بلکه نشان دهنده کاربرد شیوه تحلیل عمومی مارکس و انگلس است. این به معنی قراردادن حق رای همگانی در متن گسترده تراجمی و دموکراتیک است. کلیت دموکراتیک که از ترکیب اجتماعی نیروها نمی توان جدایش کرد، از نظر مارکس و انگلس به قوت خود باقی ماند و بدین ترتیب نظراتی

که در " نقد 1843 " آمده بود اعتبار خود را هم چنان حفظ کرد. مارکس این برخورد را با نظریه پردازانی که سازوکار دموکراتیک را تنها نیروی محرکه می دانند مقایسه می کند و در مقاله: " تغلب در انتخابات ( 1852 ) " می گوید: " حتی با دقیق ترین نتیجه گیری های منطقی نیز نمی توان از رابطه صرف اعداد ضرورت رای گیری طبق وضعیت جاری امور را نتیجه گرفت، اما از یک وضعیت مفروض ضرورت روابط معین اعداد به خودی خود بدست می آید." ( 8 )

حمایت مارکس و انگلس از حق رای همگانی در مورد انگلستان کاملاً آشکار بود. مارکس موضع خود را در " چارلیست ها " ( 1852 ) این طور توضیح می دهد: " حق رای همگانی برای طبقه کارگران انگلیس که بخش عمده جمعیت را تشکیل می دهد و به مثابه یک طبقه طی جنگ داخلی درازمدت، اگرچه زیرزمینی، به خودآگاهی رسیده است، جایی که حتی در مناطق کشاورزی دیگر دهقانان که فقط زمین داران، سرمایه داران صنعتی (کشاورزان) و کارگران استخدامی را می شناسد مساوی است با قدرت سیاسی. بنابراین، اجرای حق رای همگانی اقدام سوسیالیستی تر است تا هر چیزی که تحت این نام در قاره اروپا مورد احترام بوده است. نتیجه ناگزیر اجرای حق رای همگانی در انگلستان عبارت است از برتری سیاسی طبقه کارگر." ( 9 )

در اینجا حق رای همگانی یک اصل مدون متعالی نیست که بی توجه به زمان یا مکان کاربرد داشته باشد، بلکه وسیله ای فراهم می آورد تا بتوان توازن خاص نیروهای طبقاتی را بر فضای



سیاسی تحمیل کرد. در انگلستان پروتاریای نیرومندی وجود دارد که می تواند از حق رای همگانی به این دلیل که خودآگاه است و اکثریت را تشکیل می دهد استفاده کند. برداشت های مربوط به حق حاکمیت پروتاریا که در "مانیفست کمونیست" بیان شده است، در اینجا در حوزه عمل کاربرد پیدا می کند. الزامات دمکراتیک و انقلابی دست به دست هم می دهند و بین آنها تنش در کار نیست. آیا باور مارکس و انگلس به حق رای همگانی امری درست است؟ آیا امید آنهایی برای این که نظام حق رای همگانی منعکس کننده وزن اجتماعی و خودآگاهی طبقه کارگر است، نشان دهنده سادگی آنها است؟ آیا همان طور که لنین خاطر نشان کرد، این دست کاری بورژوازی نبود که می خواست اهمیت خود را بالا ببرد؟ بی تردید برنامه ی نهایی حق رای همگانی در بریتانیا پیش گوئی های مارکس و انگلس را حقانیت بخشید. اما در دوره قبل از آن، نتایج می توانست متفاوت باشد. آن حق رای همگانی که در ازمبارزه بدست آمده است (نه اینکه ژست خیرخواهانه طبقات حاکم باشد) و به رهایی طبقه به طور کلی (و نه تدارک حق رای برای یک لایه ی اجتماعی در یک نوبت) می انجامد با آنچه سرانجام در انگلستان به دست آمد می توانست تفاوت داشته باشد. بعد فرایارلمانی جنبش کارگری در دوره چارلیست و نبود بوروکراسی کارگری ریشه دار که جنبش را به مسیرهای مناسب هدایت کند نمی توانست کم اهمیت بوده باشد. همین طور هم باید به خاطر داشت که دهه پر از فقر و جهل با بهبود شرایط زندگی به شکل خاطره ای به جا ماند. در این مرحله کارگران پس از چند دهه رفاه نسبی آرام نگرفته بودند. اگر طبقه کارگری این دوره به حق رای دست یافته بود، به مدل طبقه سیاسی مارکس و انگلس بیش تر نزدیک شده بود تا آن چه از این مدل درک شده است.

فوسترمی نویسد: "سقوط نهایی جنبش کارگری بخشی نتیجه کارایی پیشین آن بوده است، یعنی توانسته است جامعه سرمایه داری را به مدت یک دهه ونیم در وضعیت بحرانی نگه دارد. مهم است که بدینی حرفه ای مورخین دانشگاهی کسی را نفی نرود. طبقه کارگر اولیه انگلس در مقایسه با جنبش های پرولتاری بعدی، به لحاظ حفظ آمادگی خود بسیار قابل توجه است (باید به خاطر داشت که حتی انقلابات لنین هم جنگ را به مثابه انگیزه بیرونی نیاز داشت). جنبش انگلستان احتمالاً با بدقابالی رویه روبرو شده که نتوانسته بود انگیزه بیرونی داشته باشد. اما این جنبش حتی در نبود انگیزه بیرونی به اندازه کافی توانمند بود که بتواند تحولی عمیق در ساختار سرمایه داری انگلس بوجود آورد. آنچه این جنبش را نابود کرد عمدتاً این بود که در شرایط ناشی از این دگرگونی ها نتوانست حالت تهاجمی خود را حفظ کند. تحلیل فوستر که بر مطالبات موردی محلی مبتنی است نشان می دهد که تا چه حد دگرگونی در ساختار صنعتی در اواخر دهه چهل عامل تعیین کننده ای در بوجود آمدن اشرافیت کارگری بود. این حقیقت بنیادی در دگرگونی های زندگی اجتماعی بازتاب می یافت: تمایل محافظه کارانه ای که در میخانه احساس می شد. نفوذ فراینده فرقه مسیحیت متدیسیم، پیدایش جنبش باده پرهیزی و جنبش های آموزش بزرگسالان و بیسپ فراماسونری. سیاست رهبران بورژوازی محلی در پاسخ به تهدید رادیکالیزه شدن جنبش که "چهره چپ" مثلاً در چارچوب مقررات کارخانه سازش های مهمی را در پی داشت. نزادپرستی ضد ایرلندی و امپریالیسم عوامل دیگری بودند که وفاداری کارگران به نظم موجود را تضمین می کرد. (10)

ارزیابی مارکس از تاخیر حق رای همگانی در فرانسه نشان دهنده تفاوت ظریف موقعیت این کشور با انگلس است. در این مورد بند زیر در "مبارزه طبقاتی در فرانسه" (1850) چنین آمده است:

"اما تناقض اصلی این قانون اساسی (محصول انقلاب 1848) در این است که طبقات پروتاریا، دهقانان و خرده بورژوازی که این قانون بردگیشان را دائمی می کند، طبقاتی هستند که با حق رای همگانی به قدرت سیاسی می رسند و از طبقه بورژوازی که این قانون اساسی قدرت دیرینه اش را تضمین می کند، تضمین های اساسی چنین قدرتی را سلب می کنند. حق رای همگانی حاکمیت سیاسی بورژوازی را مجبور به رعایت شرایط دمکراتیک می کند. به طوری که به طبقات متخاصم کمک می کند پیروز شوند و پایه های جامعه بورژوازی را به خطر بیندازند، از آن یک می

خواهد که از رهایی سیاسی به رهایی اجتماعی فرارود و از این یک می خواهد که از بهبود اجتماعی به به سازی سیاسی بازنگردند. (11)

در این جا بار دیگر حق رای همگانی اساساً با منافع بورژوازی در تناقض قرار می گیرد. مارکس استدلال می کند که طبقه بورژوا می بایست بین پای بندی به حق رای همگانی و قربانی کردن قدرت اجتماعی خود یا کنار گذاشتن آن و حفظ موقعیت اجتماعی خود یکی را انتخاب کند. بدین ترتیب بورژوازی در شرایط مشخص مجبور است عصای فرمانروایی سیاسی را به دست یک بناپارت بسپارد. اگر این گزینش تحقق نیابد، پی آمد آن انقلاب پرولتاری نیست زیرا مارکس در حقیقت و به شیوه دمکراتیک درمی یابد که طبقه کارگر فرانسه بی شباهت به طبقه کارگر انگلس وزن اجتماعی لازم را ندارد. به جای آن طبقه کارگر در اتحاد با خرده بورژوازی و دهقانان به قدرت می رسد.

در آلمان توازن نیروهای اجتماعی حتی کم تر از این هم به نفع طبقه کارگر است. طبق نظر انگلس در کتاب "مساله نظامی پروس و طبقه کارگر آلمان" (1865) در این کشور در مقابل یک کارگر دهقان وجود دارد که همگی تابع زمین داران فئودال هستند. دهقانان نیروی عقب مانده ای را نمایندگی می کنند، به این دلیل که به لحاظ اقتصادی وابسته به زمین داران هستند و به علاوه به خاطر وجود "روحانیت"، تاریخ اندیشی دیرپا، آموزش نامناسب و پیرت بودن مردم از بقیه جهان.

انگلس هم به عوامل دیگری که نمونه فرانسه نشان داده است و می تواند مانع آن شود که طبقه کارگر از حق رای همگانی استفاده کند اشاره می کند: "بوروکراسی مجهز به مطبوعات سازمان یافته و نبود هیچ گونه میتینگ سیاسی و انجمن هایی که پلیس تا آنجا که توانسته جلوی رشدشان را گرفته است"، از جمله این عوامل بازدارنده اند. افزون بر این، وضعیت دیگری که ارزش این خواست را از بین می برد خصلت بی تاثیر بودن مجلسی است که نمایندگان آن باید انتخاب شوند. حق رای همگانی تحت چنین شرایطی "برای پروتاریا نه یک سلاح که یک دام است." این جمله آخر آنگونه که می نماید مورد تاکید نیست. انگلس در صفحات پیش از آن توضیح می دهد که منظور او در این جا آن حق رای همگانی است که به فرمان دولت انجام می گیرد و بنا بر این برای تداوم حیات خود به خیرخواهی دولت وابسته است. اقدامی از این دست احتمالاً نمی تواند حق رای همگانی واقعی را بوجود آورد. "اگر دولت فرمان حق رای همگانی صادر کند، از همان آغاز چنان با "اما" و "اگر" دست و پا می بندد که در واقع دیگر حق رای همگانی مستقیم نخواهد بود." برعکس اگر این خواست به مثابه ثمره مبارزه توده ای تحقق پیدا کند، احتمالاً به یک بند واقعی تبدیل می شود. (12)

بعدها در این اثر جمله زیر آمده است: "طبقه کارگر با آزادی مطبوعات و حق تجمع و تشکل به حق رای همگانی دست می یابد و با حق رای همگانی مستقیم در پیوند با ابزارهای تبلیغاتی ذکر شده در بالا به همه چیزهای دیگر دست خواهد یافت. (13)

بنابراین انگلس در تحلیل نهایی حاضر بود ضرورت حق رای همگانی را حتی در کشورهای که طبقه کارگر امکان ایفای نقش رهبری را نداشت بپذیرد. این امر به این دلیل است که او روند رای دادن را نه تنها به زمینه اجتماعی که به شرایط دمکراتیک پرداخته ای نیز مرتبط میدانست. تنها در صورت وجود شرایط مناسب و مثلاً وجود آزادی مطبوعات است که حق رای همگانی واقعاً به دمکراتیزه شدن جامعه کمک خواهد کرد. بدین ترتیب، ماهیت روند انتخابات به مثابه بخشی از یک کل دمکراتیک فهمیده می شود و این امر به کل دمکراتیکی مربوط میشود که در "نقد 1843" مارکس روشن شده و برخورد منسجم و اساسی او را نشان می دهد. انگلس به این مساله در "منشاء خانواده"، مالکیت خصوصی و دولت (1884) بازمی گردد. در آنجا او فرمول بندی زیر استفاده می کند: "حق رای همگانی معیار یک طبقه کارگر است. در وضعیت کنونی چیزی جز این نمی تواند وجود داشته باشد. همین کافی است. روزی که میزان الحراره حق رای همگانی در میان کارگران نقطه جوش را نشان دهد، هم آنها هم سرمایه داران جایگاه خود را خواهند دانست." (14)

انگلس در مورد امکانات تحقق حق رای همگانی تحت نظام سرمایه داری شک دارد. نظام رای دهی با دستگاه دولت که

طبقه حاکمه به کمک آن کنترل خود را حفظ می کند، یکسان گرفته میشود. اما حق رای همگانی شمشیر دودمی است که هم برای ستم دیدگان وهم برای ستم گران امتیازاتی دربردارد، هرچند چنین مزیت هایی دامنه ای محدود داشته باشند. حق رای همگانی اساسا نقش وسیله ای غیرفعال را دارد که تلاش پرولتاریا برای رسیدن به قدرت را تعیین نمی کند بلکه آنرا بازتاب می دهد. بدین ترتیب انگلس بین مبارزه طبقاتی ونظام رای دهی تمایز مصنوعی قابل می شود و به وضوح درنظر نمی گیرد که این دویک دیگر را تعریف می کنند ومتقابلا به یکدیگر یاری می رسانند. انگلس برای آخرین بار در مقدمه ای که بر " مبارزه طبقاتی در فرانسه " اثر مارکس نوشته است به این موضوع می پردازد و در آنجا پیرامون استراتژی و تاکتیکی که حزب سوسیال دمکرات آلمان باید در پیش گیرد بحث می کند.

"در برنامه مارکسیست های فرانسوی آمده است که آنها حق رای همگانی را که قبلا وسیله فریب بود به ابزارهایی تبدیل کرده اند. اگر تنها مزیت حق رای همگانی این بوده باشد که ما را قادر سازد هر سه سال یک بار تعدادمان را بشماریم یا با رشد غیر قابل تصور و مداوم آرای ما به همان نسبت هم اطمینان کارگران را به پیروزی افزایش دهیم و نگرانی دشمنان خود را بالا ببریم و بدین ترتیب به بهترین وسیله تبلیغیمان تبدیل کنیم، این که دقیقا ما را در جریان توانایی های خود و احزاب مخالفمان قرار دهد و بدین ترتیب الگوی عملی در اختیارمان بگذارد که از هیچ چیز دیگری دست کم نداشته است بطوری که ما را از نگرانی ناپهنگام و بی احتیاطی پیش از موقع در امان دارد. اگر حتی همین امتیاز حق رای همگانی بوده باشد، بسیار کافی است. اما مزیت حق رای همگانی از این ها بیش تر بوده است. حق رای همگانی همه احزاب را وامیدارد از نظرات واعمال خود در برابر حتمات ما در حضور همه مردم از خود دفاع کنند. افزون بر این، در مجلس تریبونی در اختیار نمایندگان ما قرار می دهد تا با مخالفین خود و در بیرون با تودها با اقتدار و آزادی کاملا متفاوت از آنچه مطبوعات و یا جلسات در اختیارمان می گذارند صحبت کنیم. زمانی که کارزار انتخاباتی وسخن رانی های سوسیالیستی در مجلس پیوسته مخالفین را سرچاپشان بنشانند، ارائه قانون ضد سوسیالیستی آنها به دولت و بورژوازی چه فایده ای می تواند داشته باشد؟ (15) "بنابراین، روشن است که از نظر انگلس حق رای همگانی در این مرحله عملا خود را به ثبت می رساند وهشدار به رعایت احتیاط که قبلا وجود داشت از میان می رود. آیا انگلس به ایده رفورمیستی حق رای همگانی به مثابه نوش داروی همه مصائب تسلیم شده است؟ آیا اوازل ( تغییر روابط ) اجتماعی ودمکراتیک به جزیی از کل توجه پیدا کرده است؟ در پاسخ به این سئوالات ابتدا باید به این حقیقت اشاده شود که هنوز هم به حق رای همگانی به مثابه مفهومی اثر گذار و ایزاری در دست حزب برای گسترش تبلیغ وکسب پشتیبانی نگریسته می شود و نه هم چون اصلی فی نفسه. انگلس در عین حال که حق رای همگانی را مطمئن ترین راه رسیدن به قدرت می داند، در عین حال می پذیرد که اگر سرکوب آغاز واتخاذ شیوه های دمکراتیک غیر ممکن شود، حزب تغییرمشی خواهد داد. (16)

حتی تحت شرایط کنونی هم حق رای همگانی تنها منشاء قانونیت دمکراتیک شمرده نمی شود. این امر را با سرکوبی که احزاب سوسیال دمکرات با آن روبروست وماهیت غیردمکراتیک نظام انتخاباتی می توان توجیه کرد.

قطعه بالا نشاندهنده آن است که حق رای همگانی معیاری است در دست حزب جهت سنجیدن حمایتی که از آن می شود. این خود نشان می دهد که انگلس به پارامتر مشخص حمایت مردم اهمیت می دهد، نه این که صرفا فرض کند که حزب نماینده توده است. این برخورد به حساب اعتبار موضع دمکراتیک انگلس گذاشته می شود، اما روشن نبودن استنباط های دمکراتیک اودر سطحی گسترده برای اوضد اعتباریه حساب می آید. حزب در بررسی از قراءت این معیار چه اصولی را باید راهنما قرار دهد؟ آیا قبل از آن که حزب به شیوه انقلابی عمل کند جلب اکثریت برایش ضروری است؟ تردیدی نیست که انگلس اقدام " اقلیت کوچک آگاه در راس توده های ناآگاه را " رد می کند. او با کودتا قاطعانه مخالف است زیرا شرایط نظامی پیروزی آن موجود

نیست. او چنین استدلال می کند که خواست اقلیت بیست درصدی برای دست یابی به قدرت فاقد اعتبار است. (17) این استدلال این سنوال را مطرح می کند که آیا اقلیت بزرگ تری که در پی سرنگونی رژیم باشد را می توان تایید کرد. انگلس در جای دیگر ظاهرا در خصوص یک اکثریت در صورتی که طبقات " به لحاظ تاریخی عقب افتاده " روند سیاسی را در هم بریزند شک می کند. (18)

او امکان این که در یک بحران انقلابی اقلیتی کمونیست به اکثریت تبدیل شود را نیز بررسی می کند: روشن نیست این اقلیت چه شکلی به خود می گیرد. (19)

در قطعه دیگری انگلس مشخصا اظهار می دارد که انقلابیون می توانند قلمرو حاکمیت را ترک کنند. (20)

اما در موقعیت دیگری می پذیرد که وجود اکثریت ضروری است. (21) از متن کتاب " مقدمه ای بر مبارزه طبقاتی در فرانسه " نیز روشن می شود که انگلس به مساله حق رای همگانی علی رغم زمینه دمکراتیک نامناسبی که قبلا به آن اشاره شد می تواند مواد ضروری را در اختیار سوسیال دمکراسی آلمان بگذارد. بسیار اطمینان دارد. انگلس استدلال می کند که طبقه حاکمه به احتمال قریب به یقین برای جلوگیری از پیروزی انتخاباتی حزب سوسیال دمکرات علیه آن به زور متوسل می شود. نتیجه ناگزیر این عمل دولت انقلاب خواهد بود. (22)

انگلس نتوانست قبول کند که موقعیتی هم هست که در آن سرکوب دولتی به مرحله اعمال خشونت نمی رسد. او نتوانست برای سازوکارهای انتخاباتی که در رابطه با حزب سوسیال دمکرات تبعیض اعمال می کرد اهمیت قائل شود. این امر نشان دهنده آنست که تحلیل او از روند دمکراتیزه شدن ناکافی بود. احتمالا این ضعف که به سرنوشت باوری و بی عملی در حزب سوسیال دمکرات کمک می کرد، نشاندهنده میراثی ایدئولوژیک و مایه تاسف است.

#### ادامه دارد

#### زیر نویس های این بخش :

- 1- مجموعه آثار مارکس وانگلس جلد سوم ص 120
- 2- همان کتاب جلد پنجم ص 52
- 3- همانجا جلد ششم ص 350
- 4- نگاه کنید به مقاله : " مارکس ومساله ارضی " در کتاب " اندیشه اجتماعی وسیاسی مارکس : بررسی های انتقادی " نوشته : ا. جی . همف جلد دوم و کتاب " طبقه اجتماعی وکشمکش طبقاتی " انتشارات جسوب وملکوم برون ( لندن سال 1990 ) ومقاله " مارکس ، انگلس وسیاست دهقانی " در مجله " مطالعات مارکس شناسی " جلد سوم ( ژوئن سال 1960 ) و " دفترهای انستیتیوی علوم اقتصادی کاربردی " سری اس شماره 3
- 5- مجموعه آثار مارکس وانگلس جلد ششم ص 495
- 6- " ایده های سیاسی مارکس وانگلس " جلد اول نوشته ار. ان. هانت
- 7- مجموعه آثار مارکس وانگلس جلد 27 ص 575
- 8- " اندیشه سیاسی واجتماعی کارل مارکس " نوشته اس. آوینری ص 210 تا 213 ( لندن سال 1968
- 9- مجموعه آثار مارکس وانگلس جلد دوم ص 345
- 10- همانجا ص 334 تا 337
- 11- مبارزه طبقاتی وانقلاب صنعتی ، سرمایه داری صنعتی آغازین درسه شهرانگلس " نوشته امی فوستر. مخصوصا فصل هفتم. نقل قولهای صفحه 159
- 12- مجموعه آثار مارکس وانگلس جلد دهم ص 79
- 13- همان جا جلد بیستم ص 74 و 75
- 14- همان جا ص 77
- 15- همان جا جلد 26 ص 272
- 16- همان جا جلد 27 ص 516
- 17- همان جا ص 519 تا 523
- 18- همان جا ص 520
- 19- همان جا ص 79 ( نامه خداجافظی انگلس به خوانندگان مجله " سوسیال دمکراتیک " ( سال 1890 )
- 20- مکاتبات منتخب کارل مارکس وفردریک انگلس ص 445 ( لندن 1965 ) از انگلس به ای برنشتاین ( 24 مارس 1894 )
- 21- همان جا ص 456 تا 457 ( از انگلس به ای. بیل یازدهم دسامبر سال 1884 ) ص 555 ( از انگلس به پی. لافارک. ششم مارس 1894 )
- 22- مجموعه آثار مارکس وانگلس جلد 27 ص 271 ( پاسخ انگلس به عالیجناب جوانی بوویو 1894 )
- 23- همان جا ص 542 ( مصاحبه انگلس با روزنامه فیگارو یازدهم مه 1893 )